

d

انسان و باز انسان

دویست نکته در باب انسان دیروزین،
امروزین و فردایی

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

انسان و باز انسان: دویست نکته در باب انسانِ دیروزین، امروزین و فردایی /
طاهرزاده، اصغر.

اصفهان: لب‌المیزان، 1403.

188 ص؛ 5/14×5/21 س.م.

ISBN: 987-964-2609-74-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا
کتابنامه به صورت زیرنویس.

انسان (اسلام)

Theological anthropology -- Islam

BP226/2

297/466

9769081

کتابخانه ملی ایران

انسان و باز انسان: دویست نکته در باب انسانِ دیروزین، امروزین و فردایی

اصغر طاهرزاده

چاپ: شهریار/معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: 1403

صحافی: سپاهان

شمارگان: 1000 نسخه

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: 031-37854814

1- گروه فرهنگی المیزان

همراه: 09136032342

2- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

15 مقدمه
21 مقدمه مؤلف
29 نگاه وجودشناسانه به انسان
29 انسان با انتخابی که می‌کند به خود هویت می‌بخشد
30 چرا می‌توان به حضور تمدنی دیگر امیدوار بود
30 احساس بودن انسانی خود
31 چگونگی درک «حضور تاریخی»
31 احساسی که همواره با نوعی خشیت همراه است
32 معنای ایمان
32 نسبت ما با امام حیّ
33 عبور از ظرف تهی انسان معاصر
33 در انتظار زبانی که در پیش است
34 راهی برای حضور در هستی عالم
34 حضوری فراتاریخی
35 کدام راه ذات انسان را آشکار می‌کند؟

- انسان و باز انسان 36
- شکل‌گیری من من انسان 36
- بیگانگی انسان از خود چرا؟ 36
- چه اموری باید دگرگون شود؟ 36
- با «نه گفتن» 37
- برای نجات از بی‌معنایی 37
- حضور به معنای «ایمان» 38
- هستی ما و حرکت در آینه‌های نماد انسانیت 38
- نهایی‌ترین تفاهم و نهایی‌ترین دوران 39
- انسان، موجود در راه 40
- نسبت «ایمان» و «راز» 40
- می‌توان نام آن را رستگاری نهاد 41
- شهادت و حضور در تاریخی دیگر 41
- این همان نیندیشیدن است 42
- گشودن نظر به «وجود» 42
- زندگی در هستی خود 43
- انسان و بودن به سوی هستی 43
- انسان و حضور در همه جا 44
- ارتباط با «وجود» در هر منظری 44
- جهان؛ مجموعه معناها 45
- وقتی دیگر جهان، نشانه نیست 45
- به سوی مرگ، به سوی میقات 46
- فهم جهان از طریق هستی خود 46
- می‌توانیم برای همدیگر باشیم 47

7	فهرست مطالب.....
47	جایگاه تأمل نظری به جهان
47	ما و رابطه با قرآن
48	پس از عبور از متافیزیک
49	احساس حیاتی که انسان نیاز دارد
49	برای فهم انسان باید چشم‌ها را دوباره باز کنیم.....
50	و زندگی قانع‌کننده می‌شود
51	موقعیتی که انسان زندگی را احساس می‌کند.....
52	حضرت علی «علیه‌السلام»؛ چشم‌اندازی از انسانیت انسان
52	ظهور معنای جدید در خواندن و نوشتن.....
53	نسبتی پیچیده‌تر با خود.....
53	حضور بیشتر انسان در نزد «خود» و در «جهان».....
55	سُنْفَرُكَ فَلَا تَسْسَى.....
56	معرفت نفس؛ مدّ نظر انبیای الهی.....
56	برکات حضور بی‌واسطه نزد «خود».....
57	زبانی شایسته تبیین رخدادهای عظیم.....
57	نهایی‌ترین حضور برای انسان.....
58	حضور واپسین انسان.....
59	حذف اسلام و یا فراموشی حقیقت انسان؟.....
61	و بدین‌گونه انسان با معنای خود روبه‌رو شد.....
62	معنای درک حضور تاریخی.....
63	راز پایداری تاریخی.....
63	انقلاب اسلامی و تجربه هستی خود.....
64	راز پایداری در تاریخ توحیدی.....

- انسان و باز انسان 64
- آهسته بیندیشیم 64
- تفکر؛ بخشش هستی و عطاى الهى 65
- اصلى ترين معرفت هر انسان نسبت به خود 66
- بركات حضور گذشتگان در ما 67
- آوينى ها و تنهاى واقعى 67
- در جستجوى کدام زندگى؟ 68
- صادقانه ترين حضور 69
- ما و ادامه خودمان در خود 70
- چه كسى مى فهمد كه مى انديشد؟ 70
- حياتى قدسى و زبانى ايمانى 71
- سر و كار با امورى در پس واقعيات 72
- آينه هستى چه باشد؟ نيستى 73
- و انسان آنى مى شود كه بايد بشود 74
- حضور در افقى از انسانيت 75
- آن گاه كه خود را در ميدان وجود احساس مى كنيم 76
- موقعيت وجودى انسان منتظر 76
- گوهر گرانبهاى روح همبستگى 77
- مسير انديشيدن به «وجود» 77
- پيامبران و نظر به كمال نهاى انسان ها 78
- حركت از عالم پندار به عالم ديدار 79
- دل آگاهى تاريخى و نظر به حقيقت 79
- امر به معروف و نظر به انسانيت انسان ها 80
- محبوبى كه نبودش موجب كمبود است 81

82 انبیای الهی و گشودگی انسان به ساحت قدس
83 خوشبختی در معنای حقیقی آن
84 پاس داشتِ جمهوریت و نظر به مردم
85 اصیل ترین بودن
86 آغاز عبور از توهمات
87 انسان جدید و خودآگاهی تاریخی
88 انسان بودن که باید به دنبال آن بود
88 انسان، با «آزادی» انسان می شود
90 انسان و خطاب الهی به او
90 مبدأ یک تاریخ
91 وقتی انسان معنای خود را بشناسد
92 احساس حضور در راه
93 راهی به سوی زبان اشاره به توحید
94 مرگ، یا حضور در هستی بزرگ خود؟
95 زبان سکوت
96 انقلاب اسلامی و عبور از معنای غلط از خود
97 اندر تماشای خویش در هستی
98 ما و بازتولید مفاهیم دینی
100 آیا ما در امروزمان هستیم؟
101 ایمان به غیب و شدنی بعد از شدن
102 زبان و حصول در اصیل ترین هستی
103 بودن که ماندن نیست
103 سیاست و وجدان ایمانی

- 105 وقتی انسان برای خود پدیدار می‌شود.
- 105 نسبت دینداریِ امروزی ما با صدرا و هایدگر.
- 107 ای عجب! من چه منم؟
- 108 جریان منورالفکری و توهم آینده.
- 108 ما به کدام جهان تعلق داریم؟
- 109 آینده گمشده ما.
- 111 رابطه حقیقی ما با همه چیز.
- 112 کدامیک انسانیت خود را بیشتر احساس می‌کردند؟
- 113 اکنون ما و حضوری بی‌نهایت.
- 114 برکات نسبت تاریخی ما با انسان‌های بزرگ.
- 115 راهی در راستای نظر به حقیقت.
- 116 باور به قهرمانی که در درون ما نهفته است.
- 117 آخرین دین، آخرین انسان، آخرین حضور.
- 119 تفاوت طلحه و زبیر با حضرت علی «علیه‌السلام».
- 120 تاریخ تجدد، غایت وجود انسان نیست.
- 120 راهی برای عبور از سهل‌انگاری‌ها.
- 121 بلای بی‌تاریخی چرا؟
- 122 جهانی که دیگر آینده ندارد.
- 122 وقتی دانایان، نادانی خود را می‌یابند.
- 123 سیطره تکنیک و فراموشی خدا.
- 124 زبانی در جستجوی درک دیگری.
- 124 آدمی، در تاریخ و با تاریخ.
- 126 نسبت تفکر و زمان.

11	فهرست مطالب.....
126	پرسش داشتن و در راه بودن.....
127	خویشاوندی ما با «وجود».....
127	گفتن‌هایی قرب‌انگیز.....
128	گسترش دامنه وجود خویش.....
128	وقتی توجه به «وجود» را بیدار نگه می‌داریم.....
128	معنای امید در دل انتظار.....
129	وظیفه متفکر.....
129	نزدیکی به «وجود» در عین دوری.....
130	چگونه امر قدسی طلوع می‌کند؟.....
130	نتایج اندیشیدن به حقیقت انسان.....
131	انسان کامل، افق انسانی انسان.....
132	زبانی که شایسته خلیفه خدا است.....
132	زبان انسان، آینه ظهور حقیقت.....
132	تفکری که از هفتاد سال عبادت برتر است.....
133	راه اشاره به انسان کامل.....
134	انتظار، اصیل‌ترین معنا در انسان.....
134	دیگر واپس‌گرایی ممکن نیست.....
135	مردم، حضرت امام و قرائت صدرایی.....
136	مانند یک پروانه و ادامه خود در شعله شمع.....
137	دروغگوترین انسان‌ها.....
137	اشاره‌های سکوت متفکران.....
138	آری گفتن به زندگی.....
139	برکات ارتباط با خویشتن.....

- 140..... آن‌هایی که همواره مرگ خود را تجربه می‌کنند.....
- 140..... وقتی ایمان گم می‌شود.....
- 141..... مواجهه با حماقت‌ها.....
- 141..... تنهایی‌های ارزشمند.....
- 142..... هدف از آموختن چه باید باشد؟.....
- 143..... و این یعنی انسان و باز انسان!.....
- 143..... تا حضور ما توهمی نباشد.....
- 143..... پیمودن راه حق، کار دل است.....
- 144..... حضرت علی «علیه‌السلام»، آینه نظر به حقیقت.....
- 145..... معجزه صبر.....
- 145..... راز تفاوت‌ها.....
- 146..... قلب‌های مخملی.....
- 147..... معنای احسن بودن نظام عالم.....
- 148..... وقتی نیایش افق را روشن می‌کند.....
- 149..... راهی برای حضور در این تاریخ.....
- 150..... به سوی راهی که گشوده خواهد شد.....
- 151..... حضور در زمان باقی.....
- 153..... حضور در اکنون اصیل.....
- 153..... برای تولد اراده‌های بزرگ.....
- 155..... چگونه می‌توان در این تاریخ بهترین حضور را داشت؟.....
- 156..... بودن که عین اندیشیدن است.....
- 157..... فن زیستن در خویشتن.....
- 158..... رابطه بین نیست‌انگاری و آخرین انسان.....

13فهرست مطالب
159حضور در راهی که هر روز با بامدادی نو شروع می‌شود
160خطر تبدیل امتحانات الهی به رنج‌های غیر قابل تحمل
160نسبت خودبنیادی بشر با احساس تنهایی او به صورت حضوری
162راز تهی‌بودن پناه بشر جدید و راه عبور از آن
163راه‌هایی از تاریخ تجدید
164رابطه میان امر تاریخی و حقیقت
164زندگی در زمان آنفسی انقلاب اسلامی
167ما تنها نیستیم
168انقلاب اسلامی و آغاز قیامت
170یا نظر به حضور تاریخ توحیدی و یا هلاکت
172با نسبتی که با هستی پیدا می‌کنیم
173سپری کردن خود در تاریخ
174ضرورت تفکر نسبت به جایگاه متافیزیک
175استقرار در تاریخ عین استقرار در بودن خویش
175حکایت گشودگی وجود
176انسان تنها «امکان» است
176راهی در پاسخ‌گویی به مسائل انسان معاصر
177راهی که هدف دارد ولی پایان ندارد
178معنای سُکنی‌گزیدن در «وجود»
179خویشاوند با «وجود»
180انسان اصیل چه انسانی است؟
180موقعیتی که انسان خود را پیش روی خود می‌بیند
181امام حسین «علیه‌السلام» و تجربه قرب و نزدیکی به خداوند

14 انسان و باز انسان

182.....حضور در همسایگی خداوند

182.....گوش سپردن همراه با سکوت

183.....نظر به گوهر تاریخی انسان

185.....منابع

مقدمه

باسمه تعالی

1- همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید بحث در نظر به انسان است به نحوی که در آخرین دوران، نسبت به حضور نهایی خود بنا دارد نزد خود حاضر باشد و در اینجا است که باید این انسان در نسبت با خود طوری در خود حاضر شود که از جهان پیرامونی و از تاریخی که او را فرا گرفته غافل نباشد و در این راستا هستی خود را مدّ نظر قرار دهد. استاد طاهرزاده در این نوشتار سعی بر آن دارند که ما را متذکر چنین حضوری بگردانند که به یک معنا نهایی‌ترین حضور در این دنیا می‌باشد و البته این بدون نظر به نهایی‌ترین انسان ممکن نیست. ولی نه از آن جهت که نهایی‌ترین انسان یعنی حضرت صاحب الأمر «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» به عنوان یک باور، ابژه ما قرار گیرد بلکه نظر به حضوری است که هر کس می‌تواند در بستر حضور تاریخی، نسبت نهایی‌ترین انسان را با خود احساس کند و بدین لحاظ آن

حضرت را در نهایی ترین افق انسانی می یابد که با فرهنگ انتظار می تواند با او نسبتی داشته باشد.

2- استاد طاهرزاده متذکر این امر هستند که بشر جدید نمی تواند بدون حضور در نزد خود با خود کنار آید و از طرفی در حضوری که بشر جدید نزد خود دارد این امکان وجود دارد که آن حضور، حضوری خودبنیاد باشد. این جاست که شما در این نوشتار با انسانی روبه رو می شوید که از یک طرف در جهان خود حاضر است و از طرف دیگر این حضور به جهت نگاه صدرایی به انسان، حضوری نیست که نسبت به حقایق عالم بیگانه باشد تا منجر به خودبنیادی و نیست انگاری گردد که متأسفانه بشر جدید گرفتار آن شده است. مؤلف محترم با نظر به حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، متذکر عبور انسان از آن خودبنیادی هستند.

3- همچنان که استاد متذکر می شوند با توجه به طلب های ممتدی که ذات انسان نسبت به خداوند دارد، تاریخ مندی ریشه در ذات انسان دارد، از آن جهت که انسان در تفکری که در نزد خود دارد متوجه حوالت دیگری از طرف خداوند می شود که فی نفسه تاریخی است، مگر آن که انسان ذات خود را که عین ربط به وجود است فراموش کند، مانند انسان مدرن که زندگی او عین سرگردانی و بی خانمانی و محروم بودن از گشودگی و قربی است که می توانست نسبت به ساحت مقدس هستی داشته باشد. با فروبستگی نسبت به ساحت قدس، الوهیت حضرت ربّ نیز برای چنین بشری بسته می ماند و از تجلیات الهی محروم می گردد، تجلیاتی که همان انتظار است نسبت به تاریخی که اشاره دارد بر حیات معنوی؛

امری که در سراسر این نوشتار مدّ نظر قرار می‌گیرد تا انسان در درک وجود خود گرفتار پوچی و تنهایی نگردد.

4- بحث در این نوشتار نظر به احساس حیاتی است که انسان، به‌خصوص این آخرین انسان بدان نیاز دارد تا در عین احساس وسعت خود، نوعی یگانگی با عالم و آدم در او حاضر باشد و نویسنده محترم سعی دارند روشن کنند که این بدون نظر به هستی و وجود از یک طرف و درک حضور تاریخی خود از طرف دیگر پیش نمی‌آید. هرچند که نظر به «وجود» و توجه به حضور تاریخی، اموری آموختنی نیستند و از این جهت باید خوانندگان محترم با حوصله و بدون هرگونه پیش‌فرضی با فرازهای گوناگون این نوشتار مأنوس گردند تا آرام‌آرام آن حضور طلوع کند.

5- طرح نوعی نسبت بین خود و جهان بیرونی که هایدگر سعی وافر دارد تا آن را با ما در میان بگذارد و از این طریق به نحوی از دوگانگی ابژه و سوژه در انسان جدید عبور کند - که در جای خود بسیار ارزشمند است - با طرحی که جناب ملاصدرا با «اصالت وجود» و نسبت هستی انسان با «وجود» مطرح می‌کند، ما را متذکر حضوری می‌کند که در عین حضور در خود، عقلانیتی را مدّ نظر می‌آورد که بشر جدید بدان نیاز دارد. توجه به این نکات، یکی از خصوصیات این نوشتار است که نویسنده محترم توانسته‌اند با ما در میان بگذارند.

6- سخن از حضور تاریخی و درک حضور تاریخی، اصلی‌ترین نکته‌ای است که استاد طاهرزاده بنا دارند در افق شخصیت خواننده این

سطور به میان آورند، امری که تا انسان خود را در این تاریخ با نسبت‌هایی که دارد در نیابد، درک آن برایش ممکن نیست و از این جهت می‌توان گفت این نوشتار موقعیت خاصی در آثار ایشان دارد که می‌تواند با اُنس طولانی با فرازهای مطرح‌شده برای خواننده پیش آید.

7- از جمله نکاتی که در فهم فرازهای این نوشتار به خواننده کمک می‌کند و لازم است متوجه آن باشد، موضوع «معرفت نفس» از یک طرف و «برهان صدیقین» از طرف دیگر است تا وقتی گفته می‌شود انسان می‌تواند حضور در هستی خود را احساس کند، اولاً: به نفس مجرد خود در نزد خود منتقل شود و ثانیاً: متذکر نحوه ارتباط هستی خود با وجود گردد.

8- از جمله نکات مهمی که استاد طاهرزاده در سراسر این نوشتار با ما در میان می‌گذارند این است که در پیوند بین «وجود» و انسان باید به امری دو طرفه نظر کرد، از جهتی «وجود» همانند سرزمینی است که تا ذات انسان گسترده است و از جهت دیگر این انسان است که ظرف حضور «وجود» است و در واقع «تفکر»، توجه و تذکر به این دو امر است، و گرنه انسان از ذات خود دور می‌ماند و نمی‌تواند به عنوان همسایه وجود، تقرر داشته باشد. البته این پیوستگی و ربط بین وجود و ذات انسان به صورت تاریخمند آشکار می‌شود و غفلت از نسبت ذات انسان با وجود و غفلت از ربطی که پیوستگی با تجلیات وجود در دل تاریخ دارد، عاملی است که انسان را از گوش سپردن به ندای بی‌صدای وجود در دل تاریخ محروم می‌کند و متوجه رخدادهای تاریخی که رابطه‌ای است بین انسان و وجود

نمی‌گردد، آن‌طور که قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرَّحْمَن/29) یعنی ابتدا طلبی و تقاضایی از طرف مخلوق به میان می‌آید و خداوند نسبت به آن تقاضاها در هر دورانی که باشد، بی‌تفاوت نیست. این است پیوستگی بین انسان و خدا و رخدادهای تاریخی، از آن جهت که اساس هر تحول در انسان منوط به تغییر نسبت انسان است با وجود و نسبت جدیدی که در رابطه با وجود برایش پیش می‌آید و همچنان در انس با وجود، در آینده‌ای دیگر حاضر می‌شود بدون انقطاع از امروز و دیروز.

9- در این کتاب، معنایی از معنویت مطرح است که سال‌ها به دنبال آن بودیم تا نسبت هر روزین خود را در افق فرهنگ انتظار درک کنیم و در بستر چنین توجهی معنایی که در نسبت با حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این تاریخ برای انسان پیش می‌آید؛ مطرح می‌شود و نظر به امیدی که به سوی آینده مدّ نظر قرار می‌گیرد که به یک معنا عبور از نیهیلیسم است.

امید است خواننده محترم با مطالعه فرازهای دویست‌گانه‌ای که در پیش رو دارد، متذکر و متوجه این امر مهم بشود که چگونه می‌توان با نظر به آنچه گفته شده در حضور تاریخی خود، خود را ذیل اراده الهی حاضر کرد.

گروه فرهنگی لُبِّ المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

1- مسلم نمی‌توان گفت آنچه تحت عنوان «انسان و باز انسان» در این نوشتار در پیش رو دارید، مطالب و نکاتی است که برای آموختن تدوین شده است. ملاحظه خواهید کرد که آنچه با آن روبه‌رو خواهید شد نه برای یاددادنِ موضوعی به نام «انسان» است و نه برای جواب‌دادن به سؤالاتی که در موضوع انسان‌شناسی مطرح است. تنها می‌توان گفت نویسنده این سطور اولاً: مسائلی را که در نسبت با انسان مدّ نظر دارد با نحوه‌ای از بازخوانی آنچه قبلاً مطرح شده؛ با خواننده در میان گذارده و ثانیاً: خواسته است بیان کند در بستر ایمان، به همان معنایی که ما خود را در این تاریخ با انقلاب اسلامی احساس کردیم، در نسبت با خود و حضوری که برای ما پیش آمده، چگونه فکر کنیم و وضع تفکر در دوران معاصر و نسبت انسان با خود چگونه است و ما با کدام انسان روبه‌رو هستیم. اینها اموری است که بنا داریم در این نوشتار از آن سخن بگوییم.

2- چرا راهی که در این تاریخ در مقابل ما گشوده شده است و ما از طریق آن راه، «ما» شده‌ایم، ادامه نیابد؟ آری! هر منزلی، منزل حضور ما در خودمان است، در بستر آشتی بیشتر با خدا، ولی این انسان است که خودش برای خودش موضوعیت دارد و رهرو صراطی است که همواره باید برود، بدون آن که حضور دیروزین خود را در صراطی که آغاز کرده، نفی کند. ولی اگر «صراط»، امری است وجودی و ما همواره در صراط هستیم و با حضور در آن صراط در شدت وجود خود بیشتر و بیشتر حاضر می‌شویم که این شرط صراط و شرط رفتن است، چرا به فردای حضور در این صراط نظر نداشته باشیم؟ و معنای بودن با طاهرزاده دیروز، در عین نظر به طاهرزاده امروز، یعنی عزیزانی که با عرایض و گفتار بنده شروع کرده‌اند، چرا باید در گذشته متوقف شوند و ادامه نیابند آن گاه که در بستر حضور تاریخی انقلاب اسلامی معنایی از انسان در حال ظهور است که معنایی اصیل تر وسیع تری از انسان است؟

3- اگر در کتاب «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین» به عنوان اولین سخنان بنده، از بودن انسان سخن گفته شد و بر این نکته تأکید گردید که «انسان فقط هست»، در این نوشتار باز از انسان و از حضور او نزد خود، سخن گفته می‌شود و این ادامه آغازی است که انسان خود را جهانی می‌یابد نسبت به دیگر انسان‌ها و نسبت به تاریخی که نه تنها او را در بر گرفته، بلکه خود را در آن تاریخ احساس می‌کند، به معنای آشکار شدن عرصه‌ای دیگر، زیرا این گونه نیست که ما یک بار برای

همیشه به وجود خویش حکم کنیم. گوئی ما نیز دائم در حال گسترش دامنه وجود خویش هستیم.

4- با توجه به نکته فوق، در مورد حضور اینجانب در این ساحت باید روشن شود که این به معنای ترک موضع و جهت گیری قبلی نیست بلکه به معنای به ظهور آمدن عرصه دیگری است مرتبط با آن آغاز. معنای حضور در انقلاب اسلامی به عنوان یک تاریخ، به همین صورت است که هر آغازی در جای خود آغازی است برای حضور در آغازی دیگر و این گونه نیست که یک بار برای همیشه به وجود خود حکم کنیم و در حال گسترش دامنه وجود خویش نباشیم.

5- در این نوشتار بحث در آن است که انسان در خود و در پیش روی خود و در تاریخی که او را فرا گرفته، چگونه باید باشد که باز با خود باشد ولی با گستردگی بیشتر و با هویتی قدسی؟ این جا است که ضرورت نظر به انسان با نگاه وجودشناسانه به میان می آید، امری که در آن جناب صدرالمتألهین و جناب مارتین هایدگر می توانند به هم نزدیک شوند و جهانی را مقابل انسان بکشایند که نهایی ترین حضور در نهایی ترین جهان است، تا نه به «حکمت متعالیه» صدرالمتألهین بدون نگاه تاریخی رجوع شود و نه از تفکر مارتین هایدگر نسبت به ابعاد متعالی انسان غفلت گردد.

6- آنچه در موضوع «انسان و باز انسان» باید منتظر بود، حضور هر چه بیشتر، آری! حضور هر چه بیشتر و نه آگاهی هر چه بیشتر، در «اصالت وجود» نسبت به انسان است، از آن جهت که نسبت خداوند به عنوان ذات وجود، به امکان ذاتی انسان که تنها امکان انسان بودن دارد، افاضه وجود

می‌کند که همان انسانیتِ انسان است. این یعنی نسبت ما با انسان‌ها در بستر «اصالت وجود»، نظر به انسانیت انسان‌ها دارد.

امری که در این نوشتار از زوایای مختلف مدّ نظر خوانندگان محترم قرار گرفته، این است که مسیر درک «وجود» و «انسان» به نحوه‌ای خاص به هم پیوند بخورد و این روی گرداندن نسبت به مباحث گذشته نیست، بلکه به تفصیل آمدن آن مباحث در نگاهی همه‌جانبه است. البته این مباحث را به صورتی پراکنده در عرایض سال‌های اخیر ملاحظه کرده‌اید.

7- در بحثی که تحت عنوان «انسان و باز انسان» در پیش است باید متوجه بود که این بحث به کدام انسان نظر دارد و حضور کدام انسان را در امروز و فردایش به میان آورده است؟ آنچه باید در این نوشتار مورد توجه قرار گیرد انسان به معنای متافیزیکی آن نیست که به عنوان «حیوان ناطق» تعریف می‌شود و مفهومی است ثابت، بدون نظر به حضور تاریخی انسان.

8- در مباحث معرفت نفس نظر انسان به هستی خود بود و این که «انسان فقط هست» و در ادامه آرام آرام با توجه به هستی در تاریخ و حضور انسان در تاریخ، در میدانی حاضر شدیم که میدان نگاه هستی‌شناسانه به انسان است که با مدّ نظر قرارداد «اصالت وجود» به نحوه‌ای از بودن انسان نظر می‌شود، به عنوان بودن خاص که بودن در خود و در هستی و در بیکرانگی اکنون جاودانه‌اش می‌باشد. سعی شده این امر در اشاراتی گوناگون به تفصیلی حضوری در آید، به همان معنای

آشکارگی در عین پنهانی که رسم نسبت هر متفکری است در مواجهه با «وجود».

9- در واقع همان‌طور که ملاحظه فرمودید کتاب «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین» کتابی است به سوی انسان، در همان راستا در کتابی که اکنون روبه‌روی خود دارید، باز با انسان تحت عنوان «انسان و باز انسان» روبه‌رو هستید ولی با ساحتی دیگر. در اینجا انسان با نظر به گوهر تاریخی‌اش مدّ نظر است و مواجهه‌ای که از این نظر با خود و با حقیقت در دل تاریخ انقلاب اسلامی دارد، مواجهه‌ای برای تحقق هر چه بیشتر خویشتن خویش است.

10- در درک موقعیت خود در هر مرحله و در هر تاریخی، مهم آن است که متوجه باشیم چه می‌توانیم انجام دهیم و چه نمی‌توانیم انجام دهیم. این بهترین برخورد و صحیح‌ترین برخورد با خود است و گرنه نه تنها از خود و درک صحیح خود که بهترین ارتباط با خود است، محروم می‌شویم بلکه در اثر عدم برخورد صحیح با خود بیش از پیش از خود دور می‌گردیم. این نکته‌ای است که سعی شده در این نوشتار مدّ نظر خوانندگان محترم باشد تا طوری از خود مواظبت کنیم که از زیبایی زندگی در هر موقعیتی که باشیم محروم نگردیم. حضوری ماورای فقر و غنا، در عین یگانگی با جهان و تاریخی که در آن حاضر هستیم و این بر عکس حضوری است که انسان مدرن در خود و در جهان مدرن برای خود تعریف کرده است. حضوری که اولاً: با تعارض‌های درونی‌اش مثل تعارض بین حقیقت و چیرگی بر همه چیز، روبه‌رو شده است و ثانیاً:

گرفتار نوعی سطحی‌نگری نسبت به خود و دیگران گردیده و نتوانسته از ریشه‌های فرهنگی خود بهره‌مند شود و آن ریشه‌ها را به جهان امروزی خود بیاورد و در نتیجه بی‌عالم شده است.

11- آنچه در پیش رو دارید می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای درک وضع تفکر در دوران معاصر، با توجه به این که بدون رجوع به تفکر دوران مدرن راه تفکر فلسفی دشوار خواهد بود. مهم آن است که بدانیم ما در اکنون تاریخی خود چه نیازی به آرا و اقوال متفکران جهان داریم، در این صورت است که فلسفه در جای خود «راه» می‌باشد و نه آگاهی از اندیشه‌های انتزاعی که جایی در جهان انسانی ندارد و منشأ اثر نیست. برعکس، فلسفه می‌تواند روشن کند اکنون تفکر و علم در جهان چه وضعی دارند و انسان در اکنون تاریخی خود چه فهمی از خود دارد، نکته‌ای که در سراسر این نوشتار مد نظر نویسنده بوده است.

12- طرح پرسش از نسبت بین انسان با «وجود» و «زمان» از مهم‌ترین نکاتی است که بشر جدید با آن روبه‌رو شده است، چرا که در انسان استعدادی وجود دارد که او را به کوشش و مجاهده برای نزدیک شدن به حقیقتی ماوراء محسوسات و ظواهر عالم دعوت می‌کند. او با خودآگاهی به این امر متوجه نسبتی خواهد شد که بین تفکر، دین و زبان در میان است، نکاتی که سعی شده در این نوشتار با خوانندگان محترم در میان گذاشته شود.

13- باید به آخرین انسان امید داشت و مسائلی از معنای انسان و معنای حضور قدسی را با او در میان گذارد تا متوجه شود آن باوری که او

نسبت به آن کافر است، ما کافر تریم، ولی امری هست فوق کفری که او خود را در آن تعریف کرده است و این با درک حقیقت انسان و نسبت او با پروردگار عالم در بستر عبودیت ظهور می کند. امری که نویسنده این نوشتار، خود را موظف به بیان آن می داند اگر توانسته باشد آن را در معنای «انسان و باز انسان» به میان آورد.

14- اندیشه‌هایی در این کتاب برای خواننده پیش می آید که در متن وجود ندارد ولی پس از مدتی که با آن نکات دوستانه مأنوس شود، افکار و اندیشه و سخنانی را با خود دارد که در عین آن که در آن کتاب نبود ولی از آن کتاب آموخته است یعنی در واقع، خود شما معلّم خودتان بوده اید و این معجزه اصالت دادن به «وجود» است که هرگز نمی توان از آن گفتگو کرد، زیرا همان طور که می دانید «وجود» در بند هیچ تعریفی نمی گنجد و چیزی نیست که کسی نداند تا به او آموزش داده شود و این یعنی - دانایی به دانایی و یا نادانی از دانایی - چه تفاوت می کند وقتی متوجه باشیم خداوند به آدم‌ها نوری داده که خودشان به خودشان درس بدهند به همان معنای «تذکر».

15- ممکن است پرسیده شود چرا «انسان و باز انسان»؟ علت این عنوان آن است که ما همواره در خود حاضریم و در مسیری که به سوی هستی شدیدتری از خود در مقابل مان گشوده است می توانیم حاضر باشیم، البته اگر از بستر «وجود» و هستی غفلت نکنیم. بنابراین با آشتی با خود که نسبتی است با حضرت معبود شروع می شویم و با حضوری بیشتر در همان

نسبتی که آغاز شد، حاضر و حاضرتر می‌گردیم تا «حضور اکنون بیکرانه جاودانه» خود را احساس کنیم.

امید است خواننده محترم با حساسیت نسبت به جایگاه تاریخی انسان در این دوران، بتواند جایگاه هر نکته‌ای را نسبت به این موضوع مدّ نظر قرار دهد، بدون آن که در صدد آموختن موضوعی باشد. چرا که لازم است ما پردازیم به بازخوانی هر آنچه که در این تاریخ و در این جهان، منشأ معنایی برای حضور اصیل‌تر انسان می‌باشد. از این جهت اگر بنا را بر آن بگذارید که با مطالعه این نوشتار چیزی بر معلومات شما افزوده شود، از هم اکنون بدانید که چنین چیزی پیش نمی‌آید. ولی چنانچه بنا بر بیشتر روشن شدن نسبتی باشد که با خود دارید؛ عین حضور در هستی و تاریخ و ربطی که با هستی در ذات خود دارید، امید است چنین حضوری حاصل شود و با چنین رویکردی این مطالب حالت تکرار پیدا نخواهد کرد، بلکه تکرار حضوری است که هر کس می‌تواند پیش خود نسبت به وجودی که در آن حاضر است؛ بیابد.

طاهرزاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نگاه وجودشناسانه به انسان

1- از آنجایی که بشر جدید با اندیشه‌های آشفته و شکاکیتی جدید روبه‌رو شد و کلیسا و فلسفه اسکولاستیک در مقابل آن اندیشه‌ها ناتوانایی‌هایی از خود نشان دادند، متفکران به این نتیجه رسیدند که باید انسان به عنوان مبنایی‌ترین مبناها، موضوع تفکر باشد و دین و هنر و تاریخ در نسبت با انسان و معطوف به انسان قرار گیرند و فلسفه با نظر به انسان در موضوعات فوق با ما سخن بگوید، آن هم سخنی وجودشناسانه و نه موجودبینانه و گرنه باز با ادامه خودبنیادی انسان مواجه هستیم. حال این مائیم و توجه به فلسفه‌هایی که نظر به وجود دارند چه در نگاه هایدگر و چه در نگاه ملاصدرا که هر دو به «وجود» و به «انسان» می‌اندیشند هرچند به شکلی متفاوت.

انسان با انتخابی که می‌کند به خود هویت می‌بخشد

2- انسان در حضوری که با هستی خود نزد خود می‌یابد دائماً از خویش فراتر می‌رود و این هستی نامتعیّن رو به سوی فردا در صیورورت است و رو به سوی آینده طرح‌افکنی می‌کند، در حضوری که لحظه به

لحظه فراتر از خودش در خودش حاضر می‌شود. او بر اساس انتخابی که می‌کند به خود هویت می‌بخشد و نسبت به هستی، تقرب می‌جوید، زیرا انسان با حقیقت هستی به حکم عین الربط‌بودنش، نسبت دارد و جهتش به سوی آن است. کافی است در هستی خود که همان عین الربط بودن به هستی مطلق است حاضر باشد تا حضوری پیش آید، که در باره آن گفتگو خواهیم کرد.

چرا می‌توان به حضور تمدنی دیگر امیدوار بود

3- با حضور تاریخی است که می‌توان به وحدت آینده و گذشته در زمان حال اندیشید و از گسستگی نسبت به آینده و گذشته رها شد و با برقراری دیالوگ با سنت‌های تاریخی گوناگون و ورود به گفتگویی زنده با آن‌ها، آن‌ها را در اکنون حاضر کرد و به پاسخ‌گویی به زمانه واداشت. از این جهت می‌توان به ظهور تمدنی دیگر امیدوار بود که در آن حضور تاریخی، سنت‌های تاریخی گوناگون در اکنون ما حاضر باشند تا ما وسعت خود را در تاریخ در دل سنت‌های تاریخی احساس کنیم.

احساس بودن انسانی خود

4- آیا ذات ما به اعتبار عین الربط‌بودنش در هستی خود، همان چراغ روشنی نیست تا در نسبت با آن ذات و در نسبت با حقیقت، راه گشوده‌ای را در خود احساس نماییم و به انتخاب آن همت کنیم؟ و از این طریق، بودن انسانی خود را تجربه نماییم، بدون آن که گرفتار فروبستگی شویم؟

بودنی که در امکان ذاتی ما نهفته است و خداوند به همان امکان ذاتی انسانی ما وجود می‌دهد تا با هویت انسانی با او مرتبط باشیم.

چگونگی درک «حضور تاریخی»

5- اگر مدرنیته وضعی است تاریخی و جهانی، و از این جهت امکان عبور از آن نیست؛ پس باید متوجه باشیم که می‌توانیم آن وضع تاریخی را از آن خود کنیم ولی در بستر وضعیت تاریخی خود، بدون آن که لازم باشد وابسته به جهان مدرن باشیم و استقلال خود را از دست بدهیم. و این با نظر به آرمان‌گرایی انقلاب اسلامی و با نظر به افقی که آن انقلاب مقابل ما می‌گشاید ممکن است؛ از آن جهت آن «حضور» در واقع حضور در تاریخی است که موجب تجدید عهد ما با سنت تاریخی مان می‌شود ولی با خلق زبانی جدید و در بستر گفت‌وگو و دیالوگ.

احساسی که همواره با نوعی خشیت همراه است

6- دورترین ساحت «من» که انسان نهایی و آخرالزمانی بدان نظر دارد و در واقع بستر تولد انسان اصیل است، همان ساحتی است که انسان، خود را در هستی خود و در عین الربط گشوده نسبت به «وجود» احساس می‌کند، احساسی که همواره با نوعی خشیت همراه است، که در این مناجات این گونه خود را نشان می‌دهد: «إِلَهِي إِنَّ حَطَّتْ نِي الذُّنُوبُ مِنْ

مَكَارِمِ لُطْفِكَ فَقَدْ نَبَّهْنِي الْيَقِينَ إِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ.»¹ (مفاتیح الجنان - مناجات شعبانیه)
 که بین فقر وجودی خود و آگاهی به وسعت الطاف او نسبتی برقرار می‌کند.

معنای ایمان

7- ترسی همراه با امید، با حضور در درونی‌ترین ساحات وجودی خود، همان معنای ایمان است، وقتی ایمان تنها نظر به حقیقت وجود باشد که از یک طرف عین تجلی است و از طرف دیگر همواره رُخ برمی‌تابد و به هیچ صورتی تن در نمی‌نهد یعنی:
 یا ربّ به که بتوان گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس ننمود آن شاهدِ هر جایی

نسبت ما با امام حیّ

8- اگر واقعیت ما «وجود» ما می‌باشد و آن همان «حیات» ما است که مانند نفس کشیدن، همواره با ادامه نفس کشیدن، حضوری دیگر را مدّ نظر داریم، تا به وجود انسانی خود وفادار بمانیم، وجودی که رودی است متصل به دریا، پس ما از دریا دور نیستیم تا از جان‌های بزرگ که بنیان انسانیت انسان‌ها می‌باشند، یعنی انسان‌های کامل، دور باشیم و گرفتار تنزل انسان شویم و از حیات و از زندگی و از «وجود» دور گردیم. این‌جا است که به انسان کاملی موجود نیاز داریم تا خود را پاره‌ای از او احساس کنیم

1 - معبودا، اگر گناهان، مرا از بلندای الطاف شایانت به نشیبِ حرمان فرو کشد، ولی یقینم به کرم‌ت همچنان بیدارم نگه داشته است.

و جدا از آنانی باشیم که حضور امام حیّ و موجود ما را برای ظهور در فردایش، از امروزمان جدا و دور می کنند. امامی که هم اکنون و در هم اکنون تا این اندازه در نایب خود حاضر است. نایبی که با وجود خود و در گفتار و حرکات خود به او اشاره دارد، تا انسان از محتوایی که در بنیان خود دارا است، بهره مند شود.

عبور از ظرف تهی انسان معاصر

9- به جای آن که با عادات دینی سرپوش‌هایی بر ظرف تهی انسان معاصر بگذاریم، می‌توانیم با حضور در دینداری خود، در تاریخی که در پیش است، خود را بیش از پیش احساس کنیم و شدن‌های مان را تجربه نماییم. این است معنای انسانی که در این دوران بنا دارد هویت خود را معنا ببخشد.

در انتظار زبانی که در پیش است

10- «زبان» هم دارد به مرور خود را نشان می‌دهد. مولای مان حضرت علی «علیه السلام» در همان ابتدای طلوع اسلام زبانی را گشودند که ما باید منتظر باشیم تا آن زبان، خود را نشان دهد و روشن کند که آن زبان در چه جهانی حاضر است و به چه افقی اشاره دارد. آیا می‌توانیم در حال حاضر با این حضور به نهج البلاغه رجوع کنیم تا انسان را در این جهان و این زمان، به عنوان نهایی‌ترین انسان معنا کرده باشیم؟ انسانی که از یک طرف سوژه خود شده، و از طرف دیگر متوجه وجود خود و نسبت وجودی

خود با جهان شده است. آری! این انسان می‌تواند در زبانی به گشودگی زبانی که در نهج‌البلاغه ظهور کرده، خود را معنا ببخشد.

راهی برای حضور در هستی عالم

11- بحران معنای انسان و نگرانی نسبت به راهی که با مدرنیته پیش آمد، موجب شد تا انسان نتواند علم و معرفتی را مدّ نظر داشته باشد که برایش قابل اعتماد باشد. زیرا نظام‌های فکری پیش‌آمده، مانند روان‌شناسی گرایبی و نسبی‌گرایی و نومیالیسم یا اصالت‌نام، هیچ‌کدام موجب خودآگاهی انسان نسبت به خود نشدند، مگر آن‌که با نگاهی پدیدارشناسانه و با خودآگاهی لازم به سوی خودِ اشیاء نظر کنیم که نقطه اتکای اصلی برای تفکر است تا هر کس در آگاهی‌فی‌نفسه در تجربه خود، جهان را کشف کند و به تجربه هر کس دیگری نیز پی ببرد. از این طریق و در این حضور، انسان‌ها به جای تصرف در عالم و آدم و پدیدآوردن هزاران بحران، با حضوری که در جهان و در نسبت با دیگران و با اشیاء پیدا می‌کنند، به معانی هر چیزی نظر دارند و با آن آرام می‌گیرند، به خصوص به معنای خویشتن و این‌که می‌توان حقیقت را در خود یافت، آن‌گاه که خود را در وسعتی نسبت به «هستی» مدّ نظر آورد و خود را تماماً در عالم معنا که همان هستی عالم است، احساس نمود.

حضور فراتاریخی

12- ارزش‌های اصیلی که انسان‌ها بدان تعلق دارند، اعم از صداقت و عدالت و گرایش به حقیقت، تابع اراده ما نیستند، بلکه اموری هستند

«ماتقدم»، به همان معنای فطری بودن و در عین حال حضوری بودن که می‌تواند بنیاد تلاش‌های انسان باشند تا انسان به همان اندازه که می‌تواند خود را در ارزش‌های اصیل حاضر کند، در حضور «ماتقدم» خود قرار گیرد که گسترده‌تر از حضوری است که با اراده‌های معمولی برایش پیش می‌آید و آن حضور، حضوری است فراتاریخی. آیا می‌توان با چنین حضوری با قرآن و روایات مواجه شد؟

با توجه به نکته فوق می‌توان گفت: آنچه موجب انسان بودن انسان می‌گردد و انسان می‌تواند حیات را در گستردگی خاصی احساس کند، همان حضوری است که با تعلق روحی نسبت به ارزش‌های اصیل برای انسان به صورت حضوری پیش می‌آید که البته این غیر از مفاهیم استعلایی است که کانت متذکر آن می‌باشد، زیرا در کانت فطریات مدّ نظر نیست.

کدام راه ذات انسان را آشکار می‌کند؟

13- وقتی انسان به ارزش‌هایی که اموری فطری و ماتقدم‌اند مأنوس شد، خود را در جهانی نامتناهی می‌یابد که بنیاد همه انسان‌ها بدان تعلق دارد. از آن جهت که آن ارزش‌ها بنیاد ماتقدم همه انسان‌ها هستند و همگان در ذات خود به دنبال آن می‌باشند و هر کس می‌تواند مانند انسان‌های بزرگ همگام با بنیادهای ماتقدم خود زندگی کند و وسعت نامتناهی خود را احساس نماید. عمده آن است که متوجه باشیم کدام راه، ذات انسان را آشکار می‌کند و کدام راه ذات انسان را می‌پوشاند؟

شکل‌گیری من من انسان

14- آیا به این نکته اندیشیده‌ایم که حضور تاریخی که در مواجهه با انقلاب اسلامی برای ما پیش آمد، حضوری است که بی‌واسطه از هر استنباط ذهنی در نزد ما حاضر است و جهان ما را تشکیل می‌دهد؟ با توجه به این حضور است که ما نسبتی خاص با موجودات برقرار می‌کنیم و آن حضور موجودات است در عالم ما و من من انسان در مواجهه با این موجودات که در جهان او حاضر می‌شوند، شکل می‌گیرد. به همان معنایی که انسان آخرالزمانی می‌خواهد در جهان حاضر باشد، بدون آن که حضور او در جهان، حضور موجود غریبه‌ای باشد که در جهان تنها است. زیرا در نسبت حضور در هستی خود با عالم و آدم مرتبط می‌باشد.

بیگانگی انسان از خود چرا؟

15- اگر انسان به صورت‌های دیگری غیر از زندگی غربی می‌تواند زندگی کند، آیا نباید به حضور او در جهان و در تاریخ، با حضوری تحت عنوان «جهان بین دو جهان» فکر کرد؟ جهانی که انسان به عنوان فاعل شناسا، به ابره کردن طبیعت و شیء ساختن آن نمی‌پردازد تا بیگانگی او نسبت به جهان پیرامونی، منجر به بیگانگی انسان از خود به عنوان خلیفه الله و بی‌توجه به سرنوشتش شود که رهاورد آن نیست‌انگاری است.

چه اموری باید دگرگون شود؟

16- در صورتی که به نیست‌انگاری که تماماً بشر را در بر گرفته، فکر کنیم ولی ناامید نشویم، تاریخی که «جهان بین دو جهان» است، به عنوان

افقی که می‌توان نسبت به آینده به آن نظر کرد، مدّ نظر قرار می‌گیرد. مهم آن است که متوجه باشیم حقیقتاً بشر جدید از چه چیز رنج می‌برد و چه اموری به دگرگونی نیاز دارند تا زندگی ما ادامه امروزمان که حضور در تاریخ غربی است و غفلت از الهیات وجودی است، نباشد؛ امری که انقلاب اسلامی سعی دارد در مقابل ما قرار دهد.

با «نه گفتن»

17- تمدن غربی به گفته «مارکوزه» انسان را «تک‌ساحتی» می‌کند، یعنی حالتی برای انسان پیش می‌آید که از «شدن» و باز «شدن» که نظر به ذات گسترده آن است، باز بماند. خودآگاهی بشر جدید نسبت به این امر موجب شده تا به جهانی دیگر بیندیشد و نسبت به خود به تلقی دیگری برسد که با «نه گفتن» او آغاز می‌شود. «نه گفتن» نسبت به راهی که در آن قرار دارد و قدم‌گذاردن در راهی که ساحات قدسی او را مدّ نظر دارد، امری که انقلاب اسلامی مدّ نظرها آورده؛ و «نه گفتن» نسبت به گذشته‌ای که جوابگوی بودنِ امروزین او نیست، بدون آن که بخواهد آن گذشته را به کلی نفی کند.

برای نجات از بی‌معنایی

18- آیا جز این است که اگر نسبت به انقلاب اسلامی، به عنوان یک تاریخ و یا امروز نسبت به غزه به عنوان فرهنگ مقاومت، بی‌تفاوت باشیم، گرفتار بی‌معنایی زندگی می‌شویم؟ مردم دنیا چون می‌فهمند اگر نسبت به غزه بی‌تفاوت شوند، بیشترین ضربه را که همان بی‌معنایی زندگی است به

خود زده‌اند، لذا متوجه می‌شوند در این زمانه «ایمان» و «امید» در رابطه با آینده انقلاب اسلامی کارساز است، امری که توصیه مؤکد رهبر معظم انقلاب است، در راستای نجات ما از بی‌معنایی زندگی، و این بی‌معنایی امری است که بشر جدید را تهدید می‌کند.

آیا می‌توان برای معنابخشیدن به خود در این جهان و در این زمان به حضوری غیر از حضوری که با نظر به عین ربط ما نسبت به حقیقت پیش می‌آید اندیشه کرد؟ و یا خارج از حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده، در بودن خود حاضر بود؟

حضور به معنای «ایمان»

19- انسان باید به بودن نظر کند که خود را در آینده خود احساس کند، آن بودن، شدن و زیستن را برایش به ارمغان می‌آورد که در آن نوع زیستن، زندگی را در پیروی از مفاهیم ذهنی دنبال نمی‌کند و در نتیجه در مواجهه با همه نسبت‌هایی که با آن روبه‌رو است، در جهان خود حاضر می‌شود و امید را در راستای حضور در «وجود» با شدتِ بیشتر تجربه می‌کند، حضوری به معنای «ایمان»، هر کجا که می‌خواهد باشد.

هستی ما و حرکت در آینه‌های نماد انسانیت

20- آیا می‌توان در راستای بودن و شدنِ خود در «وجود»، به نمادهایی از انسانیت نظر کرد که هستی ما در آینه وجود آن‌ها در حرکت است؟ به صورتی که از یک طرف در وجودِ خود، در عین شدن حاضر شویم و از طرف دیگر جهت خاصی را در شدنِ خود مدّ نظر داشته باشیم،

تا همچنان که در نزد خود هستیم، در آینده خود حاضر باشیم، در آینده‌ای که ابژه ما نیست، بلکه انعکاسی است از وضعیت امروزین ما. گویا می‌توان با نظر به مولای‌مان حضرت علی «علیه‌السلام» در صدر اسلام و با نظر به حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این زمان، به نمادهایی نظر کرد که هستی ما در آینده وجود آنها در حرکت است. در این صورت علاوه بر این که ما در فردای خود حاضر خواهیم بود، خود را در نزد همه انسان‌هایی که خود را با این نمادها تعریف کرده‌اند، حاضر می‌یابیم و این حضور می‌تواند همان نهایت حضوری باشد که انسان‌های آخرالزمانی از آن بهره‌مند هستند و ما می‌توانیم در طلوع آن حضور و آن احساس حاضر باشیم، اگر در عین نظر به امام حیّ، «اصالت وجود» و «حضور بیکرانه اکنون» انسان مدّ نظر ما باشد.

نهایی‌ترین تفاهم و نهایی‌ترین دوران

21- آیا می‌توانیم به هماهنگی جان‌ها، ذیل حضور در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی و با نظر به انسانی که نماد توحیدی این زمانه است، فکر کنیم تا در میدان تفاهمی بی‌حدّ و مرز به حضوری نسبت به آینده نظر کنیم که حضوری محبت‌آمیز نسبت به همدیگر است؟ در چنین چشم‌اندازی می‌توان در صحنه‌های مختلف انقلاب اسلامی حاضر شد، با تفاهمی که آن تفاهم در کجایگاه یکدیگر است، به همان معنای یگانگی در آخرین دوران حضور بشر در زمین.

انسان، موجود در راه

22- اگر حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه» از نظر وجود و احساسی که هر کس از خود دارد، جانی هستند که جان همه انسان‌ها به حساب می‌آیند و هم‌اکنون هر کس می‌تواند در جان خود آن حضور نهایی را، هر چند به صورتی نازل شده تجربه کند؛ در آن صورت عملاً امر متعالی خود و دیگر انسان‌ها را تجربه کرده است، هر چند آن حضور مستور و غایب باشد ولی در عین غایب بودن، روشنی بخش جان‌ها است و جان‌ها را به سوی نهایی‌ترین نهایت حضور جلو می‌برد. از این جهت «انسان موجود در راه است» و خود را در راه بودن احساس می‌کند. او از پروردگار خود تقاضا می‌کند: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» زیرا تفکر و اندیشه حقیقی همین در راه بودن است و حضور در شدنی بعد از شدن که مهم‌ترین مسئله تفکر حقیقی نیز همین است، به اعتبار مواجهه با «وجود» در عین تشکیکی بودن آن.

نسبت «ایمان» و «راز»

23- انسان ابعاد رازگونه‌ای دارد که به جای تقلیل دادن آن‌ها به مسئله، می‌تواند با توجه به رازهای وجود خود، همواره در اندیشه باشد و متوجه باشد اتفاقاً رازها، انسان را به خود فرا می‌خوانند، رازهایی که بیرون از انسان نیست و انسان را تا حضور در میدان ایمان جلو می‌برند. ایمانی که ایمان به خداوند است، خداوندی که راز مطلق هستی است و انسان، راه انس با خداوند را می‌تواند از طریق همزیستی با رازهایش در جان خود بگشاید، به جای آن که بخواهد خود را با ابزارهای زندگی به ظاهر متمدن

مشغول کند و از ابعاد متعالی و رازگونه‌اش که راه انس با خداوند است محروم نماید. متأسفانه انسان به ظاهر متمدن، راز را تنها در محدوده آگاهی‌هایش محدود می‌کند در حالی که انسان محدود به دایره آگاهی‌هایش نیست تا التفاتی به ساحت ناخودآگاه‌اش نداشته باشد. راستی چه نسبتی بین «ایمان» و «راز» در میان است، رازهایی که انسان را تا حضور در میدان ایمان جلو می‌برد؟

می‌توان نام آن را رستگاری نهاد

24- اگر در نظر به «امید» از رویکرد روان‌شناسانه قدم را بالاتر بگذاریم و امید را با معنای وجودشناسانه مدّ نظر آوریم، انسان در عین حضور نزد خود، خود را در تاریخی حاضر می‌یابد که در آن تاریخ امکاناتی برای فعلیت یافتن بالقوه‌گی‌هایش نهفته است و می‌توان نام آن را رستگاری نهاد. این همان یافتن «خود» است که به جهت وارستگی پیش آمده، در این حالت انسان خود را در کانونی از حرارت می‌یابد که هرگز خاموش نمی‌شود، که همان روبه‌روشدن با سرّ‌نهایی و جاودانه‌اش می‌باشد، سرّی که در عین حال اکنون و بیکرانه است.

شهدا و حضور در تاریخی دیگر

25- اگرچه نمی‌توان «ذهن اندیشنده» را که وصف بشر جدید است منکر شد، ولی گویا دیگر انسان نمی‌تواند در آن عالم که قوام و قدرتش را از دست داده، زندگی کند و باید به آغازی دیگر نظر کرد. آیا آن آغاز را می‌توان در شخصیت شهیدان بی‌قراری همچون شهید صدرزاده مدّ نظر

آورد که نمی‌خواستند در زمانه‌ای حاضر باشند که زمانه بحران معنای انسان است؟ امری که در بستر تاریخی انقلاب اسلامی، با تغییر تلقی انسان از خویشتن نسبت به جهانی که تاریخ مدرنیته برای انسان شکل داده بود خود را نشان داد و نه تنها شهید حاج قاسم سلیمانی و شهید ابراهیم هادی به خوبی متوجه آن شدند، بلکه بسیاری از مردم ما متوجه این امر مهم گشتند. در این رابطه بود که آگاه شدند با حیاتِ فعالی که در دل شهادت به دست می‌آید، خود را در تاریخی دیگر ادامه دهند که ادامه تاریخ مدرنیته نیست.

این همان نیندیشیدن است

26- اگر به جای نظر به «وجود» و اندیشیدن به آن، در نظر به ماهیات و در موجودات متوقف شویم، که این به یک معنا نیندیشیدن و عدم تفکر است، در واقع از مبادی موجودات که همان نظر به «وجود» است، غفلت کرده‌ایم، به گمان آن که «وجود» امری بدیهی و تعریف‌ناپذیر است. در حالی که آن مفهوم وجود است که امری تعریف‌ناپذیر است و این غیر از نظر به «وجود» است که می‌توانیم با نظر به اجمال آن، تفصیلی از آن را مدّ نظر قرار دهیم، آن‌گاه که در نظر به «وجود» از «هستی» خود شروع کنیم.

گشودن نظر به «وجود»

27- آیا نمی‌توان با نظر به هستی گسترده خود، راهی به سوی نظر به «وجود» را گشوده داشت؟ از آن جهت که ما هرگز از آنچه که از آن چیزی نمی‌دانیم نمی‌پرسیم، همان‌طور که اگر از حقیقت، چیزی ندانیم و

در این اندیشه نباشیم که می‌توانیم به آن برسیم، هرگز از آن نمی‌پرسیم. ما اساساً به همانی می‌رسیم که در ابتدا از آن فهمی اجمالی داریم. این یعنی ما عموماً از هر چیزی پاسخ پرسش‌های خود را می‌یابیم و برای به فعلیت رساندن خود در امتداد آن پرسش حرکت می‌کنیم، و این غیر از اطلاعاتی است که برای دانستن نام پایتخت یک کشور برایمان پیش می‌آید. با توجه به این امر آیا نمی‌توان با نظر به هستی خود نظر به «وجود» را گشوده داشت؟

زندگی در هستی خود

28- بحث در تقدم هستی‌شناسی یا نگاه آنتولوژیک است به جای موجودشناسی یا آنتیک. ما در علوم به جای نظر به هستی پدیده‌ها و رخدادهای، نظر به علت و معلولها داریم. ولی در نگاه هستی‌شناسانه، همان‌طور که عرض شد می‌توانیم با نظر به هستی خود نسبتی هستی‌شناسانه با عالم و آدم پیدا کنیم، از آن جهت که انسان می‌تواند به هستی خود نظر کند و به اصطلاح، شبانِ هستی خود و مراقبِ «بودن» خود باشد؛ بودنِ که رو به سوی هستی دارد و هستی او می‌تواند مسئله او باشد، به عنوان روشنی‌گاهی که در آن مستقر شود و در آن زندگی کند، که همان روشنی‌گاه هستی خود اوست.

انسان و بودنِ به سوی هستی

29- انسان در نسبت با وجودش و بودنِ که رو به سوی هستی دارد، مثل سایر موجودات نیست، بلکه وجودی است خاص با هستی گسترده و

گشوده، لذا می‌تواند خود را به جهت گستردگی‌اش، در آن جا و در نسبت یافتن با دیگران، بدون دوگانگی ابژه و سوژه، بیابد، زیرا همه چیز در نسبت وجود گسترده او معنا پیدا می‌کند. مانند نطق که انسان در آن گشوده می‌شود، همراه با نوعی بیرون ایستادن و در آن بیرون ایستادن در نسبت با دیگران، خود را فهم کردن، در عین حضور نزد همه و همه را از خود جدا ندانستن، به همان معنایی که جناب مولوی می‌فرماید: «زین دو هزاران من و ما، ای عجباً من چه منم!».

انسان و حضور در همه جا

30- درك حضورِ خود به معنای معرفت نفس، آن گاه کامل می‌شود که متوجه باشیم اگر انسان از نظر هستی‌اش در عین نزدیک بودن به خود، پدیده‌ها را بیرون از نظر به هستی‌شان بنگرد، نسبت به آن‌ها دور است. در حالی که می‌توان در گشودگی با چیزها بود و می‌توان با نظر به «وجود» نسبتی بین خود و آن‌ها دنبال کرد و هستی خود را به حَسَب دیگر موجودات فهم کرد، این زمانی است که وجود در میان باشد و انسان خود را نسبت به عالم و آدم، آنجایی یعنی همه جایی و در جهان احساس کند.

ارتباط با «وجود» در هر منظری

31- انسان در هستی خود به جهت هویت تعلقی و عین الربط بودنش، از آن جهت که رو به سوی هستی دارد، ذاتاً به آنجایی که باید اشاره کند، اشاره می‌کند و با «وجود» در هر منظری ارتباط برقرار می‌کند و از طریق هستی‌اش، هستی را در هر جایی می‌فهمد. از این جهت می‌توان

گفت هستی انسان از طریق فهم هستی اش رقم می خورد و مطابق آن حضور، عمل می کند.

جهان؛ مجموعه معناها

32- در راستای نسبت هستی خود با خود و با دیگر موجودات، می توان به رابطه ابزارها در هویت ابزار بودن شان و یا به تعبیر هایدگر «در دست بودن شان» توجه کرد زیرا در این حالت است که ابزار، معنای حقیقی خود را نشان می دهد، همین حالت را می توان نسبت به جهان اطراف داشت، از آن جهت که تا معنایی برای من نداشته باشند، جهانی برای من حاصل نشده است. بنابراین جهان، در هستی خود و در راستای نسبتی که با هستی ما دارد، مجموعه معناها است و در این صورت است که انسان دیگر نمی تواند هر کاری که می تواند را با جهان انجام دهد، زیرا در آن صورت رابطه معنادار خود را با خود و با دیگر موجودات از دست می دهد و در آن صورت، جهان ابژه انسان می شود و این همان رویکردی است که نگاه علمی با جهان دارد و منجر به بی معنایی انسان برای خودش شده است.

وقتی دیگر جهان، نشانه نیست

33- ارتباط «در دستی» با جهان مثل ارتباطی که با ابزارها داریم، آن گاه که آن ها را به کار می گیریم، ارتباطی است که در آن ارتباط جهان نشانه است، مثل آن گاه که از اتومبیل، نشانه رسیدن به مقصد را می فهمیم، به جای آن که به مدل آن توجه کنیم. ولی وقتی نگاه ما فرادستی شد، دیگر اتومبیل را به عنوان اتومبیل «فهم» نمی کنیم زیرا چشم ما به

در دستی بودن آن نسبت به آن بسته شد. مثل آن که به وزن و شکل چکش نظر کنیم و آن را از این که نسبت ابزاری با ما دارد خارج نماییم و عملاً نقش اصلی آن به روی ما بسته می شود. یا مانند آن که رودخانه را در راستای سدّی که بر آن زده اند و برقی که به ما می دهد بنگریم، به جای گشایشی که رودخانه از خود به عنوان نشانه در مقابل ما می گشاید و در جهان ما قرار دارد.

به سوی مرگ، به سوی میقات

34- رابطه ای که با افراد داریم می تواند طوری هستی شناسانه باشد که افراد بتوانند خود را در ساحت وجود بنمایانند، مشروط بر آن که ما طوری در میان نباشیم که مانع حضور و ظهور دیگر افراد و دیگر اشیاء شویم. گفت: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز». حجاب انانیت که برطرف شد، جهانی که جهان معناها است ظهور می کند و اجازه می دهیم تا هر چیز خود را در جهان نشان دهد، در آن صورت مرگ هم با ما سخن می گوید، به جای آن که آن را تفسیر کنیم که مثلاً به علت توقف قلب پیش آمده. پس باید پرسید به سوی مرگ بودن چیست تا آن را به عنوان یک «امکان» و «میقات» و «یوم الفصل» بفهمیم.

فهم جهان از طریق هستی خود

35- ما در هر حال شناختی مجمل از هستی خود داریم که آن هستی، تا هستی در جهان وسعت دارد و از این جهت می توان گفت ما از طریق هستی خود همواره از قبل فهمی از جهان داریم، به همان صورت ارتباطی

دردستی و نشانه یافتن جهان. این غیر از نگاه تئوریک به جهان و غفلت از نشانه دیدن جهان است، جهانی که جهانِ معناها است.

می‌توانیم برای همدیگر باشیم

36- نگاه وجودی، نظر به هستی انسان دارد، از آن جهت که انسان یک هستی گشوده است یعنی هستی از خود بیرون ایستاده و بودن به سویی. به جهت همین از خود بیرون بودن است که می‌توانیم برای همدیگر باشیم، به جای آن که هر کس، دیگری را ماده تصرف خود بداند.

جایگاه تأمل نظری به جهان

37- به گفته آقای مارتین هایدگر؛ جهان، مجموعه‌ای از دردستی‌ها و فرادستی‌ها است. وقتی رابطه ما با جهان، دردستی است که مقام ابزارگونگی آن یعنی جدایی ما با آن، محو باشد، در دستی‌بودن موجودات برای ما مانند نسبتی است که با ماشین سواری برقرار می‌کنیم وقتی با تسلط آن را می‌رانیم. ولی اگر این ماشین خراب شود، فرایش ما قرار می‌گیرد و در این جا است که تأمل نظری شروع می‌شود و رابطه ما دیگر رابطه‌ای نیست که هستی ما با موجودات برقرار می‌کند.

ما و رابطه با قرآن

38- از آن جایی که هیچ فهمی بدون سؤال و مسئله نیست، ما می‌توانیم با سؤالات و مسائل زمانه خود سراغ قرآن برویم و با قرآن در مورد سؤالات خود و مسائلی که نسبت به معنای خود داریم، وارد گفتگو شویم. این مانند رابطه‌ای است که جهان را نشانه می‌یابیم و در نتیجه هر

آنچه در جهان هست رابطه‌ای معنایی با ما پیدا می‌کند. آیات قرآن نیز نشانه‌هایی هستند در راستای به معنادر آوردن همه چیز.

پس از عبور از متافیزیک

39- آری! باید متوجه بود با عبور از متافیزیک و مفهوم‌گرایی، چه نگاه و اندیشه‌ای مدّ نظر می‌آید و آن عبور برای آینده چه چیزی را به ارمغان می‌آورد. راستی چگونه می‌توان با عبور از متافیزیک، راه به آینده برد؟ متافیزیک چیزی نیست جز وضع یک بنیان یا زیربنایی که بتوان هر چیز دیگری را به آن ارجاع داد، مثل ارجاع عَرَض به جوهر. دکارت متافیزیک بیرون را که ما ابژه می‌نامیم به متافیزیک درون و من اندیشنده تبدیل کرد^۲ و کانت با نقد عقل متافیزیکی خود، عقل نقاد را به جای آن قرار داد، عقلی که متوجه محدودیت‌های خود می‌باشد و نتیجه فلسفه استعلایی کانت تجویز نوعی «درون ماندگاری» بود و این در واقع همان متافیزیک است به همان معنایی که کار متافیزیک دوتا کردن جهان است؛ جهان «ایده‌ها» و جهان «تصاویر». در این فضا انسان به حضوری که منجر به ایمان گردد نمی‌رسد، همان‌طور که در فضای مفهوم‌گرایی متافیزیک دیروزین، ایمان به حقایق به معنای واقعی آن در میان نبود. با توجه به این امر باید به «اصالت وجود» به معنای حضوری که برای انسان با نظر به «وجود» پیش می‌آید، اندیشه کرد.

احساس حیاتی که انسان نیاز دارد

40- وقتی در این اندیشه باشیم که باید انسان را در میدان اندیشه اندیشمندان و یا روایات اولیای الهی بازبینی کنیم، باید به تبار مفاهیمی که اشاره به انسان دارند توجه و دقت نماییم که آن مفاهیم در کدام فضای تاریخی متولد شده‌اند و کدام مسئله از مسائل انسان را مدّ نظر دارند و آن مفاهیم برای اثبات کدام وجه از وجوه انسانی بنا دارند چه چیزی را نفی کنند تا به هستی انسانی انسان نظر بیندازیم؟ در این جا است که باید بنگریم انسان نسبت به خود مخلوقی است با تفکر و آگاهی خاص که همان آگاهی حضوری است. هرچند این تفکر، تنها در بعضی موارد آگاهانه است ولی اتفاقاً انسان در همان موارد است که متوجه «حضور بیکرانه اکنون جاودانه» خود می‌شود و به وسعت خود پی می‌برد و از خود درکی تاریخی پیدا می‌کند که چگونه همواره در هر مرحله‌ای از وجود خود «هست». البته هستی که با تفکر در هستش متوقف نیست بلکه ثبات او با شدن او همراه است و این همان احساس حیاتی است که انسان نیاز دارد و خود را در آن درک می‌کند و در این حیات، نسبتی را با انسان کاملی که حیّ و حاضر است، درمی‌یابد.

برای فهم انسان باید چشم‌ها را دوباره باز کنیم

41- خود را در معرض الهام و خلاقیت تاریخ قرار دادن، در جای خود شیوه زیستن و حضور اقوام در طول تاریخ بوده است و افراد هر قوم به طور قومی فکر می‌کردند. آن حضور، با تفکر مدرن نه تنها به حاشیه رفت

حتی نادیده گرفته شد، تا آن جایی که ما با نوعی انحطاط در آن اقوام مواجه هستیم. زیرا چیز دیگری به عنوان ارزش مدّ نظرها آمد که انسان‌ها را از همدیگر جدا می‌نمود و مردمان آن قوم خود را کنار همدیگر احساس نمی‌کردند و آن به جهت حاکمیت ارزش‌های غربی بود که فرزاندگی را به نوعی خاص از تفکر که تفکر غربی است، نسبت می‌داد و اخلاق قومی که همان زندگی بود و همگان را در بر گرفته بود، به حاشیه برد.

با حضور تاریخی انقلاب اسلامی و تأکید رهبر معظم انقلاب بر هرچه مردمی کردن نظام اسلامی به عنوان وجدان تاریخی انقلاب اسلامی، می‌توان متوجه بود دوران ارزش‌های غربی به سر آمده است. دورانی که فرزاندگی را در معنایی خاص به جوامع تحمیل کرده و دوگانگی ارزش‌های طبقاتی قشر تحصیل کرده در برابر عوام را به میان آورده است. در وجدان تاریخی انقلاب اسلامی معلوم می‌شود مادران شهدا که به زعم ارزش‌های غربی عوام به حساب می‌آیند، فرهیخته‌ترین انسان‌ها می‌باشند و این نظام مردمی است که متوجه نگاه و حضور این انسان‌ها برای ادامه خود می‌باشد و این یعنی ما برای فهم انسان باید چشم‌ها را دوباره باز کنیم.

و زندگی قانع‌کننده می‌شود

42- تا نظر به «غیب» مدّ نظرها است، زندگی در میان است ولی جهان مدرن آنچه را به حسّ می‌آید بر نظر به غیب ترجیح داد و این یعنی محروم شدن از زندگی و از دست رفتن معنای انسان و رنجور شدن انسان. در حالی که پیامبران به میان مردم آمدند تا انسان‌ها زندگی را در همه ابعاد

آن تجربه کنند و همه در افق حضور هر روزینِ خود به واپسین انسان که انسان آخرالزمانی است فکر کنند. زندگی در محدوده حسّ و یا در محدوده مفاهیم، از آن جهت محکوم به شکست است که از درک واقعیت انسان و ابعاد گسترده آن باز مانده، یعنی از زندگی بازمانده است زیرا از نظر به راز باز مانده است. در حالی که در دل حیرتی که با رازها پیش می‌آید زندگی قانع‌کننده می‌شود؛ غافل از آن که در زندگی، اموری پنهان است که انسان با آن‌ها ارتباطی خاص دارد.

موقعیتی که انسان زندگی را احساس می‌کند

43- «جهانی» که با عبور از جهان مدرن، خود را به میان می‌آورد، جهانی است که در آن جهان، «راز»، به همان معنای راز باقی می‌ماند، به جای آن که گمان کنیم می‌توانیم به همه چیز جهان دست یابیم و محدودیت‌های خود را نادیده بگیریم. با عبور از جهان مدرن، انسان در نزد خود با حضوری روبه‌رو است که همواره به سوی فرآیندی دیگر در حرکت است، بدون آن که در این مسیری که به سوی ابدیت است، توقفی در میان باشد؛ و بی‌آن که از بیکرانگی حضور جاودانه آن فرو افتد، به ارتباط ابدی خود با خود نظر دارد، یعنی موقعیتی که انسان در آن موقعیت زندگی را احساس می‌کند.

حضرت علی «علیه السلام»: چشم اندازی از انسانیت انسان

44- فلسفه‌ای که تفکر را تاریخی می‌داند، حکایت از آن دارد که ذات انسان، تاریخی و در حال شدن است و لذا همواره چشم‌اندازی در میان است و حرکت به سوی آنچه در پیش است مدّ نظر می‌باشد، آن هم در افق «وجود»، افقی که ماورای آن است که در محدوده حسّ درآید و یا در محدوده باور ذهنی قرار گیرد. در آن صورت حضور در موقعیت «دیدن» یعنی از چشم‌انداز دیدن و در موقعیت «دانستن»، یعنی از چشم‌انداز «دانستن»، مورد توجه است به همان معنایی که می‌توان اسلام را در آینه ولایت علی «علیه السلام» مدّ نظر داشت. انسانی که چشم‌اندازی است از انسانیت هر انسان که هرچه بیشتر در آن حضرت نظر کنیم دریافت ما از اسلام در نسبت با خودمان بیشتر می‌گردد. در این حالت اگر انسان به عنوان سوژه خود هم باشد، در این سوژگی به وسعتی دست می‌یابد که نهایی‌ترین حضور در نزد خود، و در نسبت به نبوت نبی است، از آن جهت که پیامبر خدا «صلوات الله علیه و آله» متذکر امور هستند که آن امور در نزد انسان‌ها به صورت فطری حاضراند و امیرالمؤمنین «علیه السلام» نماد متعین آن هستند.

ظهور معنای جدید در خواندن و نوشتن

45- می‌توان گفت با حضور تاریخی که انسان در چشم‌انداز خود نظر به توحید ربوبی دارد، «معنا» در فرآیند خواندن و نوشتن ظهور می‌کند، در

حالی که آن معنا از قبل وجود نداشت. از این جهت است که می‌توان گفت قرار نیست معنایی را که از پیش موجود است، از متن مورد مطالعه استخراج کنیم، زیرا خواندن، عملی است فَعَال و نه منفعل و نوعی تفسیر به حساب می‌آید و تولید معنا می‌کند. اگر به بودنی که در عین شدن است نظر داشته باشیم، می‌یابیم که ما همواره با تفسیرها سر و کار داریم، تفسیرهایی که تنها نمودی از حقیقت می‌توانند باشند به همان معنای رجوعی دوباره به قرآن و در کی دیگر از همان آیات.

نسبتی پیچیده‌تر با خود

46- اگر چنین است که ما به جهت هویت تعلّقی مان نسبتی خاص با «وجود» داریم، نسبت ما با خودمان، نسبت ما با سنت و جهان بیرونی نیز خواهد بود. در این فضا است که می‌توانیم با گذشته‌مان مواجه شویم و گام به سوی آینده بگذاریم. مهم آن است که متوجه شویم ما باید در نسبتی پیچیده‌تر با خودمان قرار بگیریم و در این نسبت دقت داشته باشیم که نمی‌توان در درون خود حاضر بود و در عین حال به تاریخ و سنت‌مان به منزله اموری بیرون از خود پرداخت، در حالی که ما در عین آن که در نزد خود حاضریم، همواره بیرون از خودمان هستیم و غفلت از این یعنی ادامه متافیزیک.

حضور بیشتر انسان در نزد «خود» و در «جهان»

47- آیا به نیروی تاریخی انقلاب اسلامی که بتواند خود را در تاریخ و در جهان ادامه دهد، فکر کرده‌ایم تا متهم نشویم به امیدواری نسبت به

ادامه انقلاب اسلامی در این تاریخ به عنوان کسی که به تجربه‌ای ناتمام دل بسته است؟ در حالی که جایگاه سپهر معرفتی سنت کجا و سپهر معرفتی فرهنگ مدرنیته در سوئزگی انسان کجا. آیا می‌توان سپهر معرفتی فرهنگ مدرنیته را بر سپهر معرفتی سنت مسلط گردانید؟ آیا آموزه‌هایی که ما را دعوت می‌کنند تا نسبت به آنچه از طریق رژیم صهیونیستی بر مردم غزه می‌گذرد، بی‌تفاوت نباشیم، حکایت از آن ندارد که آن رژیم در این تاریخ در جایگاه بدی ایستاده است؟ آری! در جهانی که ارزش‌ها بی‌ارزش شده، اگر ما با خود آگاهی تمام در تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شد، حاضر شویم، معنای معجزه امید را - که حضور در راهی است که مقابل‌مان گشوده شده است - درک می‌کنیم و به هنگامه‌ای می‌اندیشیم که باید به انسان در ساحتی اصیل‌تر نظر کرد و از ارزش‌های تازه - که با حضور هرچه بیشتر انسان در نزد خود است - سخن گفت تا انسان بیش از پیش در جهان خود حاضر شود و حضور در تاریخی را که با انقلاب اسلامی پیش آمده است، عین حضور در نزد خود و در نزد انسانیت همه انسان‌ها بیابد. در این نوع حضور است که متوجه نیروی تاریخی انقلاب شده‌ایم و به جای این که متهم شویم به امید به تجربه‌ای ناتمام نسبت به ادامه انقلاب اسلامی، با تجربه‌ای که همچنان رو به جلو است روبه‌رو هستیم و این خاصیت هر حرکت توحیدی در تاریخ و نظر به افقی است که انسان‌ها را با رحمت الهی روبه‌رو می‌کند.

سَنُقَرِّكَ فَلَا تَنْسَى

48- انسان در مواجهه با تمدن مدرن و اصالت‌دادن به کثرت موجودات جزئی، از توجه به حقیقت وجود و وحدت حقیقی و «زمان باقی»، محروم گشت و در نتیجه روحیه تصرف در عالم و آدم بر او غلبه نمود و روح خود را که حضوری است بی واسطه با دیگران و با موجودات فراموش کرد. دانش او منحصر شد به آنچه در حافظه دارد، به جای حضوری شاعرانه که در آخرین دین، خداوند از طریق کلام معجزه آسایش با بشر در میان گذاشت. در همان فضا مولای متقیان «علیه السلام» سخن آغاز کردند - که حقیقتاً و به حق نام آن سخنان را باید «نهج البلاغه» نامید - تا جان انسان در جهان کمیت‌ها و جمع کتب مدفون نگردد. تذکر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به خانم فاطمه طباطبایی در این جا معنا پیدا می‌کند که سخن ابوسعید ابوالخیر را متذکر شدند و فرمودند: «در رفع حُجُب کوش نه در جمع کُتُب» تا در حضوری بی‌واسطه که پیامبر خدا «صلوات الله علیهم‌ال» با خود و با خدا داشتند حاضر شویم و امی بودن که مربوط به همه پیامبران و پیامبر اسلام است بر ایمان جهانی باشد گشوده. جهانی که «وجود»، بدون هر رنگی به گفت می‌آید و انسان، خود را در آن گفتن‌ها تجربه می‌کند و برای خود می‌درخشد. گفتنی که حضرت حق برای پیامبرش خواند و فرمود «سَنُقَرِّكَ فَلَا تَنْسَى» (اعلی/6) طوری برایت خواهم خواند و طوری با آنچه برایت خوانده می‌شود مواجه می‌شوی که مانند وجودت فراموش ناشدنی می‌گردد.

معرفت نفس؛ مدّ نظر انبیای الهی

49- معرفت نفسی که انبیاء و اولیای الهی متذکر آن هستند همان احساس حضور بی واسطه‌ای است که انسان با وجود خود و با خداوند به عنوان بودنِ بودن‌ها دارد، با یک پارچگی تمام. در حالی که خودشناسی به عنوان شناخت خود به صورت حصولی، حجابی است که موجب خودبنیادی و اومانیسیم می‌گردد و در آن دوگانگی سوژه و ابژه و کثرت‌انگاری به میان می‌آید و انسان از وحدت حقیقی که احدیت خدا را با صمدیتش جمع می‌کند، باز می‌ماند. این جا است که شیطان با نظر به شجره و کثرت‌گرایی، اغواگری خود را شروع می‌کند و غیب به حاشیه می‌رود و زندگی از «راز» و «ایمان به غیب» - که حقیقت ایمان است - تهی می‌شود و تنها همین موجودات جزئی و مفاهیم جزئی مدّ نظرها می‌ماند. حال ماییم و نظر به انسان و آن خودشناسی و معرفت نفسی که انبیای الهی متذکر آن می‌باشند و نه خودشناسی به صورت صرفاً حصولی که منجر به خودبنیادی بشر می‌گردد و انسان، محور هست‌ها و نیست‌ها و خوبی‌ها و بدی‌ها می‌گردد.

برکات حضور بی‌واسطه نزد «خود»

50- انسان آخرالزمانی نیاز دارد حضوری از خود را نزد خود مدّ نظر آورد که به خود آید تا به جای آن که سر و صدای ماشین راندای حق و حقیقت بداند و نسبت به پیغامی که فرشتگان آسمانی می‌سرایند محروم باشد با ندای «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» (اعراف/23) گوشش محرم اسرار گردد زیرا: تا نگردي آشنا، زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

و این با حضوری بی‌واسطه در نزد خود ممکن است، از آن جهت که با سکنی گزیدن در «وجود»، در عین آزادی که همان سادگی است، آن حضور نگاهبان آدمی خواهد بود در به کار بردن هر نیرنگی.

زبانی شایسته تبیین رخدادهای عظیم

51- عظمت انسان را باید در کربلا احساس کرد که چگونه در هر شرایطی می‌توان زندگی را قابل زیست نمود و این در صورتی است که در وصف چنین انسانی از زبانی ضعیف - که تنها به روابط سطحی اشاره دارد - عبور کنیم. زیرا آن‌گاه که با موضوعاتی عمیق مواجه شویم و ابعاد متعالی رخدادها را مدّ نظر آوریم، زبانی که بیان‌کننده آن رخدادها است به میان می‌آید. مانند زبانی که مولای‌مان در نهج‌البلاغه به ظهور آوردند که در عین شاعرانه‌بودن، بسی حکیمانه است و می‌تواند متذکر عظمت انسان و معنابخشی به انسان و آینده‌ای شود که در پیش دارد، و از این جهت آن زبان همواره سرآغازی است برای حضوری دوباره ولی امروزین. این زبان، آن زبانی است که خود به خود در عین فاخر بودن، یقین‌آور است. کافی است ما سعی کنیم آن را به خوبی تبیین کنیم.

نهایی‌ترین حضور برای انسان

52- ماورای انسانی که مدرنیته معنا کرده که انسانی است تک‌ساحتی، انسانی را باید مدّ نظر قرار داد و به آن اشاره کرد، که گمشده این تاریخ است و جهان «غیب» و «ایمان به غیب» نه تنها در مقابلش بسته

نیست، بلکه سخت به دنبال آن است تا زندگی را با «راز» تجربه کند. هستند جریان‌هایی که سعی دارند این انسان را نبینند؛ و این یعنی غفلت از زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و گسست از جهانی که درخت امروزین ما در آن ریشه دارد و حقیقت را در مظاهر گوناگونش می‌شناسد. ما برای فهم ایران معاصر و درک تاریخی که انقلاب اسلامی در آن طلوع کرده، باید با حضور امروزین انسان که تنها خودش در خودش حاضر است، به وسعتی از این حضور بیندیشیم که از غیب وجود و وجود غیب منقطع نیست. وقتی هستی‌شناسی انسان از خودش در محدوده فهم خود باشد، حیات فکری فرهنگی انسان در جهان جدید چگونه باید باشد تا تمرکز روی انسانی باشد که بتواند به راستی خود را تحمل کند و مجبور نباشد برای تحمل خود، خود را فریب دهد. در حالی که بزرگ‌ترین فریب، فریب انسان است به خودش. آری! باید به خود خیره شد ولی برای بازتعریفی از خود که انسان در آن میدان، امروز خود را حضوری بیکرانه و جاودانه درک کند و این نهایی‌ترین حضور است برای انسان که باید مدّ نظر قرار گیرد.

حضور و اپسین انسان

53- اسلام آغاز تاریخی است که به جای نظر به خرافات، به «اسم رب» نظر دارد و لذا به پیامبر خود فرمود: «أَفْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» به این معنا که پروردگارت بنا دارد شما را به خود وانگذارد که مانند جهانی بدون «رب» سرگردان بمانید. با توجه به این امر برای عبور از خرافاتِ دیروزین و عبور از جهان مدرنی که گرفتار انواع کثرات شده، نیازمند

حضوری در خود و در جهان هستیم که سوره «علق» متذکر آن است و آن سوره از حضوری سخن می‌گوید که با «إِقْرَأْ» شروع می‌شود، و پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» پس از سال‌ها سکوت، خواند و در دل آن خواندن، قرآن ظهور کرد.

اگر حقیقت نسبت نزدیکی با سکوت دارد و در دل سکوت است که آن نوع خواندن آغاز می‌شود و حقیقت به ظهور می‌آید؛ پس تنها کسی می‌تواند از قرآن ندای حقیقت را بشنود که با تمام وجود «سکوت» کند و تنها گوشی باشد که منتظر به ظهور آمدن حقیقت است. این‌جا است که قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/204) آن‌گاه که قرآن قرائت می‌شود اولاً: بدون هر پیش‌فرضی بدان گوش بسپارید، ثانیاً: با سکوتی که حکایت از توجهی خاص دارد، آن را دنبال کنید، امید است مورد رحمت قرار گیرید. این است آن حضوری که واپسین انسان بدان نیاز دارد. سکوتی که در آن خواندنی از درون طلوع می‌کند، ماورای گفتن‌هایی که با آموختن‌های ما به ظهور می‌آید.

حذف اسلام و یا فراموشی حقیقت انسان؟

54- آیا تا حال به این نکته فکر کرده‌اید چرا حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون در 4 آبان‌ماه 1343 فرمودند:

«ای سران اسلام، به داد اسلام برسید. ای علمای نجف، به داد اسلام برسید. ای علمای قم، به داد اسلام برسید؛ رفت اسلام».

آیا این جملات حکایت از آن ندارد که حضرت امام متوجه شده بودند نقشه حذف اسلام در میان است که با حذف اسلام، معنای انسان به معنای حقیقی آن فراموش می‌شود، آن هم در زمانه‌ای که کسی به فکر انسان نبود؟ و گرنه امکان تصویب لایحه کاپیتولاسیون که زیر پا گذاردن انسانیت ایرانیان بود فراهم نمی‌شد. حضرت امام چه نسبتی بین شرافت انسانی و حضور اسلام یافته بودند که با تصویب آن لایحه می‌فرمایند: «اسلام رفت».

حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در آن شرایط در رابطه با تصویب لایحه کاپیتولاسیون چه احساسی در خود پیدا کرده‌اند که در سخنرانی خود در مدرسه فیضیه می‌فرمایند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا اليه راجعون. عید ایران را عزا کردند. من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام خوابم کم شده است. ناراحت هستم. قلبم در فشار است. با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید. ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کرده‌اند. عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند. ما را فروختند، استقلال ما را فروختند، و باز هم چراغانی کردند.... عزت ما پایکوب شد؛ عظمت ایران از بین رفت؛ عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند... اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد این ملت اسیر انگلیس یک وقت باشد؛ اسیر امریکا

یک وقت باشد. اگر نفوذ روحانین باشد نمی گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را! نمی گذارد که کالاهای اسرائیل در ایران بدون گمرک فروخته بشود! ... این را می خواهند تا اسرائیل، به دل راحت، هر کاری این جا بکنند. تا امریکا، به دل راحت، هر کاری می خواهد بکند... آقا! تمام گرفتاری ما از این امریکاست! تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است! اسرائیل هم از امریکاست.»

راستی را! حضرت امام چه رابطه‌ای بین تحقیر ملت ایران و نفی اسلام یافتند؟ آیا جز این است که شرافت انسانی انسان‌ها در گرو حضور هر چه بیشتر اسلام محقق می شود؟ و گرنه به نام رعایت حقوق بشر، نوعی نژادپرستی و برتری نژاد غربی به میان می آید.

و بدین‌گونه انسان با معنای خود روبه‌رو شد

55- آری! باید نسبت به زمانه‌ای که قلب خود را گم کرده، نگران بود، از بیهودگی و از بیگانگی با همه چیز و تهی شدن از خاطرات و خالی شدن از هر حضوری که به زندگی معنا می بخشد. همچون شهید آوینی که به خوبی زمانه‌ای را که قلب خود را گم کرده بود، درک کرد و فهمید راه عبور از چنین زمانه‌ای نظر به حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است و اعلان نمود:

«گرفتار تاریکی بودیم که امام خمینی از قلب تاریخی که می رفت تا فراموش شود، چون محمد فریاد برآورد که «وَاحْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و ما که هنوز دست و پا می زدیم تا به خویشتن خویش بازگردیم، از این سخن تازه شدیم و دریافتیم که آن چه

می‌جستیم، یافته‌ایم و به یقین رسیدیم و حتی من که همواره بویی از محمد در مشام داشتم در آغاز باور نمی‌کردم که در این ظلمتکده زمین بتوان نقبی به سوی نور زد و برق یقین بی‌هیچ واسطه‌ای بر دلم نشست. همان‌گونه که بر کوه سینا. و ایمان آوردم.... و خدا را شکر که گوش ایمان من به آوای الله آشنا بود و نمی‌دانی که چه خوش بود. من هرگز نمی‌توانم وسعت مکتبی و فرهنگی این انقلاب را در این نامه تصور کنم... عشق خمینی بزرگ و عظمت فرهنگی آن چه می‌گوید، مرا آن‌چنان شیفته خود ساخته است که نمی‌توانم جز به حکمتی که در حال تدوین آن هستم بیندیشم» (سید مرتضی آوینی / ۱۳۵۸).

و بدین گونه که شهید آوینی بیان کرد، انسان، آری! انسان در بستر تاریخی که با انقلاب اسلامی شکل گرفت، با معنای خود روبه‌رو شد.

معنای درک حضور تاریخی

56- اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» متوجه می‌شوند امری بالاتر از واجب و حرام به میان آمده است که همان حاضر شدن در تاریخی است که با امام حسین «علیه‌السلام» به ظهور آمده، امری که در انقلاب اسلامی نیز تجربه شد و بدون آن که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، حضور افراد در جبهه‌های دفاع مقدس را واجب کند، شهدا توانستند با درک زمانه‌ای که در حال وقوع بود در جبهه‌ها حاضر شوند، تا در تاریخی که با حضرت

امام خمینی به ظهور آمده بود خود را احساس کنند. این عالی ترین نحوه درک انسان است در نزد خود، به معنای درک حضور تاریخی.^۳

راز پایداری تاریخی

57- اگر انسان‌ها در تاریخی که با نظر به توحید ربوبی شروع شد، صبر و ایستادگی پیشه کنند، مناسبات تغییر می‌کند و شهدا با توجه به این امر ظرفیت حضور تاریخی را که باید در آن حاضر شوند به خوبی یافتند و آن تاریخ را از آن خود کردند. در این رابطه می‌توان گفت: ملت ایران متوجه حضور به هنگام تاریخی خود شدند و کار آنها از این جهت یک نوع فداکاری بدون درک تاریخی نبود تا در مقابل سختی‌هایی که پیش آمد، صبر خود را از دست بدهند زیرا متوجه راز پایداری تاریخی خود هستند. برعکس روشنفکران که طلوع حضور تاریخی انقلاب اسلامی در جان انسان‌ها را ندیدند.

انقلاب اسلامی و تجربه هستی خود

58- آیا جز این است که انقلاب اسلامی برای هرکس در نسبتی که با هستی خود دارد معنا می‌شود؟ و اگر از این نکته حساس غفلت شود انسانی می‌ماند مانند آقای مهندس مهدی بازرگان و یا آقای دکتر عبدالکریم سروش، یعنی افرادی که اگرچه نسبت به انقلاب اسلامی بیگانه نبودند ولی انقلاب اسلامی را به عنوان آغاز یک تاریخ و به عنوان

3- به مباحث و متن «معنای درک تاریخی اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» رجوع شود.

جایگاهی که انسان در آن تاریخ هستی خود را می‌تواند تجربه کند، نیافتند. آیا به این نکته اندیشیده‌ایم که انقلاب اسلامی در این زمانه همان تاریخی است که می‌توانیم هستی خود را در آن تجربه کنیم؟ امری که انسان این دوران با تمام وجود به دنبال آن است.

راز پایداری در تاریخ توحیدی

59- اگر به بودن خود در جهان فکر نکنیم، انقلاب اسلامی را یک اتفاق سیاسی می‌پنداریم، همراه با دردسرهایی که در جهان جدید برایش پیش می‌آید. با این تصور از انقلاب اسلامی، ارزش پایداری و صبر در حادثه‌ها که راز شکوفایی انسان است، برای انسان نمی‌ماند. این جا است که نه جایگاه حضرت علی «علیه‌السلام» را در تاریخ می‌فهمیم، با آن سختی‌هایی که در حاکمیت آن حضرت پیش آمد و نه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را. غافل از آن که در راستای نظر به حاکمیت مولای متقیان علی «علیه‌السلام»، انقلاب اسلامی گوهری در وجود انسان به ظهور آورد که ما از آن خبر نداشتیم و پس از مدتی پایداری در انقلاب اسلامی، یافتیم که آن انقلاب راه آشکار شدن ابعاد پنهانی و نهفته ما بود و چه اندازه تفاوت است بین بی‌تاریخ ماندن انسان و حضور در تاریخ انقلاب اسلامی.

آهسته بیندیشیم

60- وقتی رهبر معظم انقلاب اسلامی با نگاه حکیمانه خود

می‌فرمایند:

«دولت‌های غربی در حوادث امسال، ذات شریر تمدن غربی را علناً به دنیا نشان دادند. ماها می‌گفتیم، منتقدین تمدن غربی بارها تکرار می‌کردند، می‌گفتند که این تمدن بر پایه شرارت بنا شده، بر پایه جدایی و عناد با معنویت و فضایل معنوی و ارزش‌های معنوی بنا شده است؛ از آن انتظار خیر نمی‌شود داشت؛ این را همه می‌گفتند، اما در حوادث این شش ماه گذشته در مسئله غزه و فلسطین، خود دولت‌های غربی این ذات شریر را در مقابل چشم همه دنیا قرار دادند؛ نشان دادند که این تمدن چه تمدنی است؛» (1403/1/22)

با نظر به نکته فوق معلوم می‌شود راهی که بتوان به عنوان راهی واقعی انتخاب کرد، راهی است غیر از آنچه تمدن مدرن در مقابل بشر قرار داد. یعنی باید در راهی قدم گذاشت که آهسته بیندیشیم و صبورانه در هستی حاضر باشیم تا معنای انسانیت انسان به حاشیه نرود و انسان دوستی مبنای زندگی امروزین ما در این تاریخ باشد و انسان در این چشم‌انداز است که معنی خود را می‌یابد.

تفکر؛ بخشش هستی و عطای الهی

61- اگرچه ما در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده به صورتی ضعیف حاضر شده‌ایم، ولی با این همه متوجه آینده‌ای هستیم که امر دینی با هویتی گسترده‌تر از دیروزین خود در حال طلوع است. برعکس روشنفکرانی که امر دینی را در جهان جدید ممتنع می‌دانند و متوجه غفلت تاریخی خود نسبت به بشر جدید نیستند. چرا این افراد جمعیت متراکم جوانان نمازگزار را در روز عید فطر در مصلاهی تهران نادیده گرفتند؟ جوانانی که اگر به ظاهرشان بنگری گویی هیچ گرایشی به انجام تکالیف

دینی ندارند! این جا است که مدعیان تفکر باید بدانند «تفکر» با حضور در تاریخ، به عنوان بخشش هستی و عطاى الهی، سراغ انسان می آید و باید در فضای ایمان منتظرِ پیش آمدن آن بود. زیرا تفکر، سوژه محور نیست که گمان کنیم به اراده ما خلق می شود.

اصلی ترین معرفت هر انسان نسبت به خود

62- حقیقت انسان همواره در تاریخ و به خصوص در عصر ظهور انبیاء و اولیای الهی ظهور کرده است و این ظهور هر بار به نحوی و در نسبتی خاص با حق بوده است و درک نحوه نسبت وجود با حقیقت انسان در اعصار مختلف، اصلی ترین معرفت هر انسان نسبت به خود است تا از نهایی ترین حضور و ظهور غافل نباشد. حق دائماً در حال تجلی و ظهور و اعطا است ولی این بخشش و تجلی ذیل انسان کامل به عنوان واسطه فیض الهی صورت می گیرد. هر کس در نسبتی که با انسانیت خود دارد از آن فیض بهره مند است آن هم با تجلیات نو به نو که برای هر کس اشاره به آینده او دارد. جلوه های حقیقت در مظاهر مختلف که رو به آینده انسان دارد همان انتظار است، انتظاری که می تواند اصیل ترین معنای هر کس از خود باشد. به حکم «انتظار» چنین انسانی همواره در راه است به همان معنای گشودگی به روی وجود و عین الربط بودن انسان که ویژگی ذات انسان است در نظر به مطلع الفجرى که در پیش است.

برکات حضور گذشتگان در ما

63- آیا متوجه این نوع حضور در خود می‌توانیم باشیم که حضور گذشتگان است در ما و در زبان ما؟ راستی! چه اندازه گذشتگان در زبان کسی که سخن می‌گوید حاضرند؟ آیا با نظر به حافظه تاریخی خود نمی‌توانیم خود را در گستره دیروز و امروز و فردا احساس کنیم؟ تا از سایه سرد نیست‌انگاری‌های یافته و به آفتاب انسان‌بودگی خود در عین احساس حضور دیگران در خود، پناه ببریم. اگر دیگران و گذشتگان در ما عبور می‌کنند، پس ما در وسعتی که آنان نیز در آن حاضرند می‌توانیم خود را احساس کنیم و از خطر بی‌ریشه‌بودن که تحفه غرب به ملت‌ها است رهایی یابیم. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» احساس دیگربودگی را در ما احیاء کردند تا «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» به معنای حقیقی آن در ما زنده گردد و ایشار و فداکاری معنایی باشد از زندگی برای انسانی که خودش برای خودش مسئله شده است و متوجه شده است قدرت زنجیرهای ساخته ذهن کمتر از قدرت زنجیرهای دست و پای بردگان نیست.

آوینی‌ها و تنهایی واقعی

64- روحیه و موقعیت سید مرتضی آوینی، با حضوری که در جهان مدرن داشت و توانایی‌هایی که در او بود، همه حکایت از آن دارد که برای انجام انواع بدی‌ها توانا بود ولی با درک خلأ بزرگ خود، وقتی با حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» روبه‌رو شد، متوجه گردید می‌تواند در میدان گسترده انسان جدید در انواع خوبی‌ها حاضر شود و این بسیار بالاتر

از آن انسانی است که چون نسبت به ارتکاب بدی‌ها ناتوان است، نیک پنداشته می‌شود.

امثال آوینی‌ها به خوبی فهمیدند تنهایی واقعی، درک احدیت و یگانگی حضرت محبوب است که انسان در مواجهه با یگانگی حضرت محبوب، بیکرانگی خود را که عین ربط به حقیقت و سیر به سوی اوست، درک کند. این در صورتی است که همه چیز را آینه‌هایی بیابد که حضرت محبوب را می‌نمایانند. در این حضور است که ایمان را احساس می‌کند و با خود آگاهی به ایمان که همان ایمان به ایمان است، خود را در زمره کسانی احساس می‌کند که تفکر او همان حضور و همان ایمان اوست. این یعنی انسان آخرالزمانی و ایمان آخرالزمانی که هر آن تازه و تازه‌تر است. وقتی انسان خود را در بستر وجودی یافت که در عین حقیقت بودن، تشکیکی است، چنین انسانی در هر منزلی از منزلگاه‌های وجود که باشد، به جهت هویت تعلقی که آن منزل نسبت به منزل بالاتر دارد، خود را هیچ می‌یابد ولی امیدوارانه در حرکت به سوی افقی است که مقابل اوست.

در جستجوی کدام زندگی؟

65- چگونه می‌توان در نزد خود و در جهان حاضر بود تا آنچه را ایران می‌نمایاند، قابل پذیرش برای سایر ملل باشد؟ رهبر معظم انقلاب یکی از آرمان‌های جمهوری اسلامی را ارائه الگو به مردم جهان برای اداره خوب یک کشور می‌دانند. (1403/1/19) آیا اولین شرط این حضور، آن نیست که انسان‌ها متوجه شوند خود را باید در ساحتی دیگر جستجو

کنند که در عین آزادیِ انتخاب‌های‌شان از جواب‌دادن به امیالی که انسان را از خود بیگانه می‌کند نیز آزاد باشند؟ اگر انسان‌ها ضعف‌های زندگی مدرن را نشانند، چگونه می‌توانند به حضوری بیندیشند که جهان گشوده‌تری را مقابل آن‌ها می‌گشاید؟ جهانی که با خود شادبودن را در دل با خدا شادبودن به ظهور می‌آورد. بشر جدید که زندگی مدرن را تجربه کرده و از آن سرخورده است، سخت به دنبال چنین حضوری است که خود را در اکنونِ خویش در وسعتی بیکرانه و جاودانه احساس کند. آری! باید پرسید در جستجوی کدام زندگی باید بود؟

سادقانه‌ترین حضور

66- آیا انسان در عین این که خود را در جهان و در حوادث گوناگونی که او را در بر گرفته، احساس می‌کند، می‌تواند همچنان در بودن خود حاضر باشد؟ به همان معنایی از بودن و استقرار که با نظر به «وجود» در میان می‌آید. جایی که هیچ تکیه‌گاه مطلقى در دسترس او نیست، ولی می‌داند در همان تاریک روشنی که خود را در آن احساس می‌کند، باید امری را از عمق وجود خود بخواهد. مانند موقعی که انسان‌ها در چنگال موج‌ها در میانه دریاها «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (سوره غافر، آیه 14) طوری خدا را می‌خوانند که می‌دانند تنها راهی که باید گشوده شود مربوط به همان خداوند است. راستی را! ما در آن حضور که هیچ تعریفی برایش نیست، چه نوع آگاهی از خود داریم؟ حضوری که مانند بیداریِ خاصی است در شب که از هر روشنایی دامنه‌دارتر است ولی هیچ تعریفی نمی‌توان از آن در ذهن و فکر داشت، بدون آن که

بتوانیم آن را نفی کنیم. آیا این صادقانه‌ترین حضور نزد خود نیست که هر کس می‌تواند در آن حاضر شود و با این نوع حضور، در جهان و در حوادث گوناگون همچنان در وجود خود حاضر باشد؟

ما و ادامه خودمان در خود

67- انسان به جهت وسعت بیکرانه‌ای که در ذات خود دارد همواره به سوی انتشار و درخشش خویش می‌رود تا از تنهایی و بی‌بنیادی خود پرهیز کرده باشد. این حضور، تنها با حاضر شدن در راهی برای انسان پیش می‌آید که در آن راه، بودنِ خود و شدت یافتن در آن بودن همچنان مدّ نظرش باشد. گویا او خودش راهِ ادامه خودش است در خودش، و هر کس با او آشنا شود او را نیز راه می‌یابد، به جای آن که گمان کند او برای همه چیز پاسخی آماده دارد.

وقتی انسان در وجود خود حاضر شد و خود را راهی احساس کرد که تنها می‌تواند با شدت یافتن خود، درخشش خود را احساس کند، حتی اگر خود را در دیگران یافت، در آن صورت متوجه امکانی می‌شود برای هر چه بیشتر فهمیدن وجود خود، در عین بیکرانگی در هم اکنون‌اش.

چه کسی می‌فهمد که می‌اندیشد؟

68- درک انسان از خود در جهان و در حوادث گوناگون، در عین حضور در «وجود» خویش، به عنوان اساس فهم، فتح و دست‌آوردی است شگفت‌انگیز، زیرا کسی می‌فهمد که می‌اندیشد که بگذارد در درخشش خود در قلمرو «وجود» حاضر شود، با همه گستردگی و شدتی که در

ذاتِ «وجود» هست و در عین حال هیچ چیزِ مشخصی مانند دیگر چیزها نیست و این یعنی ما آنچه که نیستیم، هستیم، نه آنچه که گمان می‌کنیم. وقتی گمان می‌کنیم که هستیم، این اصالت‌دادن به ماهیت است که حجاب بودن هر بودنی است. در حالی که انسان در استقراری که در «وجود» پیدا می‌کند، بودنی است بی‌تعیّن. بر عکس اومانیسم که به انسانی نظر دارد که با خود بنیادی‌اش می‌خواهد محور همه چیز باشد، یعنی درست مقابل حضور خلیفه‌اللهی انسان که بنا دارد به حضوری نظر کند که در واقع حضوری است فانی در حضور خداوند. حضوری که در وصف او داریم: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/17) این یعنی خودآگاهی به بی‌تعینی خود. بر عکس حضوری که در وصف آن داریم: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ^{۳۵} وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» که انسان در این حالت، حضوری الهی را در خود احساس می‌کند، بدون خودآگاهی به آن حضور، از این جهت خطر دنبال‌نکردن آن حضور در او هست، برعکس شهید آوینی که خود را در خودآگاهی تاریخی ادامه داد و در همین حضور بود که زبانش درخشید. زیرا متوجه بود عالم را و تاریخ را جدا از وسعت خود نداند.

حیاتی قدسی و زبانی ایمانی

69- اگر به دنبال زبانی هستیم که آن زبان بازگوکننده حیاتی قدسی و معنوی باشد، باید انسان را در معنایی گشوده و گسترده نسبت به «وجود» در نظر داشته باشیم؛ «وجود» از آن جهت که عین حقیقت است با همه گستردگی که دارد. در این رابطه باید نظر کنیم به نوع نگاه انبیای الهی نسبت به انسان که همان نگاه خالق انسان‌ها به انسان است، و وسعتی که

انسان در نگاه دینی در خود احساس می‌کند، آزاد از تنگناهایی که متحجرین از یک طرف و ملحدین از طرف دیگر برای انسان‌ها شکل می‌دهند. در نگاهی که انبیای الهی در مقابل انسان می‌گذارند تا خود را بفهمد، آنچه در میان می‌آید فهم انسان است برای درست فهمیدن خویش. در این راستا انسان به نفسِ تفکری که برتر از 70 سال عبادت است، سوق پیدا می‌کند و در این مسیر که مسیر احساس حیاتی قدسی و ایمانی است، حقیقتی نصیب انسان می‌شود که هرچند قابل تعریف نیست ولی در عین حال حضوری است که در هیچ مسیر دیگری قابل وصول نمی‌باشد. زیرا خود را نسبت به «وجود» در عین قدسی بودن مدّ نظر دارد و در این راستا زبان می‌گشاید.

سر و کار با اموری در پس واقعیات

70- در بازخوانی خود نسبت به حضوری که در ایمان ظهور می‌کند، تلاشی برای فهمیدنِ رخداد ایمان پیش می‌آید که حقیقتاً رخدادی است برای درک حضور و هماهنگی که در مناجات‌ها با خداوند نصیب اولیای الهی شده که سر و کار داشتن با اموری است که در پس واقعیات قرار دارند، بدون آن که آن امور ابژه ما گردند. انسان در این بازخوانی، گفته‌ها و یا نوشته‌ها را از نو به سخن در می‌آورد و به حضوری امیدوار می‌شود که در مرحله اول آشکارا خود را نشان نمی‌داد ولی آن حضور را احساس می‌کرد و به آن تعلق داشت.

انتظار چنین رخداد و رویدادی آنی نیست، بلکه به چگونگی بودنِ ما نزد خودمان بستگی دارد و ما را به بنیان وجودی مان که همان انسان کامل

است ارجاع می دهد، در عین اطمینانی بنیادین، زیرا او ابژه‌ای بیگانه از ما نیست، او بنیان انسانیت گمشده بشر اکنون زده است و راز غیبت انسان کامل در این است که انسانیت در معنای اصیل و قدسی اش درک شود، آزاد از تنگناهای متحجرین دینی و روشنفکران سکولار.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی

71- ما با حضور در «وجود» که با حضور در وجود خود آغاز می شود، از جهان کثرات و جهان اضداد و ناآرامی های آن که ناشی از جدایی سوژه از ابژه است، عبور می کنیم. این اصیل ترین تجربه ای است که انسان با آن مأنوس می شود و اهل ایمان از آن خبر دارند، از آن جهت که یافته اند خدایی که به او ایمان دارند در ذات خود میرا از صفات است و مولای متقیان «علیه السلام» آن تجربه را این طور گزارش می دهند: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ» (نهج البلاغه، خطبه 1)، کمال اخلاص و نهایت انس با او در راستای نفی صفات از او است به جهت دوگانگی ذات با صفات، زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی، گواه بر این است که غیر از صفت خود است.

با توجه به نکته فوق اگر متوجه هستی خود شدیم که به یک معنا عین ربط به هستی و عین فقر است، عملاً با نیستی خاصی از خود روبه رو می شویم که در ازای هستی او هستیم. عرفای ما تجربه خود را این طور گزارش می دهند:

نیست شو تا هستی‌ات از پی رسد تا تو هستی، هست در تو کی رسد
 تا تو هستی در وجود و در عدم کی توانی زد درین منزل قدم
 آینه هستی چه باشد؟ نیستی نیستی بر، گر تو ابله نیستی
 هستی اندر نیستی بتوان نمود مال‌داران بر فقیر آرند جود

حال در چنین حضوری چه پیش می‌آید جز درخشش خداوند در چنین انسانی؟ از آن جهت که در این آینه است که امکان حضور خود را در چنین تعینی می‌یابد. با توجه به این امر می‌توان گفت جستجوی معنای زندگی در این نیستی‌ها است که همان گشوده‌شدن نسبت به رحمت و اسعه اوست. این یعنی خدا عاشق انسان است و به پیش انسان می‌آید و عشق ما به خدا نیز با عشق به دیگر انسان‌ها زنده می‌شود، عشقی که جز احساس حضور در آستانه وجود و درخشش آن به دیگران نیست.

و انسان آنی می‌شود که باید بشود

72- آن فهم و اندیشه‌ای که در آن، امکان نظر به پنجره‌هایی است که اشاره به حقیقت دارد، آیا همان آیات و اشارات قرآنی و ذیل اشارات قرآنی، شعر و تاریخ نیست؟ سنتی که ما با مفهوم‌زدگی و علم‌زدگی آن را فراموش کردیم.

قرآن به عنوان آیاتی که تنها بر جان رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» جاری شده، قلمروی است که با اشاراتش ما را با حقیقت آشنا می‌کند و در پرورش یافتگی در میدان حقیقت است که انسان، انسان می‌شود و آنی می‌شود که باید بشود و در چنین حضوری است که دیگر انسان‌ها را درک می‌کند، زیرا در چنین حضوری مجال حساسیتی گشوده می‌شود

که گویا انسان در همه جهان حاضر است، بدون دوگانگی بین خود و جهان.

حضور در افقی از انسانیت

73- در افقی که حکمت متعالیه می‌گشاید و ما را در حضوری که همان درک اصالت وجود است حاضر می‌کند، عملاً ما را در ساحت اصالت دادن به «وحدت» وارد می‌کند، در مقایسه با اصالت دادن به ماهیت که اصالت دادن به کثرت است.

در حضوری که با اصالت وجود پیش می‌آید، وجود را آنچنان گسترده می‌یابیم که کثرت نیز در وحدت مدّ نظر قرار می‌گیرد و تفاوت موجودات تنها در شدت و ضعف وجودشان خواهد بود و «ما به الامتیاز» موجودات در این حالت، عین «ما به الاشتراک» آن‌ها است. حال در چنین حضوری انسان طوری با دیگر موجودات رابطه دارد که همه در میدان گسترده او که میدان وجود است، حاضرند.

انسان با درک میدان تشکیکی که در وجود انسانی خود احساس می‌کند، متوجه حضوری برتر است و افقی از انسانیت را مدّ نظر دارد که نهایی‌ترین انسان است و همه آنچه را که باید بدان دست یابد در آن مأوا و مسکن می‌یابد. به همان معنایی که امام باقر «علیه‌السلام» فرمودند: «شَرَّفَا وَ غَرَّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (بحار الأنوار، ج 2، ص: 92) خودتان را به مشرق و مغرب بزنید علم صحیح پیدا نمی‌کنید مگر چیزی که از پیش ما اهل بیت صادر شود. زیرا

همه آنچه ما را بیش از پیش نزد خود حاضر می‌کند، همان حضوری است که در وجود نهایی‌ترین انسان‌ها حاضر است.

آن‌گاه که خود را در میدان وجود احساس می‌کنیم

74- وجود منبسط، «واحد» است، ولی نه واحدِ عددی از جنس ماهیات. او در ذات خود فراتر از هر چیزی است، از آن جهت که ذاتی است گسترده و گشوده، برعکسِ ماهیات که عین محدودیت‌اند. او در عین معیت با هر موجودی، محدود به آن موجود نیست و از این جهت هر موجودی در رابطه با وجودش، عین ربط به اوست و او نیز عین ربط با هر موجودی است، به جهت ذات گشوده و گسترده‌اش. حال مائیم و انسان‌های دیگر و رابطه‌ای وجودی که هر کدام می‌توانیم با دیگری داشته باشیم، آن‌گاه که خود را در میدان وجود احساس کنیم. این نهایی‌ترین حضور است در آخرین دوران که همان آخرالزمان است و انسان فعلیت خود را به طور کامل در آن حضور می‌یابد. در این رابطه خوب است به گفتگو بین انسان‌ها فکر کرد.

موقعیت وجودی انسان منتظر

75- چرا نمی‌توان به انسانی فکر کرد که در حال تحول است و آینده را در معنایِ فردایی که امروز نیست، مدّ نظر دارد؟ اگر این انسان در ذات خود با نوعی نارضایتی روبه‌روست، حکایت از آن دارد که در موقعیتی خود را می‌یابد که همان موقعیت انسانِ منتظر است. انتظاری که تنها با حضور در درون خود می‌تواند از آن جواب بگیرد. درون گسترده‌ای که با

استقرار در «وجود»، خود را می‌نمایاند و هوشیاری نسبت به این امر امیدواری به حضور در فردایی را که امروز نیست پیش می‌آورد، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف/87) تنها آن‌هایی که انکار حقیقت کرده‌اند نسبت به گشودگی جلوات الهی به سوی‌شان، مأیوس‌اند.

گوهر گرانبهای روح همبستگی

76- اگر چنین است که «انحطاط» به جهت فقدان روح همبستگی در بین ملت و غفلت از آرمان‌های اصیل پیش می‌آید، که حقیقتاً چنین است؛ آیا جز این است که بنیاد روح همبستگی نظر به انسانی است که هر انسانی در آن حاضر است؟ پس تنها در این زمانه کسانی متوجه این امر هستند که «بودن» خود را ذیل تاریخی تعریف کرده باشند که با انقلاب اسلامی پیش آمده است. در چنین حضوری علم و فضل ما به کارمان می‌آید و امکان عبور از معضلات تاریخی برایمان فراهم می‌شود و می‌توان به آینده اندیشید و با نظر به روح همبستگی ملت - به عنوان گوهری گرانبها که باید آن را پاس داشت - معنای مردمی بودن نظام و مشارکت مردم در امور را که رهبر معظم انقلاب متوجه اهمیت آن شده‌اند، به ظهور آورد.

مسیر اندیشیدن به «وجود»

77- وقتی متوجه باشیم آدمی با تفکر و خرد، آدمی شده و «تفکر» با خود آگاهی انسان نسبت به وجود خودش و وجود دیگر انسان‌ها به ظهور می‌آید و بالفعل می‌شود؛ می‌توان متوجه موقعیتی شد که به عنوان زمانه و

یا تاریخ ما را فرا گرفته است. تاریخی که اشاره به آینده دارد و در افق آن حضور، این تاریخ به سوی ما می‌باشد، تا بتوانیم با تأکید بر اهدافی که پیش می‌آید، درخشش خود را احساس کنیم. این جا است که می‌توان در این اندیشه حاضر شد که «باید انسان در هر تاریخی مطابق حضوری که در آن تاریخ برای خود یافته، خود را دنبال کند». در این فضا باید متوجه باشیم که بودنِ انسان، مقدم بر اندیشه اوست و با گفتگو می‌توان در دل آن بودن، اندیشیدن به «وجود» را به ظهور آورد. آری! این است مسیر اندیشیدن به «وجود».

پیامبران و نظر به کمال ذ‌هایی انسان‌ها

78- آیا می‌توان به انبیای الهی در کنار نظر به قداست آن‌ها، به عنوان نمونه و سبک زندگی نگریست؟ انسان‌هایی که حقیقتاً از زندگی به معنای واقعی آن لذت برده‌اند، وقتی همواره حقیقتِ امور را مدّ نظر داشته‌اند و متوجه بودند انسان‌ها برای زندگی زیبا ظرفیت توجه و حضور در امور قدسی را دارند و نسبت به گستردگی خود حساس‌اند، زیرا هر کس می‌خواهد انسانی تمام باشد و نه انسانی میانمایه. پیامبران متذکر چنین حضوری برای انسان‌ها بودند، به جای زندگی در میانمایگی «نه نیک و نه بد».

حرکت از عالم پندار به عالم دیدار

79- مسلماً دینداری و حضور ذیل حضور انبیای الهی، زیبایی‌ها و فرهیختگی‌های خود را دارد، از آن جهت که آن حضور، سیری است از عالم پندار - که اهل دنیا گرفتار آن می‌باشند - به سوی عالم دیدار و دل‌آگاهی. در این حضور است که انسان خود را در همه ابعاد در زندگی حاضر می‌کند و می‌یابد که حتی وسعت اطلاعات، غیر از عمق آن‌ها است و در نتیجه واجد سیر در آفاق و انفس می‌شود. بشری که همه چیز را در نسبت به کاربرد آن‌ها در محدوده امیالش می‌فهمد، بسیاری از ابعاد چیزها را نادیده می‌گیرد و عملاً گرفتار نوعی تصلب می‌شود و غرب‌زدگی مضاعف به همین معنا است. در حالی که دل نیاز به حضور در ساحات دیگری دارد که انقلاب اسلامی مقابل او قرار داده است.

دل‌آگاهی تاریخی و نظر به حقیقت

80- دل‌آگاهی تاریخی به همان معنایی است که قرآن متذکر می‌شود و به پیامبر خود می‌فرماید: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (ابراهیم/5) امت خود را متذکر دوران‌هایی کن که خداوند با حضوری خاص در میان می‌آید. این جا است که باید گفت: «فلسفه نباید مانع دل‌آگاهی تاریخی شود» زیرا انسان در دل‌آگاهی تاریخی، نظر به حقیقتی دارد که در زمان و زمانه ظهور کرده و اراده انسان‌ها را فرا گرفته است، به طوری که انسان احساس می‌کند گویا خرمشهر را خدا آزاد کرد، زیرا همه حرکات و تلاش‌های رزمندگان در راستای اراده الهی بود که پیشاپیش در صحنه بود. اگر هم با

توجه به این حضور باید فلسفه‌ای را به میان آورد، فلسفه‌ای است که در راستای «اصالت وجود» به وجود انسان در جهان و تاریخ نظر دارد.

امر به معروف و نظر به انسانیت انسان‌ها

81- اگر امر به معروف، مدّ نظر آوردنِ معروف است، یعنی امری که فطرت و وجدان انسان‌ها نسبت به آن بیگانه نیست، پس در امر به معروف، محورِ گفتگوها امری است که امیدوار هستیم طرفی که با او گفتگو می‌کنیم از آن بیگانه نمی‌باشد هرچند روزمرگی‌ها، آن موضوع را به حاشیه برده باشد. در این حالت به جای پیروزیِ خود بر طرفِ گفتگو، به توجهی که باید به حقیقت پیش آید فکر می‌کنیم و از این جهت حضرت رضا «علیه‌السلام» توصیه داشتند نباید نه به خودِ فردِ طرفِ گفتگو و نه به مقدساتش توهین کرد، همان‌طور که ما با بت‌پرستی مخالف هستیم ولی نه با بت‌پرستان که نسبت به کار خود آگاهی لازم را ندارند. در مناظره‌ای که حضرت رضا «علیه‌السلام» با سلیمان مروزی - از متکلمین اهل خراسان - داشتند و مأمون نیز ناظر بر آن مناظره بود و بعضاً به جهت تکرارهای اضافی که سلیمان در سخنانش انجام می‌داد، مأمون دخالت می‌کرد. حضرت فرمودند: «دَعُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْطَعُ عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ فَيَجْعَلَهَا حُجَّةً تَكَلَّمُ» (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص: 188) واگذار او را، مسأله او را بر او قطع مکن تا این که از برای او حجتی باشد. همچنان که حضرت در بین صاحبان مذاهب مختلف فرمودند: «يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَارَادَ أَنْ يُسْأَلَ فَلْيَسْأَلْ

غَيْرَ مُحْتَشِمٍ» (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص: 168) اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت و رودریستی سؤال کند. این یعنی نظر به انسانیت انسان‌ها و سعه صدری که در این موارد باید در میان باشد.

محبوبی که نبودش موجب کمبود است

82- محبوبی که نبودش موجب کمبود انسان است، محبوبی است که از جهتی نه بیرون از انسان است و نه محدود کننده او، ولی شدیداً نیاز انسان است که او را انتخاب کند و در انس با او خود را معنا ببخشد و از هر موقعیتی که مانع انس و انتخاب اوست عبور کند و معنای حقیقی آزادی که بشر همواره به دنبال آن است، در این میدان است. بنیان جامعه انسانی، در رابطه با این آزادی است که در شکل حقیقی خود حاضر می‌شود و رابطه با دیگری نیز با حفظ همین آزادی است. انسان‌ها در چنین جامعه‌ای هر کدام خود را در بستر انسانیت عضوی از اعضای آن جامعه می‌یابند و از آن جهت به قوانین آن جامعه پایبندند که با رعایت قوانین، خود را در اجتماع گسترش می‌دهند و هرچه بیشتر در آینده تاریخی خود حاضر می‌شوند و با شجاعت خود زندگی را زنده نگه می‌دارند، زیرا انسان شجاعی که با دشمن انسانیت درگیر نشود، شجاعت را ضایع کرده است.

زندگی‌های عادی که در آن، انسان‌ها به محبوب حقیقی نظر نداشته باشند، مانع آن است که انسان‌ها خود را در طوفان بیندازند و اگر انسان بصیرت و معرفت کافی را که مخصوص اهل ایمان است نداشته باشد و خود را در صبر در بلاها جستجو نکند، خود را به در و دیوار می‌زند تا

بمیرد. زیرا آنچه از نظرها به حاشیه رفته حضوری است که هر کس می تواند آن را در ایمان که همان حضور در ساحت قدس است بیابد، تا معلوم شود آن محبوبی که نبودش موجب کمبود می شود به چه معنا است.

انبیای الهی و گشودگی انسان به ساحت قدس

83- اگر دین، ابژه گشته است و تبدیل به آداب و مفاهیمی شده که انسان‌ها از طریق دینداری رابطه‌ای وجودی با حقیقت برقرار نمی کنند، باید به جای آن که گمان کنیم امر دینی در امور فردی و اجتماعی انسان‌ها ممتنع گشته، به گشودگی انسان به ساحت قدس بیندیشیم. گشودگی که تنها از طریق دینی ممکن است که انبیای الهی متذکر آن بودند، راهی که منتهی به زیست مؤمنانه می شود. بشر آخرالزمانی در این جا و اکنون تاریخی اش سخت نیاز دارد نسبتی را با دین و به خصوص با قرآن برقرار کند، به همان صورتی که در فتح تاریخ اسلام عده‌ای با قرآن برقرار کردند و نمونه متعالی آن حضرت علی «علیه السلام» بود. از این جهت ما با تجربه‌ای که در جهان مدرن پیدا کردیم بیش از پیش متوجه نیاز خود به آن حضرت شدیم تا در کنار عادات فردی، حکومت علوی را نیز مد نظر جهان قرار دهیم. این جا است که می یابیم باید دین و امر دینی را به عنوان مأوا مد نظر داشت، تا دین در محدوده ابژه و مفهوم نماند. آیا راز تعلق قلبی رهبر معظم انقلاب به قرآن حکایت از آن ندارد که ایشان در این حضور نظر به فتحی در این تاریخ دارند که قرآن متذکر آن است؟

خوشبختی در معنای حقیقی آن

84- به هر حال هر کس در بعضی از مراحل زندگی به صورتی خاص با خود روبه‌رو می‌شود تا خود را تجربه کند و این موضوع بسیار مهمی است که انسان در نزد خود حاضر می‌شود. در حالی که ممکن است عده‌ای به گمان خود انسان خوشبختی باشند ولی خود را تجربه نکرده باشند و غافل از این باشند که کسی پشت این خوشبختی‌ها وجود دارد که با توجه به حضور خاصی که می‌توانند نزد خود داشته باشند، آن خوشبختی معنای حقیقی می‌یابد. زیرا در بستر تجربه خود است که رازهای زندگی، خود را می‌نمایانند و امری که جناب مولوی در خودش تجربه کرده برای انسان آشکار می‌گردد. او آن تجربه را در غزلی این‌طور گزارش می‌دهد:

زین دو هزاران من و ما ای عجا من چه منم گوش بنه عربده را دست منه بر دهنم
 چونک من از دست شدم در ره من شیشه منه ور بنهی پا بنهم هر چه بیابم شکم
 زانک دلم هر نفسی دنگ خیال تو بود گر طریبی در طریم گر خزنی در حزنم
 تلخ کنی تلخ شوم لطف کنی لطف شوم با تو خوش است ای صنم لب شکرخوش ذقنم
 اصل تویی من چه کسم، آینه‌ای در کف تو هر چه نمایی بشوم، آینه ممتحنم
 تو به صفت سرو چمن، من به صفت سایه تو چونک شدم سایه گل پهلوی گل خیمه زنم
 بی‌تو اگر گل شکم خار شود در کف من ور همه خارم ز تو من جمله گل و یاسمنم
 دم به دم از خون جگر ساغر خونابه کشم هر نفسی کوزه خود بر در ساقی شکم
 دست برم هر نفسی سوی گریبان بتی تا بخراشد رخ من تا بدرد پیرهنم
 لطف صلاح دل و دین تافت میان دل من شمع دل است او به جهان من کیم او را لگنم

به حضوری نزد خود نظر باید کرد که جدی‌تر از حضوری است که ما در حالت عادی نزد خود هستیم. ما از رازهایی که نزد خود داریم غافلیم، در حالی که عرفا و از آن‌ها مهم‌تر پیامبران، رازهایی از هستی خود دارند که توجه به آن رازها، معنای زندگی است.

پاسداشتِ جمهوریت و نظر به مردم

85- اگر در این موضوع بیندیشیم که ما در دل «حکومت اسلامی» به دنبال «جمهوری اسلامی» هستیم و بنا بر آن نیست که جمهوریت را به بهانه حکومت اسلامی از نظام اسلامی بزدائیم، بیش از پیش به مردمی کردن نظام که رهبر معظم انقلاب نیز متوجه آن هستند، فکر می‌کنیم. آری! اگر از نگاهی که باید به انسان در ابعاد گوناگونش داشت، غفلت شود و توجه به مبانی الهیاتی موضوع انسان به حاشیه رود، ما سیاست دینی - انقلابی را به سیاست متافیزیکی تبدیل می‌کنیم که در دل آن نوعی مطلق‌انگاری و خشونت به میان می‌آید. در حالی که از حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی «رحمت‌الله‌علیهما» بگیرد تا فیلسوفانی مانند لایب نیتیس و هگل و هایدگر، همه و همه در عین التزام به دین، تمایل متافیزیکی به آن نداشتند تا سیرورت را با نوعی التزام متافیزیکی نادیده بگیرند و ما با تکرارهای بی‌تذکر و بی‌تفکر مواجه شویم و دینداری را تنها صورت واحدی پنداریم بدون پاس‌داشتی که باید به جمهوریت نظام داشت. در حالی که این مردمان هستند که در تشکیل حکومت و اداره آن باید در میدان باشند، به همان معنای «کثرت در عین وحدت، و وحدت در عین کثرت»، تا مردمان نسبت به نظامی که در آن حاضرند احساس

بیگانگی و غیریت نداشته باشند و روح دیالکتیکی جامعه که عبور از تحمیل یک نظر بر دیگران است، همواره محفوظ بماند و ما در راستای حضور انسانی مان، در آینده‌ای حاضر شویم که به جای خواجه و برده، «خردها» در میان باشد.

اصیلترین بودن

86- اگر به انسان، آری! اگر به انسان فکر کنیم در گستره نظر به انسان، در افق حضور انسانی خود به مولای متقیان علی «علیه السلام» نظر خواهیم کرد. انسانی که انسانیت را در «عدالت» یعنی رعایت حقوق همگان و در «معنویت» یعنی انسانیت در ابعاد متعالی و قدسی اش و در «شجاعت» یعنی عدم انفعال، مدّ نظر دارد، تا از درخشش انسانی خود باز نماند. این جا است که باید فکر کنیم چه اندازه در راهی قدم گذاشته‌ایم که مولای مان مقابل حاکمان و همه مردمان گشوده‌اند، آن جایی که به مالک اشتر دستور دادند: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه 53)

دل خود را آکنده از مهر و محبت و لطف نسبت به مردم گردان و مبادا برای آنان چون جانور درنده‌ای باشی که خوردن شان را غنیمت دانی؛ زیرا که مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا در آفرینش هم‌نوع تو.

حال مائیم و بشری که بیش از پیش به خود و وسعت خود نظر دارد و انسانیتی که مولای مان در اُنس با همدیگر برای مان تعریف کرده‌اند. آیا حاج قاسم سلیمانی و حضوری که جان‌ها نسبت به او در خود ایجاد کرده

بودند، حکایتی از ظهور انسان در نهایی ترین دایره دید انسان نبود که به ما تذکر می داد، تا هر کس به اصیل ترین «بودن» فکر کند؟

آغاز عبور از توهمات

87- در رویداد بنیادین تاریخ آینده که در دل رخداد انقلاب اسلامی به ظهور می آید، به جهت هویت توحیدی که دارد، نیاز اصیل بشر آخرالزمانی پاسخ داده شده است، با نهایی ترین ظرفیت، با میراث داری نسبت به همه ادیان توحیدی، در عین مفروضاتی که خاموش اند ولی حاضر می باشند، به همان معنای خاموشی جان جهان در عین حضور. حضوری همراه با خاموشی، که از یک جهت شبیه فضای مجازی است در عین گستردگی، بدون هر کمیتی. البته ظرفیت آن را دارد که با به میدان آوردن اشارات متعالی، مانند ایشارِ مادران شهداء در بدرقه فرزندان شان، ما را در عالم خیال منفصل وارد کند. حال با خود آگاهی به این امر مائیم که معنای سعه وجودی خود را در جهانی گسترده تر از عالم بیرون می یابیم، امری که از انسان مدرن رُخ بر بسته و جای آن را توهمات غیر واقعی گرفته است. همان طور که زیبایی طاووس به گشوده شدن بال هایش می باشد، ایران نیز با گشودن تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمد، انسان جدید را متذکر جذابیت های درونی اش خواهد کرد و البته جهان مدرن مانع گشوده شدن زیبایی های انقلاب اسلامی در بستر خرد خسروانی است تا زشتی های جهان مدرن که مانع به ظهور آمدن زیبایی های انسان است، پنهان بماند. آگاهی از این امر یعنی

آغاز عبور از فرهنگی که مدرنیته با توهمات خود بر بشریت تحمیل کرده است.

انسان جدید و خودآگاهی تاریخی

88- مسئله زندگی، مسئله همه آحاد بشر در این تاریخ است، از آن جهت که بشر جدید احساس می‌کند بنیاد را از دست داده است. بنیادی که خداوند این گونه از ما در موردش سؤال می‌کند و می‌فرماید: «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَ اللَّهُ وَأَيَّاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (جاثیه / 6) پس آنان به کدام میدان از میدان‌های حضور خدا مؤمن خواهند بود وقتی انسان‌ها بنیاد را از دست داده باشند؟ در حالی که با نظر و انس به محبوب ازلی که در آیات او نمایان است، می‌توان از زندگی ملال‌آور رها شد. این همان امری است که انسان جدید با خودآگاهی تاریخی، در درون خود می‌تواند متوجه آن شود و به خود آید. گویا این انسان آخرالزمان است که مورد خطاب آیه مذکور قرار گرفته و به خود آمده است که هیچ راهی جز نظر به حضرت «الله» و آیات و نشانه‌های حضور او در عالم نیست. این امری است که انقلاب اسلامی با نظر به انسان جدید در این دوران با او در میان گذارده است و بی‌حساب نیست که رهبر معظم انقلاب در تاریخ 26 شهریورماه سال 92 فرمودند:

«حتماً انقلاب آینده روشنی دارد، نه به معنای یک دل خوش‌کنک،

بلکه به معنای ملاحظه همه آنچه جلو چشم ما است.»

انسان‌بودنی که باید به دنبال آن بود

89- باز باید به جهان گشوده انسان فکر کرد، وقتی می‌یابیم که سنگ، بی‌جهان است و حیوانات، جهان ضعیفی دارند که همان محیط محدود پیرامون آن‌ها است. راستی! در قلمروی که انسان، نسبت به جهان پیرامونی خود گشوده است، چگونه باید به آنچه در پیرامون ما آشکار می‌شود، بنگریم؟ آیا ظهور همه موجودات، همان ظهور «وجود» نیست که در عین حال پنهان است؟ آیا حقیقت، همان «وجود» نیست که پدیدارها نشانگر آن می‌باشند، بدون آن که بین وجود ما و پدیدار، دوگانگی و برابری در میان باشد؟ آیا جز این است که جهان پیرامونی، قلمرو آشکاری است تا ما «وجود» را در آینه‌هایی که به صورت موجودات ظاهر شده‌اند، نظاره کنیم و نسبتی را که با وجود ما دارند احساس نماییم تا خود را شورمندانه در این حضور احساس کنیم و جایگاه حجاب‌هایی را که مانع این حضورند درک نماییم؟ این است آن انسان‌بودنی که باید به دنبال آن بود تا از این طریق با جان جهان که همان انسان کامل حی حاضر است بتوان ارتباط پیدا کرد.

انسان، با «آزادی» انسان می‌شود

90- ما در تاریخی هستیم که انقلاب اسلامی بنا دارد جایگاه آزادی را در اخلاق و سیاست مد نظرها آورد. زیرا همان‌طور که آینده برنامه یک کشور را نمی‌توان به عقل همگان سپرد و این اندیشمندان‌اند که باید با اشارات خود متذکر انسان‌ها در انتخاب‌های متعالی‌شان باشند، «آزادی» به

عنوان گشودن میدان انتخاب‌های متعالی را نیز نمی‌توان به عقل همگان سپرد، و گرنه گرفتار آزادی توهمی خواهیم شد. توهمی که به نام آزادی، آزادی و انتخاب انسان را از او می‌گیرد، همان‌طور که فضای مجازی تعلق انسان به زمین و به واقعیت را از او گرفته است؛ در حالی که اگر انسان با آزادی، انسان شده و انسان می‌ماند، باید نسبت به آزادی بیندیشیم که به گفته رهبر معظم انقلاب مسئله امروز دنیا می‌باشد.^۴ همواره انسان‌ها برای انتخاب‌های بزرگ و متعالی خود با موانع و بندهایی روبه‌رو بوده‌اند و انبیای الهی که دغدغه انتخاب‌های متعالی انسان‌ها را داشتند با وحی الهی به میدان آمدند تا آن بندها و موانع را کنار بزنند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف/ 157) پیامبر خدا آمد تا مردم را از بندهایی که بر آن‌ها تحمیل شده و یا از زنجیرهایی که خود مردم در آن گرفتار بودند، آزاد کند؛ و معلوم است که برای تحقق این نوع آزادی، برای بی‌بند و بارها محدودیت ایجاد می‌شود، زیرا آنان متوجه نیستند که چه تعریفی از آزادی باید داشت، و به آزادی که غذای جان انسان است برای حضور در انسانیت خود، فکر نمی‌کنند تا زیبایی آن را احساس نمایند.

4- به بیانات رهبر معظم انقلاب در 23 آبان‌ماه سال 91 در نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع «آزادی» رجوع شود.

انسان و خطاب الهی به او

91- با توجه به این که درک ما از «وجود» با درک ما از «خود» آغاز می‌شود، در چنین حضوری جهت گشودگی نسبت به عالم و آدم می‌توانیم خود را در جهان و در تاریخ جستجو کنیم. به آن معنا که جهان و تاریخ، به حکم «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ يَوْمَ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الزحمن/29) جوابگویی خداوند به طلب و ظرفیت ما است و به حکم آن جایی که فرمود: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره/29) در این حالت عالم و تاریخ صورت‌هایی هستند در راستای جوابگویی به حقیقت انسان. این جا است که می‌توانیم نسبت به هستی انسانی مان عالم و تاریخ را درک کنیم.

با توجه به نکته فوق آیا در تاریخ خود و در وجودمان مورد خطاب الهی نیستیم و حقیقتاً در آن حضور حاضر نمی‌باشیم؟

مبدأ یک تاریخ

92- اگر به حکم آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الزحمن/29) در معرض جوابگویی خداوند به تقاضاهایمان هستیم، آن هم نسبت به هر آنچه در امروز تاریخی مان تقاضا داریم، آیا ناخودآگاه در زمانه خود ذیل اراده الهی حاضر نمی‌باشیم؟ آیا نسبتی که بین طلب انسان و اراده الهی شکل می‌گیرد، همان مبدأ یک تاریخ و زمینه تولد انسان با معنایی دیگر نیست؟ به همان معنایی که جناب جامی می‌فرماید:

حقیقت را به هر دوری ظهوری ست ز اسمی بر جهان افتاده نوری ست

اگر عالم به یک دستورماندی بسا انوار، کان مستورماندی آری! حقیقت در هر دوره‌ای در نسبتی که بین انسان و خداوند به میان می‌آید، ظهور می‌کند. حال مائیم که خود را و دیگر انسان‌ها را در این نسبت بیایم و احساس کنیم و با تفکری در زمانه حاضر شویم که در اساس هستی ما اتفاق افتاده و سخن «وجود» را در این راستا دریابیم. انتظار در این جا به معنای حاضر شدن در چنین فضایی است به سوی افقی که «وجود» و تنها «وجود» را در مقابل ما می‌گشاید.

وقتی انسان معنای خود را بشناسد

93- در زمانه‌ای که به جهت غیاب «وجود»، آن هم در اوج خود، انسان در بحران هویت نسبت به خویشتن قرار دارد، آیا راهی جز انقلاب اسلامی به عنوان آغازی دیگر، امکان هویت بخشی به انسان به معنای واقعی را برای انسان پیش آورده؟ کافی است انسان از یک جهت متوجه بحران هویتی شود که همگان را فرا گرفته و از جهت دیگر با درک تلخی بی‌هویتی، متوجه حضوری شود که با انقلاب اسلامی برایش پیش آمده است. این انسان با تمام وجود معنای صبر و پایداری و شکیبایی را می‌فهمد، حتی اگر از خانه بمباران شده او جز اطاعتی بدون درب و پنجره باقی نمانده باشد. این انسان بدون هرگونه ناامیدی، به جاروب کردن آن خانه می‌پردازد زیرا معنای خود را می‌شناسد.⁵ اینان به معنای واقعی نه تنها در انتظار منجی هستند، حتی در اکنون خود او را احساس می‌کنند و خود را در ساختن آینده‌ای بزرگ شرکت داده‌اند، چه زن باشند و چه مرد.

مهم، «خودآگاهی» است نسبت به حضوری که پیش آمده و نظر به نهایی‌ترین حضوری که می‌توان مدّ نظر داشت و امید به آن که بن‌بستی در میان نیست.

احساس حضور در راه

94- اگر شواهدی در میان است و آن شواهد حکایت از آن دارند که زمانه و بشر جدید مجال تحقق جهان دیگری را در خود دارد و البته با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده؛ می‌توان به آن جهان نظر کرد. مسلماً جهانی که آغاز می‌شود چشم از گذشته برنمی‌دارد تا با تغییر شأن آدمیان و عهدی که برایشان پیش آمده همواره خود را در وسعت دیروز تاریخ خود احساس کنند و آنچه را که در این زمانه با جان‌شان آمیخته است با بهجت و شوری همراه کنند که در خود در حکم احساس حضور در راه است، راهی که هر روزش مقدمه روز دیگرش می‌باشد، به سوی حضوری بی‌نهایت. برعکس آنانی که مدعی بودند بشریت را بهشت زمینی کافی است و عملاً ما را به راهی دعوت کردند که روندگان آن راه نمی‌دانند به کجا می‌روند و با نظر به فضای مجازی و اصالت دادن به آن، در عین نافرجامی آن راه، انسان‌ها را رها کردند. آری! وقتی امکان‌هایی که بستر تعالی انسان است معلوم نباشد، فردا تکرار امروز است و باز تکرار. حال با توجه به این امر این مائیم که باید در نزد خود معلوم کنیم کجا ایستاده‌ایم، آن هم هر کس که هستیم و در هر کجا که باشیم. مهم نظر به حضوری است که با گشودن راه در این زمانه ما را معنا

می‌بخشد و پیوند آینده با گذشته را محفوظ می‌دارد، و این خاصیت حضور در راه است و حضوری بعد از حضور.

راهی به سوی زبان اشاره به توحید

95- سُکنی گزیدن در قرب وجود، دغدغه هر آن کسی است که متوجه بشر جدید و تاریخ جدید شده است، حال آن شخص چه جناب ملاصدرا باشد و توجه به «اصالت وجود» و چه هایدگر باشد و توجه به انسان در معنای «دازاین» و گشودگی انسان نسبت به وجود، تا وجود، خود را بر انسان ظاهر کند. در هر دو حال چه در نگاهی که جناب صدرالمتألهین به انسان دارد و چه نگاهی که جناب مارتین هایدگر دارد، «انسان، شیان وجود است» به همان معنای مواجهه با وجود به معنای تشکیکی بودن و یا شدت و ضعف داشتن آن، امری که جناب حافظ نیز بدان گزارش می‌دهد:

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو بیست
 با سکنی گزیدن در قرب وجود، آنچه آغوش می‌گشاید «وجود» یا
 «حقیقت» است که با مواجه شدن با زبانی که واسطه بین آسمان و زمین
 است یعنی کلام الهی، ظاهر می‌شود تا ساحت قدس درک شود و چیزها
 در نسبت با وجود که همان حقیقت است، آن‌طور که هستند خود را
 بنمایانند تا انسان در نسبت با زبانی که در اوج خود به ظهور آمده، خود را
 احساس کند و در این رابطه زبان بگشاید. چنین انسانی با فرهیختگی تمام
 به اموری اشاره دارد که در تاریخ توحیدی مدّ نظر داشت و در این
 اشارات درخشش خود را احساس می‌کند.

مرگ، یا حضور در هستی بزرگ خود؟

96- اگر مرگ عبارت می‌باشد از پایان یافتنِ امکان‌هایی که مقابل ما قرار دارند، آن‌هایی که حضور خود را در آینده تاریخ خود نمی‌یابند، هم‌اکنون مرده‌اند و آن‌هایی که ماورای دنیا و آخرت هم‌اکنون در نزد بیکرانه وجود خود حاضرند، هرگز نمی‌میرند، زیرا با نظر به آن آینده، اکنون خود را می‌سازند و همواره در اکنون خود حاضرند. برای این افراد زندگی افق گشوده‌ای است که در نسبت با آن افق همواره در هستی خود حاضرند و مرگ برای آن‌ها، ادامه همان هستی است و با نظر به امکاناتی که در مقابل دارند، فوق روزمرگی‌ها، خود را ادامه می‌دهند و در این رابطه مرگ را هستی بزرگ خود می‌یابند، از آن جهت که عالم ما با نظر به مرگ و فهمی که نسبت به مرگ داریم، وسعت می‌یابد و دنیا فرصتی است برای آغاز آن حضور.

آیا با توجه به چنین حضوری، اصیل‌ترین معرفت نسبت به انسان همانی نیست که انسان متوجه باشد همواره در هستی خود حاضر است، معرفتی که ما را وارد دقیق‌ترین تفکر می‌کند و در فهم‌مان از هستی‌مان، ما را قوام می‌بخشد؟ این است که حضرت رسول «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ وَ كَمَا تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ» «عوالی الآلی، ج 4، ص 72) در این سخن انسان نظر به هویت یک‌پارچه خود می‌اندازد نسبت به دنیا، در عین حضور در ابدیت که عطای بزرگ انبیاء به بشریت است. زیرا جهان حقیقی ما از وقتی آغاز می‌شود که افق حضور در ابدیت را بیابیم.

زبان سکوت

97- آیا می‌توان به این نکته فکر کرد که رفتارها می‌توانند زبان داشته باشند و در بعضی از مراحل تاریخ و یا در رابطه با بعضی نکات، زبان سکوت رساتر از زبان گفتار باشد؟ دعوت خاموش، به اموری و نکاتی اشاره دارد که انسان‌ها از درون خود آن را می‌شناسند، کافی است به خود آیند و با دعوت‌های خاموشِ اهل فکر مواجه شوند تا با ندای بی‌صدایی روبه‌رو گردند بسی جامع‌تر و روشن‌تر از آنچه در کلمات ظاهر می‌شود. در این رابطه اگر انسان‌ها در تاریخی که با نظر به توحید ربوبی شروع شد، صبر و شکیبایی پیشه کنند مناسبات تغییر می‌کند و شهدا با توجه به این امر ظرفیت حضور تاریخی را که باید در آن حاضر شوند یافتند و آن تاریخ را از آن خود کردند. این‌جا است که می‌توان گفت: ملت ایران متوجه حضور به هنگام تاریخی خود شدند و کار آنها از این جهت یک نوع فداکاری بدون درک تاریخی نبود تا در مقابل سختی‌هایی که پیش آمد صبر خود را از دست ندهند، برعکس روشن‌فکران که حضور تاریخی انقلاب اسلامی را که برای جان انسان‌ها پیش آمد متوجه نشدند.

آری! گاهی سخن‌ها یا از اثر می‌افتند و یا شرایط طوری است که افراد به سخن‌ها گوش نمی‌سپارند. این‌جا است که می‌توان گفت دعوت بی‌صدا مکمل دعوت با صدا است در عین گفتارهایی کوتاه و اشاره‌گونه، آن‌طور که در حکمت‌های نهج‌البلاغه با گفتار مولای‌مان علی «علیه‌السلام» روبه‌رو می‌شویم. حال مائیم و انسان‌های این دوران و شرایطی که شرایط آگاهی‌های فراوان است، اما بدون حضوری که با کلمات اشاره‌گونه برای

آن‌ها حاصل می‌شود. با این همه می‌توان به انسان‌هایی فکر کرد که با وجدان تاریخی خود از سکوت ما در عین حضور خاصی که در ما به ظهور می‌آید، سخن‌ها می‌شنوند، سخنانی که به سرآغازها نظر دارند نسبت به آینده‌ای که پس‌فردایی است. با توجه به این نکته باید متوجه بود مردم به یک حرف، یکسان گوش نمی‌دهند، زیرا نه همواره با مردمی که در دیروز بودند روبه‌رو هستیم و نه امروز نیز مردم همه یکسان هستند، با ظهوری ثابت. اگر مردم سخنانی را که از اولیای الهی صادر شده از خودشان می‌شنیدند آیا همانند وقتی است که آن سخنان را از کسانی می‌شنوند که نسبت به شخصیت ائمه «علیهم‌السلام» بیگانه‌اند؟ آیا راز توجه بیشتر به سخنان اولیای الهی، در شخصیت و در زبان سکوت آن‌ها نیست؟

انقلاب اسلامی و عبور از معنای غلط از خود

98- اگر حضور فعال انسان‌ها در مناسباتی که اشاره به امری بالاتر از امور روزمره دارد، شاهد آن است که بشر کنونی احساس می‌کند نیاز به دینی الهی و قدسی دارد، آن هم با نظر به بودن، که بودن است اجتماعی، پس می‌توان به این نکته فکر کرد که سیاست دینی مسئله اصلی بشر جدید است. آن هم نه آن نوع سیاست‌ورزی مذهبی‌های عادی که کار به تمدن نوین اسلامی منجر نمی‌شود. باید به دنبال تجربه‌ای دیگر و معنایی دیگر از انسان باشیم برای پیدا کردن نسبتی جدید با همه چیز. آری! حضرت روح الله خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خیلی زود متوجه شدند که با انسان‌هایی روبه‌رو هستند که متوجه حضور دیگری در جهان بوده‌اند و

رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالى» متوجه این امر در امام می‌باشند و با سخنان خود در 14 خرداد ماه سال 1400 در مورد فوق‌العادگی حضرت امام در این مورد فرمودند:

«امام در درس، یک روز بحث را کشاندند به مسائل سیاسی و همان مسئله جاری، اشاره کردند به بیابان قم و گفتند اگر ما دعوت کنیم، مردم، این بیابان را پُر خواهند کرد! سال ۴۱ که هیچ‌کس تصوّر نمی‌کرد که بتوان مردم را در یک چنین حرکتی همراه کرد و وارد کرد.»

آیا با توجه به تاریخی که با انقلاب اسلامی روبه‌روی ما قرار گرفت، نمی‌توان گفت که حضرت امام آن شخصیتی است که عمق جان انسان و تاریخی را که بنا است به ظهور آید، متوجه شدند و مرگ بر شاه، مرگ بر همه مقیدات و محدودیت‌هایی بود که انسان‌ها را از انتخاب‌های فاخرشان محروم می‌کرد؟ مرگ بر شاه یعنی عبور از تصورات غلطی که ما از خود داشتیم و حضرت امام ملت ما را بیشتر متوجه معنای حقیقی خود کرد، به عنوان مردمانی که در جان خود آماده حضور دیگری در جهانی بودند، علیه مناسباتی که انسان خودبنیان شکل داده بود.

اندر تماشای خویش در هستی

99- آیا می‌توان به یک معنا در تاریخی حاضر شد که انسان بنا دارد به تماشای خویش بنشیند، به جای آن که خود را در سیطره قدرت تکنیکی‌اش بر عالم و آدم فهم کند؟ تا در حضوری گشوده که نسبت به عالم و آدم دارد خود را بیش از پیش بیابد و از او روایتی داشته باشیم که

از انسانی به نام روح الله خمینی داریم. در این حالت است که انسان خود را با حضوری دیگر احساس می‌کند؛ با زمزمه کلمات قدسی که قرآن به میان آورده ولی با طینتی نو، یعنی پاک کردن آن کلمات از غبار عادت، یعنی روحی نو در کلمات کهن.

آری! انسان به اعتبار هویت تعلقی و عین‌الربط‌بودنش به هستی، در ذات خود، وجودی نیازمند و فقیر است، حال اگر خود را در محدوده کثرات تعریف کند می‌یابد هر آنچه به دست می‌آورد، ناپایدار است، هر چند با علم و قدرت و شهرت بخواهد آن ناپایداری را بپوشاند. البته او در رنجی جانکاه فرو می‌افتد و برای عبور از آن گمان می‌کند باید زندگی زاهدانه‌ای را پیشه کند و به بقای ابدی‌اش نظر کند و یا می‌پندارد باید روحیه حالی خوش باشی و اکنون‌زدگی را پیشه کند. در حالی که می‌توان به راه دیگری نظر کرد تا در راستای تماشای خویش در هستی خود حاضر شود و به اعتبار حضور در هستی و با استقرار در وجود خود، مالک همه چیز باشد و به اعتبار آن که «هستی»، هیچ چیز خاصی نیست، نه کسی باشد و نه مالک چیزی و به گفته جناب مولوی: «آینه هستی چه باشد، نیستی» و در این رابطه می‌فرماید:

گم شدن در گم شدن دین منست	نیستی در هست آیین منست
باز گرد از هست، سوی نیستی	طالب ربّی و ربّانیستی

ما و بازتولید مفاهیم دینی

100- با نظر به انسان و تاریخی که با انقلاب اسلامی به میان آمد که مسلماً راهی است گشوده مقابل بشر جدید، حال باید از خود پرسید

خصوصیات آن راه چیست که می‌تواند در این دوران در نسبت با انسان «راه» محسوب شود؟ آیا آن راه باید جوابگوی دیانت ما باشد و آن‌طور که رهبر معظم انقلاب در بیانات‌شان با مبلغین فرمودند ما باید نسبت به مفاهیم دینی بازتولیدی داشته باشیم تا عقل بشر جدید آمادگی درک آن را داشته باشد؟ آن بازتولید چگونه باید باشد تا بشر جدید خود را در آینده احساس کند؟ آن هم با نظر به این‌که از نیهیلیسم به عنوان یک تاریخ نمی‌توان صرف‌نظر کرد. تاریخی که انسان خود را در مسابقه بیشترداشتن وارد کرد و در آن مسابقه خود را باخت و ما فعلاً با آن انسان روبه‌رو هستیم، در عین بی‌معنایی که از خود دارد، ولی آماده التیام‌بخشیدن به آن است. التیامی که همراه است با زیستن در خویش و حضور در جهانی که نه تنها همه انسان‌ها با انسانیت خویش در آن جای دارند، بلکه خداوند نیز در آن جهان که زیستن با خویشتن است، این غیر از خدا‌باوری‌هایی است که ناکافی است و انسان را از چنگال نیست‌انگاریِ زمانه آزاد نمی‌کند. هرگز نمی‌توان نسبت به زمانه خود و بشر جدید فکر کرد ولی نسبت به نیست‌انگاری فکر نکرد.

بین آخرین انسان و نیست‌انگاری چه رابطه‌ای هست که انسان خود را ذرّه و اتمی احساس می‌کند، بدون همبستگی با دیگران و بدون حضور در تقدیری که او را در تاریخش فرا گرفته است؟ او همچون رمه‌ای بی‌شبان است، بدون توجه به راهی اصیل که باید به آن فکر کند، راهی که در هر بامدادی از نو شروع می‌شود برای عبور از جهانِ توهمات، در عین احساس شور زندگی.

آیا ما در امروزمان هستیم؟

101- آری! از یک طرف، بهار در اسفندماه احساس می‌شود و از طرف دیگر، در فروردین هنوز زمستان در میان است. ولی بالاخره در این روند تاریخی که حرکت به سوی بهار است، بهار حاکم می‌شود. از این جهت پیشنهادهایی که ما را همچنان در تاریخ مدرن و اصالت‌دادن به انسان خودبنیاد متوقف می‌کند؛ راه حلی نیست که انسان‌های این دوران بتوانند خود را بپذیرند. این جا است که باید از خود پرسیم چرا هنوز ما در امروزمان نیستیم؟ چرا از ایمانی که در آینده‌های حضور انقلاب اسلامی در جهان به ظهور آمده، بی‌تفاوت می‌گذریم؟ آیا در جایی جز در همین آینده‌ها باید ایمان را احساس کرد و مدّ نظر آورد و در آن ایمان شور زندگی خود را یافت؟ این یعنی احساس خود در هستی و درک «وجود» به عنوان حقیقت. به نظر می‌رسد بشر جدید در این فضا می‌تواند بودن خود را احساس کند، بودنی ماورای اثره کردن حقیقت و به دنبال حقیقت گشتن در روش‌های انتزاعی. غافل از آن که باید در دینی حاضر شد که ارتباط زنده‌ای است با حقیقت، تا در آنچه هستیم بشویم و همان هستی به مرور در بودن خود، خود را نشان دهد. این یعنی در راه‌بودن و دیروز را نیز در عصر امروزین خود درک کردن. از آن جهت که لاحق از سابق برمی‌آید و هیچ چیز در این جریان بیرون انداخته نمی‌شود زیرا «ثبات» و «بودن» با حرکت قابل جمع است و می‌توان در عین حضور نزد خود، در آینده حاضر بود، به همان معنایی که انسان فرهیخته زمانه خود را

می‌شناسد و آن را احساس می‌کند و در امروز خود حاضر است. آیا ما در امروزمان هستیم؟

ایمان به غیب و شدنی بعد از شدن

102- اگر متوجه «اصالت وجود» هستیم و با نظر به «اصالت وجود» با وجودی روبه‌رویم که خود را به حکم تجلی ذاتی‌اش بر ما عرضه می‌کند، پس او همواره نسبتی با ما برقرار می‌کند. حاضر شدن در نسبتی که با وجود پیش می‌آید، همان حاضر شدن به حضوری است که انسان نسخه‌ای از خداوند می‌شود، به معنای خلیفه الله بودن که اهل تقوا خود را در آن حضور احساس می‌کنند. این یقینی‌ترین حضور است، زیرا حقیقی‌ترین معنایی است که هر کس می‌تواند از خود و از دیگران داشته باشد. وقتی انسان در مسیری قرار گیرد که آن مسیر به او نشان می‌دهد، هنوز اوایی که باید باشد نیست؛ زیرا حقیقت انسان با حضور تاریخی‌اش برایش پیش می‌آید، به همان معنای «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» که به معنای نظر به فقدان چیزی است که هنوز ظهور نکرده، ولی انسان با شدنِ مدام در مسیر تحققِ هر چه بیشتر خود قرار می‌گیرد که هم «هست» و هم «نیست». با حضور در صحنه‌های ایمانی و با تعینی از آن که با آن روبه‌رو می‌شویم، مانند صحنه‌های مختلف که با انقلاب اسلامی ظهور کرد، متوجه وسعت روح ایمانی خود در جهان می‌شویم، به همان وسعتی که یاران حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» دارا هستند که اگر در شرق عالم‌اند، خود را در غرب عالم نیز می‌یابند. زیرا انسان در ذات خود، منطقه‌ای است گشوده در رفع دوری از چیزها و تقرب به آن‌ها.

زبان و حصول در اصیلترین هستی

103- نظر به هستیِ همدیگر، به همان معنایی که بودن خود را مانند بودن دیگران به حساب می‌آوریم، میدانی است که با هستی خود از طریق زبان، با هستی دیگران مرتبط می‌شویم. آیا این همان حضوری نیست که رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در آن حاضرند و در وصف آن فرموده‌اند: «أوتيتُ جوامعُ الکَلِمِ» (کنز العمال) مرا گفتاری که همه گفتارها است عطا کردند؟ در نتیجه آن حضرت در زبانی حاضر بودند که با هستی خود به عنوان امری یگانه و جامع از طریق زبان، با هستی دیگران رابطه برقرار می‌کردند. این جا است که زبان دریغ می‌کند با کلمات لغو، خود را آشکار کند، یا خاموش می‌ماند و یا کلماتی را به ظهور می‌آورد که اشاره به هستی دارد. زیرا به گفته هایدگر: «زبان، خانه وجود است» و به «بنیاد» که همان «وجود» است اشاره دارد و از بنیادِ گوینده به ظهور می‌آید. در همین رابطه این هستی ما است که ما را به فکر دعوت می‌کند، فکری که نسبت به همه چیز احساس نزدیکی و قرب دارد. چنانچه انسان از هستی خود غفلت کند با نوعی افسردگی روبه‌رو می‌گردد و احساس می‌کند چه اندازه از چیزها فاصله دارد و دیگر نه عالم برای او آیه و نشانه‌ای است که از نور وجود که همان حقیقت است، حکایت کند و نه خداوند از آن طریق به حضور می‌آید. آیا نسبتی بین حضور ما در هستی خود و ظهور کلماتی که حکایتی باشد از هستی، در میان است؟ حکایت اصیل‌ترین بودن که می‌تواند در کلمات ظاهر شود.

بودنی که ماندن نیست

104- اگر «بودن» به معنای ماندن نیست، در حقیقت بودنِ ما یک ماجرا و یک جریان است و در نتیجه بودنِ ما در تاریخ معنا پیدا می‌کند، تاریخی که رو به سوی «شدن» دارد، یعنی رو به سوی فردایی دیگر. فردایی که با انتظار ما بر ما رُخ می‌نمایاند. انتظاری که حکایتِ گشوده‌شدنِ تقدیری است که ایمان، با تحقق دین در میدان سیاست به ظهور می‌آورد و با فاصله گرفتن از اوباش‌های سیاسی داخلی و خارجی که بعضاً سابقه دینی و یا مبارزات سیاسی خود را به رُخ می‌کشند، بدون توجه به تحقق دین در میدان سیاست که همان حاضرشدن در تاریخی است که با انقلاب اسلامی شروع شده است و با این حضور، می‌توان به مقام انسانیت ارتقاء یافت و از درونِ خود لبریز شد، درونی که طنینِ آینده در آن بیشتر قابل لمس است، به همان معنایی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» از آن خبر دادند و فرمودند: «خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند؛ حضوری ماورای فردیت، به همان معنای بودنی که ماندن نیست، یعنی حضوری اجمالی در ذات انقلاب اسلامی که به مرور صورت تفصیلی آن در جان ما ظهور می‌کند. انسانی متوجه این امر است که تفکرش تاریخی باشد و با این تفکر است که اصل از فرع و صادق از کاذب تشخیص داده می‌شود.

سیاست و وجدان ایمانی

105- مسلماً بشر جدید در بستر حضور توحیدی خود به جهت هویت اجتماعی‌اش، با وجه ایمانی‌اش وارد سیاست می‌شود. این همان مواجهه

قدسی و معنوی با همدیگر می‌باشد، به جای مواجهه قانونی با همدیگر، هر چند جناب هگل نسبت به طرح این مواجهه قانونی برای شهروند چاره‌ای نداشت، اگرچه به خوبی متوجه بود زبانی که متذکر ابعاد روحانی انسان‌ها در اجتماع است بسی بالاتر از زبان قانون است که با نوعی مرء و جدل همراه است.

حکمرانی مطلوب غیر از حکمرانی از طریق رعایت حقوق قانونی افراد است که باید حضور عملی آن را در ناکجاآبادها سراغ گرفت، آری! حکمرانی مطلوب، تنها در بستر فرهنگ معنوی به میان می‌آید با نظر به وجدان ایمانی در عین ورود به سیاست از طریق «برّ به اخوان»، به شرطی که رعایت برادری را به امری فردی تبدیل نکنیم و از معنای حضور تاریخی آن غفلت ننماییم. حضوری که به انسان در همه ابعاد وجودی‌اش معنا می‌بخشد، به همان صورتی که انسان اروپایی قبل از جنگ جهانی اول و دوم خود را در آن می‌یافت ولی به جهت هرچه بیشتر متوقف شدن در قانون، با ناکامی روبه‌رو شد. حال مائیم و حضور در تاریخی که در عین توجه به هویت اجتماعی بشر جدید، از افق توحیدی خود غافل نیستیم. «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» مگر برای معنابخشیدن به انسان در همه ابعاد وجودی‌اش راه دیگری برای چنین حضوری هست که آخرین انسان به دنبال آن باشد؟

وقتی انسان برای خود پدیدار می‌شود

106- این مائیم که باید با حضور در خود و نظر به وسعتی که انسان در خود دارد، نسبت به عالم و آدم گشوده باشیم، از آن جهت که جهان، افقِ فهم ما می‌باشد، به معنای همان بودنی که عین فهم است. مگر فهمیدن، همان بودن و تلاشی نیست که به سوی امکانات نظر دارد، تا فرایش هر جریانی خود را به همان معنای توکل در آن میدان حاضر کنیم؟ در این حال این انسان است که برای خود پدیدار می‌شود با گونه‌ای همگرایی نسبت به همدیگر در مسیر گفتگو برای نظر به راهی تازه. زیرا قفل بسته تفکر نه صرفاً با توصیه‌های اخلاقی گشوده می‌شود و نه با سیاست.

در آن نوع حضور که با توکل به معنای حضوری فرایشِ جریان‌ها پیش می‌آید، نه تنها انسان برای خود پدید می‌آید، بلکه امر دینی طوری احیاء می‌گردد که هر کس معنای خود را در همه ابعاد احساس می‌کند و با تازه خدای دیگری به سر می‌برد که حکایت‌گر ایمان و امیدی است که رهبر معظم انقلاب آن را در ناموس نهفته این تاریخ متذکر می‌شوند.

نسبت دینداریِ امروزی ما با صدرا و هایدگر

107- اگر پذیرفته‌ایم که ما در اکنونِ تاریخیِ خود، دو نوع انسان داریم؛ نوع اول، انسانی است که می‌داند می‌تواند خود را در این عالم در حضوری نسبت به خود حاضر کند که در وسعت انسانی خود عالم را آینه انوار الهی بیابد، عالمی که خداوند با نور ربوبیتش از طریق آن عالم به

سراغ انسان آمده تا یک بار دیگر از او پرسد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و او بر اساس مشاهدات خود و نگاهی که پیدا کرده، جواب می‌دهد: «بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف/172). نوع دوم، انسانی است که به گمان خود می‌خواهد عالم را بسازد. ما با تفکر فلسفی می‌توانیم معنای این دو نوع انسان و این دو نوع بودن و تفاوت‌هایی را که دارند «فهم» کنیم. زیرا از طریق اندیشه و تفکر است که معنای تیره‌شدن افق در زندگی‌ها را درک می‌کنیم و به معنای از دست رفتن زندگی و آینده‌ای که ما را تهدید می‌کند می‌اندیشیم و این که چگونه زندگی بی‌نگهبان می‌ماند وقتی در بستر دینداری، اندیشه و تفکر در میان نباشد.

آری! دینی که از آن سخن گفته می‌شود، حاصل تفکر فلسفی نیست ولی در تاریخی هستیم که قوام دین انسان‌ها با تفکر فلسفی در بنیان خود حاضر می‌شود و مردم می‌توانند در نسبت بین دین و زندگی فکر کنند تا کارها هر کدام در جای خود قرار گیرد. تفکر فلسفی به خصوص با سبک صدرایی و هایدگری متکفل آن است تا شرایط هر کاری را روشن نماید که آیا در هر شرایطی هر کاری ممکن است؟

حال ما در تاریخی هستیم که فلسفه و تفکر آن دو فیلسوف بزرگ با ما است و می‌توان از طریق تفکری که در مواجهه با تفکر آن دو پیش می‌آید، معنای آینده‌ای را که در پیش است و می‌توان در آن قدم گذاشت فهمید.

ما با حضور در جهان امروز و نظر به انسان جدید و در مواجهه با متفکران غربی و دغدغه و مسائل آن‌ها نسبت به انسان و تاریخ، به خصوص

دغدغه‌های کانت و هگل و هایدگر، و از طریق انس با فلسفه اسلامی می‌توانیم جهان خود را بشناسیم. جهان جدید در پرتو اندیشه «اصالت وجود» بهتر نمایان و شناخته می‌شود، به شرطی که به قصد راه‌یابی به آن فلسفه وارد شویم و پرسش کنیم: چگونه از سوژکتیویته که منجر به دوگانگی سوژه و ابژه شده، عبور نماییم، وقتی اندیشه «اصالت وجود» در صحنه باشد؟

ای عجباً! من چه منم؟

108- اگر جهان ما در این دوران، جهانی است که انسان نسبت به خود مسئله‌دار شده، شبیه سالکی همچون مولوی که خودش برای خودش مسئله شد و اظهار داشت: «زین دو هزاران من و ما، ای عجباً! من چه منم؟» حال باید از خود پرسیم ما در نسبت با خود، با چه چیزی روبه‌رو هستیم؟ در حالی که از طرفی حقیقت به یک معنا پنهان است، و از طرف دیگر جهان ما جهان دیدن‌ها و دیده‌شدن‌ها است. اگر فضیلت هر انسانی در فهم زمان و زمانه است، آیا می‌توانیم در زمان، به افقی نظر کنیم که حکایت توجه به حقیقت است؟ تا نسبت به هر آنچه انجام می‌دهیم، بنگریم آن کار در افق زمان و نسبت به حقیقت چگونه حاضر است؟ حقیقتی که به هر حال بی‌منتها است و ما به سوی آن می‌رویم. مانند نفس کشیدن که از آن طریق به سوی حیات سیر می‌کنیم. اگر نسبت ما با حقیقت این‌گونه است و انسان باید در این رابطه خود را طوری فهم کند که مانند فهم حقیقت، در عین بی‌منتها بودن به سوی آن باشد؛ چگونه به سوی خود در حرکت باشیم تا معلوم شود «ای عجباً! من چه منم؟» و این یعنی آغازی برای رفتن.

جریان منورالفکری و توهم آینده

109- اگر به گفته شوپنهاور: «جهانِ غرب، نمودِ بی بود است» و در چنین تاریخی انسان گرفتار بی بنیادی می شود، از این رو خودش برای خودش مبهم می گردد، پس به «وقت» و به حوالت تاریخی دیگری باید نظر کرد که با حاضرشدن در «وجود» پیش می آید. امری که جریان های غرب زده ما به کلی از آن غافل اند و هنوز به پیشرفتی امیدوار هستند که جریان منورالفکری به آن فکر می کرد و از این جهت نمی توانند به آینده ای که با جمهوری اسلامی پیش می آید فکر کنند و جمهوری اسلامی را مانع آن پیشرفت می دانند. در حالی که اگر به دهه های بعد از جنگ جهانی دوم نظری بیندازیم، آیا از آن زمان تاکنون نظام سیاست جهان بهبود یافته است و سیاستمداران و مصلحانی پیدا شده اند تا کار جهان را به اصلاح آورند که همچنان امیدوار آینده ای باشیم که جریان منورالفکری بدان چشم دوخته و جمهوری اسلامی را مانع آن می دانند؟ یا باید با تفکری تاریخی به جهانی نظر کرد که با انقلاب اسلامی مدّ نظرها آمده و به انسانی که انقلاب اسلامی مدّ نظر دارد؟

ما به کدام جهان تعلق داریم؟

110- آری! می توان گفت انسان مدرن چه در غرب و چه در شرق، همین که به خود آمد متوجه شد چه اندازه جهان او کوچک و حقیر است. در راستای همین خودآگاهی است که انسان آمادگی آن را دارد تا به هستی خود و بیکرانگی آن نظر کند و ماورای تفکر متافیزیکی و حسابگرانه، «وجود» را مدّ نظر داشته باشد، به عنوان افقی دوردست و

رازی بلند که «رخساره به کس ننمود آن شاهدِ هر جایی». با این نگاه، زندگی معنای دیگری به خود خواهد گرفت و قامت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» آن طور که شهید آوینی درک کرد، آینه‌ای می‌شود برای ادامه زندگی و معلوم شد در این تاریخ ما به کدام جهان تعلق داریم. آیا انقلاب اسلامی همان روزنی نیست که ما را به جهان دیگری از انسانیت رهنمون می‌گرداند برای هر چه فراتر شدن در خود؟ اگر این روزن نبود، ما چگونه می‌توانستیم به حقیقت رهنمون باشیم؟

آینده گمشده ما

111- آیا می‌توان گفت هنوز جریان روشنفکری ما از یک جهت و جریان متحجّرین ما از جهت دیگر گرفتار تأخّر تاریخی و عدم درک امروزین تاریخ خود هستند؟ زیرا هر دو از تاریخی که با انقلاب اسلامی در حال طلوع است، غافل‌اند. اگر «فهم»، همواره تاریخی است؛ هر دو جریان از فهم محروم‌اند و هر کدام در نوعی از نگاه ایدئولوژیک نسبت به آموخته‌های خود متوقف می‌باشند، بدین لحاظ اسیر نوعی بی‌افقی هستند، برعکس انسان‌هایی که در معنای دیگری خود را جستجو می‌کنند. در باریکه غزه معلوم شد آن‌هایی که گرفتار تأخّر تاریخی نیستند، هر کجا که باشند با جوانان جبهه مقاومت احساس یگانگی می‌کنند. همچنین روشن شد جام زهری که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» نوشید چه بود و به دست چه کسانی بود. زیرا حضرت روح الله به خوبی این انسانی را که در باریکه غزه ظهور کرده، می‌شناخت و آن را فرزند خود می‌دانست و در نامه‌ای که به فرزندان خود نوشتند روشن کردند در رابطه با دفاع

مقدس به دنبال چه اموری بودند. در نظر به حضرت روح الله معلوم شد اگر ذیل حضور تاریخی آن مرد به آنچه باید می‌رسیدیم نرسیدیم ولی نسبت به آنچه که باید به میان می‌آمد غافل نبودیم و در نتیجه افقی در باریکه غزه گشوده شد که با نظر به آن افق معنای آینده‌ای که در پیش است معلوم می‌شود. حضرت امام در پیامی که در 3 اسفند سال 1367 به میان آوردند - که به «منشور روحانیت» مشهور شد - آثار دفاع مقدس و جنگی را که ما در آن وارد شدیم متذکر شدند و از جمله در آن پیام فرمودند:

«هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ایم، ما انقلاب‌مان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم، ما مظلومیت خویش و ستم متجاوز را در جنگ ثابت نموده‌ایم. ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم. ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شکستیم. ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پر بار اسلامی‌مان را محکم کردیم. ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها، سالیان سال می‌توان مبارزه کرد. جنگ ما کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت. جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت... و از همه مهم‌تر استمرار روح «اسلام انقلابی» در پرتو جنگ تحقق یافت... جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست. جنگ ما جنگ فقر و غنا بود. چه کوتاه نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان‌نهایی نرسیده‌ایم پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بی‌فایده است! در حالی که صدای اسلام‌خواهی آفریقا، از جنگ هشت ساله ماست. علاقه به

اسلام‌شناسی مردم در آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان، از جنگ هشت ساله ماست... راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای اداء تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است؟...».

حقیقتاً به گفته شهید آوینی؛ «راز خون را باید فهمید» اگر در دفاع مقدس زندگی به جای روزمرگی معنای دیگری گرفت، ادامه آن حضور در غزه، نسبت‌های نهفته و پنهان خود را به زیباترین شکل نشان داد و معلوم شد چه آینده‌ای آینده گمشده ما می‌باشد که زندگی آمریکایی آن را پنهان کرده است.

رابطه حقیقی ما با همه چیز

112- با نظر به ظرفیت انسانی که آن انسان خود را در نهایت وجود خود جستجو می‌کند، ما می‌توانیم در اندیشه و تفکری حاضر شویم که آزاد از پیش فرض‌های خود است، و بگذاریم تا وجود در مظاهر گوناگون خود در عالم و آدم از طریق همان مظاهر با ما گفتگو کند. این نوع آگاهی از خود و از عالم و آدم نوعی روی آوردن پدیده‌ها است به سوی ما، در نسبت با گشودگی ما، تا آن‌ها خود را بنمایانند و افقی را در مقابل ما بگشایند که اشاره به وجه پیدا و ناپیدای عالم و آدم دارد. این نوع حضور که می‌توان گفت انسان‌ها با نظر به حضور نهایی خود نزد خود می‌توانند در آن حاضر شوند، حکایت حضور در تاریخی است که نگاه متافیزیکی و مفهوم‌گرا و کلی‌نگری را برای خود کافی نمی‌داند و به «وجود» در عین شدت و ضعف ذاتی‌اش نظر دارد. یعنی همه چیز جز در

هستی‌شان معنا ندارند و انسان نیز در نسبت با هستی خود، با هستی همه چیز رابطه‌ای حقیقی پیدا می‌کند. آن هم هستی، از آن جهت که همواره در نسبت با ما در تجلی و «شدن» است، با آینده‌هایی پیش رو، به همان معنی زنده‌بودن. زیرا «وجود» خود را می‌نمایاند و پنهان می‌شود، و این یعنی بودن در عین حیات، حیاتی که رو به سوی شدت خود دارد، در آینده تاریخی‌اش.

کدامیک انسانیّت خود را بیشتر احساس می‌کردند؟

113- آری! عالم انسانی به سوی هرچه بیشتر انسان‌شدن ظهورات خاصی دارد و اگر انسان از این نحوه حضور غفلت کند گرفتار اراده‌های ضعیف و امیال سطحی می‌شود و اراده‌های ضعیف ارزش‌های ضعیف خلق می‌کنند. مگر نه آن است که آن کس که با نیروی نظامی قدرت‌نمایی می‌کند، ضعف خود را در هرچه بیشتر انسان‌شدن پنهان می‌کند؟ به من بگویید آیا جناب حافظ در زمانه خود و در شیراز در ارتباط با انسان‌ها نسبت به درخشیدن در دل‌ها، قدرتمندتر بود، یا امیر شمس‌الدین؟ کدام یک از آن دو بیشتر انسانیّت خود را در عالم انسانی‌شان که همان ذات‌شان بود، احساس می‌کردند؟ ما هر کس که می‌خواهیم باشیم، به عنوان انسان، روحی هستیم که با وسعت دادن به انسانیّت خود که همان ارتباط وجودی ما با خداوند است، می‌توانیم از نیست‌انگاری یعنی تهی‌شدن انسان از معنای انسانیّت، رهایی یابیم. بیرون از این حضور، هنوز اصالت دادن به اموری است که بیرون از ما می‌باشند و در شدت دادن به

انسانیت ما نقشی ندارند، مانند آن که انسانی بزرگ یعنی حضرت علی «علیه السلام» را در نسبتی غیر از نسبتی که با انسانیت ما دارد و آینه حضور هر چه بیشتر ما در ما می تواند باشد، در نظر آوریم. در آن صورت نه تنها با او و با خود زندگی نکرده ایم بلکه زندگی را فراموش خواهیم کرد، به همان معنای نیست انگاری و تنهایی با خودی که بسی ضعیف است و به جای بیشتر شدن در انسانیت، گرفتار تکرار همان زندگی ضعیف خواهیم بود.

اکنون ما و حضوری بی نهایت

114- اگر انسان، شایسته بی نهایت زندگی کردن است و هم اکنون باید در آن زندگی حاضر باشد، چرا هم اکنون در حضور بیکرانه خود همه بهشت ها را حاضر نیابیم، به همان معنایی که خداوند به پیامبر خود، این وسیع ترین حضور انسان در خود و در هستی، فرمود: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا، قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» (بقره / 25) چگونه است که این انسان ها چون با بهشت های جاودانه روبه رو می شوند و از آن حضور بهره ها می برند، خواهند گفت: این ها همان هایی است که قبلاً نیز از آن ها بهره مند بودیم و هم اکنون در این بهشت ها شبیه همان ها را برای مان آورده اند. آیا این حکایت همان حضور بی نهایتی نیست که هم اکنون می توان در آن حاضر شد و همراه جناب حافظ از آن حضور این طور گزارش داد که:

من که اکنونم بهشتِ نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

آیا حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انعکاس چنین حضوری نبودند که در وصیت‌نامه خود این‌طور گزارش دادند که:

«با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل

خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سوی جایگاه ابدی

سفر می‌کنم...»

حکایت این سخنان در آن وصیت‌نامه، حکایت انسانی است که با حضور در سیاست، به همان معنای قدسی آن، متوجه حقیقت زندگی در همین دنیا شده است، بدون آن که به نام دینداری که سیلان و شدن است؛ از زندگی اظهار بیزاری نماید و بدون آن که به نام زندگی از افقی که در حیات دینی مدّ نظر می‌آید، فاصله بگیرد. مگر ذات انسان و زندگی او امر ثابتی است که با نگاه متفاوتی یکی بتوان زندگی را معنا کرد؟

برکات نسبت تاریخی ما با انسان‌های بزرگ

115- اگر اندیشه و تفکر، همان «درکِ زمانه» است و معنایی که انسان در هر زمانه‌ای می‌تواند از خود داشته باشد همین می‌باشد؛ آیا می‌توان گفت هر کس تنها با درک زمانه‌ای که در آن حاضر است به انسان بودن خود راه می‌یابد و همه زندگی او با همه وسعت و تنوعی که دارد یک کلمه بیش تر نیست و آن همان کلمه‌ای است که هر کس در انسان بودن خود احساس کرده است؟ اگر این چنین است، انسان‌های متفکر، هر کدام حکایت وجود دیگر انسان‌ها هستند که از اجمال به

تفصیل آمده‌اند و انس با آن‌ها در حقیقت، انس با ذات خودمان است، تا هر چه بیشتر به خودمان نزدیک شویم و در غیر این صورت، ما با هیچ کس هیچ رابطه‌ای نخواهیم داشت زیرا در ارتباط با افراد انسانی، با خودمان رابطه پیدا نکرده‌ایم.

با نظر به معنایی که هر کس در هر زمانی می‌تواند با خود داشته باشد، نه تنها حاج قاسم سلیمانی را انعکاس خود احساس می‌کنیم، حتی حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» را حضور گسترده خود می‌یابیم و در آن‌ها انسان بودن خود را در تفصیلی بیشتر درک می‌کنیم.

راستی اگر این انسان‌ها نبودند ما چگونه حقیقت انسانی خود را که تنها در زمان می‌توانیم درک کنیم، درک می‌کردیم؟ حقیقتی از انسانیت که مانند سکه‌ای نیست که از اعتبار افتاده باشد، بلکه چشم‌اندازی است نسبت به حضور فردای ما با استقرار در هستی‌مان.

راهی در راستای نظر به حقیقت

116- راستی را! اگر درک حضور انبیای الهی و شریعتی که با خود آورده‌اند، نبود، در این دوران چگونه زندگی برای انسان که گویا بیش از پیش با رنج همراه است، قابل تحمل می‌شد؟ مگر آن‌که با روحیه‌ای که همراه با پیامبران و به‌خصوص آخرین پیامبر به میان آمده، بتواند حق زندگی را ادا کند.

آری! خلاقیت و آزادی مربوط به انسان و انسانیت او است، البته وقتی انسان در معنای اصیل خود حاضر شود و آن در صورتی است که در

آغوش حقیقتی باشد که به ظهور آمده است و حقیقت نیز وقتی به ظهور می‌آید که نظر به سیره انسانی خاص، به معنای حقیقت انسانیت مدّ نظر باشد. زیرا درک و نظر به حقیقت، نیاز به نمادی دارد قابل تصور و تجسم که به جز انسان‌هایی که عصمت آن‌ها محرز است، دیگر انسان‌ها نمی‌توانند نماد حقیقت انسانیت باشند. و گرنه باز رنج و باز نیاز به انسانی که روشن کند انسان‌ها چگونه باشند تا رنج‌ها در نسبت با حقیقت، زندگی آفرین گردند، به همان معنای «تطمئن القلوب» آن‌هم برای کسی که فرمود: «مَا أُودِي نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيْتُ» (بحارالانوار، ج 39، ص 56) هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد! و این یعنی حقیقت انسانیت در آخرین پیامبر خدا «صلوات الله علیه و آله» و آن‌همه رنج و آن‌همه آرامش.

باور به قهرمانی که در درون ما نهفته است

117- آیا می‌توانیم در این دورانِ آخرالزمانی که انسان‌ها با نهایت خود روبه‌رو می‌شوند، قهرمانی را که در درون ما نهفته و حاضر است باور کنیم؟ این یعنی ما تبدیل به کسی شویم که هستیم و در همان موقعیتی که قرار داریم حاضر شویم، هرچند که به ظاهر ممکن است موقعیتی چشمگیر نباشد. ولی به هر حال بیایید تا خودتان باشید و این یعنی آفریدن خود و علاقه‌مند بودن به چیزی که خداوند برای ما مقدر کرده است.

آیا به این نکته فکر کرده‌ایم که در همین موقعیتی که هستیم برای آن که کسی باشیم که هستیم، چه امکاناتی در میان است؟ و در همین موقعیتی که هستیم، چه می‌توانیم بشویم؟ کافی است به خودمان درست

فکر کنیم تا همان شویم که هستیم، مانند حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و حضور در مشیّتی که خداوند برای او آن گونه رقم زد که فرمود: «اگر به من بگویند خدمتگزار، بهتر از این است که بگویند رهبر؛ رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است.» (صحیفه امام، ج 10، ص 463)

حقیقتاً در پس گفته‌های انسان‌های بزرگ، ناگفته‌هایی هست که اشاره به ابعاد نهایی هر انسانی دارد که در دوران آن‌ها زندگی می‌کند و حکایت روشن‌ترین شیوه زندگی در آن عصراند و آن زندگی همان هستی ما می‌باشد و خلاقیت هر کس در آن حضور می‌تواند به ظهور آید و این یعنی دیدن زندگی در خود و باور به قهرمانی که به «امکان ذاتی» در ما هست.

آخرین دین، آخرین انسان، آخرین حضور

118- اگر نظر به انسان و حضور بیکرانه او نزد خود، در عین گشودگی نسبت به عالم و آدم، نظر به هستی انسان است؛ آیا جز این است که روشن‌ترین حضوری که انسان می‌تواند در خود احساس کند، همان حضوری است که پروردگار انسان‌ها از طریق انبیای الهی با انسان‌ها در میان گذاشته است؟ حضوری که در آن حضور هر چه بیشتر ما ذات هستی‌مان را که حضوری است بیکرانه و در عین حال جامع، احساس می‌کنیم. به همان معنایی که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده / 105) هان ای مؤمنین! بر شما است که از

طریق ایمان به پروردگارتان در خود حاضر شوید، زیرا در این حالت هیچ جریان انحرافی شما را تحت تأثیر خود قرار نمی‌دهد، تماماً مسیر شما به سوی حضرت الله است، در آن حالت آگاه می‌شوید نسبت به آنچه یافته‌اید و عمل کرده‌اید. حضرت علامه طباطبایی از عظمت این آیه به حیرت آمده‌اند و چه سخنان ارزشمندی که در این رابطه به میان نیاورده‌اند. حاکی از آن که درست فهمیدن خود، زمینه هدایتی است که به خوبی از آن طریق عوامل انحراف شناخته می‌شوند و انسان می‌یابد چه اموری و چه پیشنهادهایی مربوط به او نیست تا به آن‌ها دل بسپارد.

وقتی زیبایی هستی خود را با حضور در هستی خود احساس کردیم، معلوم است که هر آنچه از چنین انسانی با چنین حضوری ظاهر شود، زیبا است؛ چه در سخن گفتن و چه در حرکات و سکناات و تعاملات با دیگران. در همه موارد، این هستی است که به صورتی خاص در آن فرد به ظهور آمده تا ما را با هستی خود آشنا کند و هرچه بشر جلو و جلوتر رود، بیشتر به هستی خود نزدیک و در آن حاضر می‌شود. این راهی است برای انسانی که خودش برای خودش مسئله شده، تا خود را با خود آگاهی تمام و همه چیز را در آن حضور بازبینی کند، به همان معنایی که در آخرالزمان، گویا آن عالی‌ترین انسان، دین جدیدی آورده، زیرا انسان آماده نگاهی دوباره به آخرین دین است، برای آخرین انسان در نهایی‌ترین حضور.

تفاوت طلحه و زبیر با حضرت علی «علیه السلام»

119- اگر آقای ریمون آرون جامعه‌شناس فرانسوی گفته است: «مردم، تاریخ را می‌سازند ولی آنچه را ساخته‌اند نمی‌شناسند.» این مربوط به مردمانی است که متوجه حضور تاریخی خود نیستند که بدانند چگونه ذیل اراده الهی حاضر شوند و آن حضور را در ادامه آن تاریخ در جان خود محفوظ بدارند؛ تا ناخواسته در زمره ریزش‌ها قرار نگیرند زیرا متوجه نسبت خود با خداوند در آن شرایط فوق‌العاده نشده‌اند. این است تفاوت طلحه و زبیرها با مولایمان علی «علیه‌السلام» و این است تفاوت بنی‌صدرها با شهدایی همچون حاج قاسم سلیمانی‌ها و شهید رئیسی‌ها، که فهمیدند اراده الهی به کدام سو اشاره دارد و خود را متوجه آن اشاره کردند، آن هم با نظر به سرعت تحولاتی که در جهان و در ایران به چشم می‌خورد و نظمی که نظر به ابعاد قدسی بشر دارد، در حیاتی سیاسی و رجعتی که با سنت تاریخی آمیخته است، همراه با حماسه و صبر در مقابل چشم‌اندازی که مشروعیت سیاسی جهان مدرن با نسل‌کشی رژیم صهیونیستی در حال فرو ریختن است. آیا اقبال عمومی نسبت به شهید رئیسی؛ حکایت از آن ندارد که فرم و الگوی سیاسی دیگری در راه است؟ حاکی از ورق خوردن تاریخی که جبهه مقاومت را تروریست می‌نامید و حال خودشان اقرار کرده‌اند «طوفان الاقصی رویدادی است که می‌تواند تغییردهنده قرن بیست و یکم باشد و جهان را تغییر خواهد داد.» آن هم به برکت ایمان اسلامی و اعتقاد به قرآن. این است معنای نوری که پیرو اسلام در هر زمانی وارد تاریخ می‌شود و رهبر معظم انقلاب متوجه این نور در حضرت امام

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و در این تاریخ شدند و به همسر شهید رئیسی فرمودند شکر کنید چون نظام چندین پله جلوتر رفت و شهادت ایشان کمتر از حیات ایشان برای نظام برکت نداشت.

تاریخ تجدد، غایت وجود انسان نیست

120- چنانچه با نظر به اصالت وجود - این نهایی‌ترین حضور در میدان عقل و ایمان - متوجه حضور تاریخی خود در بستر انقلاب اسلامی نشویم، «تفکر» که با صبر و سکوت و آزادی همراه است، مشکل می‌شود و به چنین بصیرتی نمی‌رسیم که تاریخ تجدد، غایت وجود انسان نیست، از آن جهت که غفلت از اصالت وجود، نوعی بیرون‌افتادن آدمی از تاریخ و غافل شدن از چشم‌اندازی است که به آینده‌ای اصیل اشاره دارد. این جا است که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده متوجه می‌شویم چگونه همچون حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این زمانه می‌توان حاضر شد، زیرا در بستر حضور توحیدی خود با زمان و سخن زمان و با آنچه در پیش است آشنا شده‌ایم.

راهی برای عبور از سهل‌انگاری‌ها

121- وقتی انسان از طریق وجود خود، متوجه «وجود» به معنای حقیقی آن شد به خوبی می‌یابد در چه عالمی به سر می‌برد و جهان او چگونه قوام یافته و از سهل‌انگاری‌ها در امور آزاد می‌شود، زیرا می‌یابد «تورا ز گنگره عرش می‌زنند صفیر» یعنی دشواری‌های راه را می‌یابد و با

جدیت تمام به خود می آید که «کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش». این آگاهی از راهی است که مقابل انسان گشوده شده تا در راه نماند و این غیر از ندیدن افق روشنی است که مقابل ما در هر تاریخی گشوده شده و با جان ما یگانه است. مثل یگانگی انسان‌های حاضر در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شد و سبقتی که در ایشار و محبت نسبت به همدیگر احساس می کردند و می کنند.

بلای بی‌تاریخی چرا؟

122- آن‌هایی که نمی‌دانند ملت ما از انقلاب اسلامی چه می‌خواهد و نمی‌دانند در دل آزادی و قانون و توسعه و علم و تکنولوژی باید به حضور در بستر توحیدیِ آخرالزمانی نایل شد، بدانند و یا ندانند همواره گرفتار بلای بی‌تاریخی و بی‌هویتی هستند و به جای آن که با بقیه سر جنگ داشته باشند باید خود را بازخوانی کنند. آری! «خود شکن، آینه شکستن خطا است» اینان هنوز هم نمی‌دانند حضور تاریخی در بستر توحید چه اقتضائاتی دارد و معنای آزادی و قانون و تکنولوژی چه باید باشد تا زندگی همواره جریان داشته باشد و علم و آزادی و دینداری چگونه می‌تواند کنار هم باشند تا نه دین به حاشیه رود، نه تکنولوژی سیطره پیدا کند و نه دینداری نسبت به آزادی و تکنولوژی بی‌تفاوت باشد. این امور با حضور در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی و حضور انسان آخرالزمانی با همان وسعت خاصش ممکن است، تا انسان را آن‌طور که جهان مدرن تصور کرد، در علم و عمل قاصر و ناقص تصور نکنیم.

جهانی که دیگر آینده ندارد

123- آن گاه که انسان‌ها متوجه شدند که خودشان برای خودشان مسئله شده‌اند و در نتیجه تن به هر کاری و هر کتابی نمی‌دهند، آغاز تفکر که همان خواندن و خوشه‌چین کردن است، شروع می‌شود. زیرا بیش از پیش به دنبال احساس حضور تاریخی خویش‌اند، و این شدت یافتن در وجودی است که همچون صراطی به سوی آن‌ها گشوده شده و آن‌ها نیز تنها به سوی «وجود» نظر دارند که آینده‌ای است در راستای بازگشت هر چه بیشتر به سوی اصل و آغاز خویش. این یعنی انسان و این یعنی «اصالت وجود» و این یعنی عبور از جهانی که با غفلت از انسان و از اصالت وجود، دیگر آینده‌ای ندارد.

وقتی دانا یان، نادانی خود را می‌یابند

124- آن گاه که «اصالت وجود» به معنای حقیقی آن به ظهور آید و از اصالت ماهیت عبور شود، دانایان، نادانی خود را که اصالت دادن به ماهیت است می‌یابند و روشن می‌شود چرا نادانان که اصالت را به ماهیت می‌دهند خود را دانا می‌دانند. اینان از افق گسترده حضور وجود در مظاهر مختلف وجود که اصل و اساس همه ماهیات است، در غفلت‌اند و با نگاه ایدئولوژیک خود به راحتی هر آنچه را در باور آن‌ها نمی‌گنجد نفی می‌کنند. آن‌ها به جای حضوری شدیدتر در صراطی که «وجود» مقابل آن‌ها قرار داده، گرفتار نوعی پراکندگی هستند، بدون انتظار نسبت به حضوری نو در ادامه حضور گذشته، به همان معنای امیدی اصیل، تنها

چیزهایی را که شنیده و تصور می‌کنند و به آن عادت کرده‌اند بیان می‌کنند. معلوم است که اگر از «وجود» که مانند ماهیات قابل تصور نیست و از تاریخی که از طریق انقلاب اسلامی، متذکر عصری از اعصار وجود است، سخن گفته شود با آن مقابله می‌گردد و یا به آن توجهی نمی‌شود به این بهانه که گویا سخن قابل توجهی نیست. اگر هم از فلسفه سخن می‌گویند از فلسفه‌ای سخن می‌گویند که توجه چندان به تاریخ فلسفه ندارد و بیشتر به بحث در مسائل فلسفه می‌پردازند.

سیطره تکنیک و فراموشی خدا

125- با نظر به حکمت متعالیه و با نظر به انسانی که در دل تاریخ انقلاب اسلامی مدّ نظر آمده، ما باید حضور خود را در جایی معنا کنیم که در عین توجه به خرد تاریخی، امیدوار به آینده‌ای باشیم که به جهان انسانی تعلق دارد. این امید در وجود آدمی در این عصر خانه دارد، وقتی انسان غمخوار آینده‌ای باشد که امکان تحقق آن فراهم است. هرچند هنوز همگان متوجه آن نشده‌اند تا با آن همراهی کنند و هنوز به حکم سیطره نیست‌انگاری تصمیم می‌گیرند؛ تصمیمی که در آن تصمیم هیچ‌امیدی نیست به آینده‌ای که انسانیت معنا شود، مگر آینده‌ای که همه چیزش با تکنیک تحت نظم می‌باشد. انسان در آن صورت به جهت سیطره تکنیک از یاد می‌برد که خدایی دارد، در حالی که بشر با حضور خدا معنای دیگری پیدا می‌کند و تنها در راستای حضور آن خدا مسائل او به معنایی که مسائل حقیقی است، حل می‌شود و این امر در این زمانه با نظر به

حکمت متعالیه و با نظر به انسانی که در دل تاریخی که با انقلاب اسلامی مدّ نظر آمده، ممکن است.

زبانی در جستجوی درک دیگری

126- اگر «فهم» در نسبتِ مردمان با جهان انسانی‌شان و در تفاهم با دیگری قوام می‌یابد، مسلماً مردمی که همدیگر را درک نکنند از فهم دورند. تجربه نشان داده با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی، ذیل توحید الهی پیش آمده ما با نوعی یگانگی نسبت به یکدیگر روبه‌رو هستیم، به همان معنایی که مولای‌مان حضرت علی «علیه‌السلام» فرمودند: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَي أَحْسَنِهِ» رفتار برادرت را تا ممکن است به بهترین وجه تفسیر کن؛ امری که جهان کنونی و بشر جدید سخت به دنبال آن است و به آن نیاز دارد. این امر محقق نمی‌شود مگر با حضور در میدان «وجود»؛ بالاتر از رابطه‌ای انتزاعی و مفهومی با موضوعات، بلکه در بستر «دیالوگ» و گشودن زبانی که در جستجوی درک دیگری است؛ به جای اثبات تفاوت با دیگران. این است معنای حضور در تاریخ و نجات از بلای بی‌تاریخی که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده، پیش می‌آید.

آدمی، در تاریخ و با تاریخ

127- اگر حضرت صادق «علیه‌السلام» فرمودند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ» تا معلوم شود فرهیخته‌ترین انسان‌ها به بهترین نحو متذکر زمانه و شرایط تاریخی خود هستند، پس باید نسبت به زمانه و تاریخ فکر کرد. از طرفی

تاریخ در جایی قرار ندارد که بتوان آن را به کسی نشان داد، بلکه امری است که جان و روح انسان‌ها را فرا می‌گیرد و در افکار و امور و حوادث و سیاست‌ها ساری و جاری است و تنها از طریق مظاهرش می‌توان آن را شناخت و از طرفی اگر به گفته حضرت صادق «علیه‌السلام»: «العالمُ بزَمانِهِ لا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللّوَابِسُ» (کافی، ج 1، ص 27) آن کس که نسبت به زمانه خود آگاه باشد حجاب‌ها بر او هجوم نمی‌آورند تا گرفتار خطا گردد. پس آدمی باید در تاریخ و با تاریخ باشد و گرنه زندگی‌اش دچار پریشانی می‌شود و در فهم و خردش اختلال پدید می‌آید و نمی‌تواند در آینده، درست حاضر شود، به همان معنایی که مولای‌مان علی «علیه‌السلام» فرمودند: «أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ، مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ» (غرر الحکم، ص 148) آگاه‌ترین مردم به زمان کسی است که از آنچه پیش می‌آید متعجب و شگفت‌زده نمی‌شود.

با توجه به نکات فوق آیا نباید در این زمانه در نسبت خود با تاریخی که در آن قرار داریم و در نسبت خود با انسان‌هایی که متعلق به این زمانه‌اند فکر کرد و به «وجود» در جلوه‌ای که در این زمانه در جان آدمیان جلوه کرده است، نظر نمود؟ آیا انسان متفکر همان انسانی نیست که متوجه حضور خاص وجود در این زمانه است و در هر منظری به نحوه‌ای از جلوه وجود که در تاریخ و در انسان ظاهر شده، نظر دارد؟ در این جا می‌توان به این نکته نظر نمود که بدون رجوع به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده از یک طرف، و بدون شناخت زمان تجدد از طرف

دیگر، نمی‌توان فکر کرد و معنای درستی از انسان مدّ نظر داشت. زیرا کار بزرگ تفکر آن است که بتواند نسبت آدمیان را با جهان‌شان روشن سازد.

نسبت تفکر و زمان

128- وقتی جهان انسانی گشوده شود، ظرفیت درک تاریخی که انسان در آن به سر می‌برد برایش فراهم می‌گردد و نوعی خودآگاهی نسبت به خود در تاریخی که به سر می‌برد برایش پیش می‌آید که همان خرد تاریخی است و دمسازشدن با جهان انسان‌ها در بستر فرهنگ خودی. این جا است که می‌توان از انسان به صورتی که در تاریخ ظاهر می‌شود گزارش داد، به همان معنای شناخت انسان مطابق زمانی که در آن حاضر می‌باشد، از آن جهت که انسان در عالم خاص خود با نسبت‌هایی که با مبدأ و دیگران و اشیا و موجودات دارد، فکر می‌کند. زیرا همان‌طور که گفته شده تفکر، با مباحث و مسائل فلسفه فرق دارد، تفکر مرتبط با زمان و مقتضیات زمان است، تفکر و زمان به هم پیوسته‌اند و انسان متفکر انسانی است که متوجه می‌شود چه نسبتی با اکنون و گذشته و آینده خود دارد.

پرسش‌داشتن و در راه بودن

129- آن که در راه تفکر است و نظر به «وجود» دارد، خود را متوجه پایان معینی نمی‌کند. زیرا تفکر به معنای حضور انسان در نسبتی که با وجود در خود می‌یابد، جمع کردن اندیشه‌ها نیست، حاضرشدن در صراطی است که انسان به حکم تشکیکی بودن وجود، همواره در خود شدت پیدا می‌کند. لذا وقتی با نظر به هویت تعلقی انسان نسبت به وجود، در راه تفکر

پیش می‌رویم، گویی به پرسش‌هایمان افزوده می‌شود، به همان معنایی که پرسش‌داشتن یعنی در راه بودن و در میدان‌های وسیع‌تری با خود روبه‌رو شدن، در نسبت به حقیقتی که در افق گشوده شده است، به معنای انتظار؛ گویی وظیفه متفکر در انتظار بودن و رصد کردن حقیقتی است که می‌خواهد رخ دهد.

خویشاوندی ما با «وجود»

130- آری! همان‌طور که چشم اگر به تفاوت‌های رنگ‌ها توجه کند، نور را نمی‌بیند، چشم روح هم وقتی متوجه موجودات جزئی و کلی می‌شود، وجود را در منظر خود نمی‌یابد تا خود را عین ربط به آن احساس کند. در حالی که روح انسان به واسطه نحوه وجود داشتنش با «وجود»، خویشاوند است و می‌تواند نسبتی خاص با موجودات برقرار کند، به وسعت حضور در عالم و آدم. این همان انسانیتِ فراموش شده است با سیطره خودبنیادی بشر مدرن.

گفتن‌هایی قرب‌انگیز

131- وجود قرآن به عنوان کلام خداوند حکایت از آن دارد که انسان پیش از آن که سخن بگوید، باید بگذارد که مجدداً از طرف وجود، مورد خطاب قرار گیرد. با این امید که در این خطاب، مانند اولیای الهی چیزی برای گفتن پیش می‌آید. سخنانی که اگر وحی الهی به معنای خاص آن نیست، ولی فوق سخن بشر است و این یعنی نظر به ظرفیت انسان و درکی که هر کس می‌تواند از خود داشته باشد و خود را با

گفتن‌هایش در آغوش خدا احساس کند، این همان گفتن‌های قرب‌انگیز است.

گسترش دامنه وجود خویش

132- این گونه نیست که ما یک بار برای همیشه به وجود خویش حکم کنیم. گویی ما نیز دائم در حال گسترش دامنه وجود خویش هستیم. نکته مهم، دریافت نسبت وجود و ذات انسان در افق جدیدی است که با حضور در «وجود» به حکم تشکیکی بودن آن، پیش می‌آید تا زندگی تکراری و بدون چشم‌انداز نباشد.

وقتی توجه به «وجود» را بیدار نگه می‌داریم

133- آری! هر بار به آنچه خویشتن می‌نامیم، اگر با نظر به وجود خود رجوع کنیم، در آن خویشتن، حضوری در جهان و در نسبت با دیگر موجودات احساس می‌کنیم، به جای آن که خود را محدود کنیم. آن هم به اعتبار نسبتی که ذات انسان با وجود و گشودگی آن دارد، زیرا ما «وجود» را از راه تفکر مفهومی در نمی‌یابیم بلکه با التفات به وجود خویش با خویش می‌یابیم، وقتی توجه خود را نسبت به «وجود» بیدار نگه داریم.

معنای امید در دل انتظار

134- در وجود خویش حاضر بودن با نظر به «اصالت وجود»، یعنی با وجود خود نسبتی دائمی داشتن و دارای نسبتی دائمی با خود بودن، آن هم

بدون آن که به طور کامل بخواهیم خود را در پیش خود داشته باشیم. با تفکر و کوشش برای شناخت خود به تدریج آن خویشتن اولیه گم می‌شود، زیرا درک وجودی از خود با جدا شدن از عالمی که ابتدا در آن هستیم آغاز می‌شود و این به معنای واقع شدن در مسیر است، بدون آن که از پیش تعیین کنیم که در مسیر چه رخ می‌دهد و این مسیر به کجا می‌انجامد؛ به همان معنای انتظار که در عین امیدواری نسبت به آینده، تنها امیدوار به امری هستیم که در پیش است.

وظیفه متفکر

135- اصالت وجود متذکر این امر است که اگر انسان بر اساس نسبتش با وجود در نزد خود حاضر شود، معنای تفکر در خود برایش پیش می‌آید و به تعبیر هایدگر در روشنی گاه وجود واقع می‌شود. از این جهت می‌توان گفت مسئله ما در معرفت نفس بر سر رخ نمودن و چهره گشودن وجود است که اساس تفکر به حساب می‌آید. ذات انسان از یک طرف نسبتی با «وجود» دارد و از طرف دیگر «وجود» با تجلیات خود، خود را در ذات انسان به ظهور می‌آورد. گویی وظیفه متفکر در انتظار بودن و رصد کردن حقیقتی است که می‌خواهد در جانش رخ دهد.

نزدیکی به «وجود» در عین دوری

136- در رابطه با درک درست انسان از وجود می‌توان گفت «وجود» برای انسان نزدیک‌ترین و در عین حال دورترین است. اگر انسان بتواند به نزدیک‌ترین نسبت، به خود توجه کند به وجود رو کرده است و البته در

این توجه به نزدیک‌ترین، دورتر بودن وجود همچنان در میان است. زیرا «وجود» چیزی نیست که نزدیکی به آن معنا داشته باشد، هر چند که انسان نسبت به وجود در حال تردد و قرب باشد. باید توجه کرد که این قرب وجود را به عنوان خصوصیتی قابل تولید توسط انسان تصور نکنیم و تنها با نظر به نفس خود، از آن جهت که وجود است، به قرب الهی نایل می‌شویم در عین این که همچنان دوریم.

چگونه امر قدسی طلوع می‌کند؟

137- وجود به عنوان حضوری که به آن تذکر داده می‌شود و انسان ذاتاً وجود خود را در آن احساس می‌کند، طوری است که قرب به وجود، به یک معنا به عنوان وطن نیز درک می‌شود، به خصوص اگر به حضور تاریخی خود نظر داشته باشیم. بر اساس تفکر تاریخی اگر انسان بخواهد به ساحت قدس بیندیشد می‌تواند متذکر این امر باشد که چگونه خداوند در رخدادهای تاریخی به او نزدیک می‌شود. لذا تکلیف کنونی ما اندیشیدن به امکان آغازی دیگر از «وجود» است که با رجوعش به انسان رخ می‌نماید و انسان متوجه تاریخ، این رخ نمودن را درمی‌یابد که چگونه امر قدسی طلوع می‌کند مانند آنچه در شهادت آیت الله رئیسی پیش آمد و ما به خود آمدیم که چه آینده‌ای در پیش داریم.

نتایج اندیشیدن به حقیقت انسان

138- مسئله ما حفظ و مراقبت از گوهر ذاتی انسان است با بیدار نگه داشتن تفکر نسبت به وجود؛ زیرا وارستگی، نسبت تفکر کننده است

به آنچه از وجود گشوده می‌شود. از این جهت اندیشیدن به حقیقت انسان به عنوان مَطَّلَع هر تحول، شأن خاصی پیدا می‌کند و برای ایجاد گفتگو در این مورد باید مراتب و ساحات عمیق‌تر وجود و انسان را جستجو کرد. مبنای لازم برای قول به چنین وضعی، اعتقاد به وجود انسان است که همه ظواهرات متفاوت استعدادها و بروزات توانایی‌های او در طول تاریخ بدان باز می‌گردد که همان حقیقت انسان است و هنوز در حال ظهور می‌باشد. این است نتایج اندیشیدن به حقیقت انسان و نظر به نهایی‌ترین ظهور.

انسان کامل، افق انسانی انسان

139- با پذیرش عبارت: «الوجود هو الحق» پایه اول و اساس هر گونه گفتگو در بستر «وجود» و با نظر به انسان که عین ربط به وجود است، نهاده می‌شود. زیرا انسان وقتی به حقیقت می‌رسد که به افقی نایل آید که افق انسان کامل است، انسانی که با تمام وجود نظر به حق دارد یعنی نسبت او تماماً نسبتی است که بین شخصیت او و «وجود» برقرار است. در این حالت حتی «موجود» در روشنایی وجود قرار می‌گیرد، امری که اساس و مقوم آن روشنایی خود انسان است به وسعت انسان کامل. زیرا انسان موجودی است با عرضی عریض و وسعتی بی‌نظیر و غیر قابل تعریف، با امکاناتی بی‌کران و نامتناهی که در هیچ تعینی نمی‌گنجد. همه تقسیم‌بندی‌ها و تعینات در عالم از قِبَل اوست. زمان و دوره با اوست که آغاز می‌شود و همه معانی از او صادر می‌گردد؛ وقتی انسان متوجه افقی باشد که همان انسان کامل است؛ انسانی که در عین «حیّ» و حاضر بودن، غایب است.

زبانی که شایسته خلیفه خدا است

140- نظر به حقیقت انسان، نظر به نسبت انسان است با «وجود» و این که انسان در ذات خود به سوی وجود گشوده است و قرب به وجود و فهم و پیدایی و پنهانی وجود و نسبت اساسی ذات خویش با وجود، اصلی ترین حالاتی است که می تواند نصیب انسان شود و او مجلی و مظهر و جایگاه رخ دادن وجود باشد و حتی سخنگوی وجود گردد، به زبانی که شایسته خلیفه خداوند است.

زبان انسان، آینه ظهور حقیقت

141- وقتی روشن شد که تفکر اصیل در نتیجه نسبت انسان با وجود به ظهور می رسد، و نسبت انسان با «وجود» امری است ذاتی، در واقع این تفکر است که انسان را فرا می خواند و انسان می تواند این دعوت را اجابت کند و با زبان، حجاب از حقیقت خویش برگیرد و در نتیجه آنچه در نسبت بین انسان و وجود تحقق می یابد، در زبان او ظاهر گردد و زبان، خانه وجود شود و در آن صورت که خطاب وجود به انسان است، آن انسان همچون مولای مان علی «علیه السلام» می تواند در کلام خود، آینه ظهور حقیقت شود، بدون آن که لازم باشد آن شخص پیامبر بوده و سخن او محدود به وحی الهی باشد که در جای خود بسی مهم است.

تفکری که از هفتاد سال عبادت برتر است

142- احساس قرب و نزدیکی که در ذات خود می یابیم، تنها احساس فردی و روانشناسانه نیست بلکه ریشه ای عمیق در ذات و حقیقت انسان

نسبت به وجود دارد و با هر چه بیشتر فاصله گرفتن از کثرات، تقرب که همان تقرب به وجود است پیش می‌آید و انسان صیوررتی را در خود احساس می‌کند به سوی بیکرانگی که نامی نمی‌توان بر آن گذارد. آیا این همان تفکری نیست که از هفتاد سال عبادت برتر است؟ تفکری که در نسبت انسان با تجلیات وجود پیش می‌آید، به اعتبار حضور در تاریخ؛ تاریخی که به تعبیر هایدگر «اعصار وجود» است.

راه اشاره به انسان کامل

143- شاید بتوان گفت تا هنگامی که پرسش از وجود صورت نگرفته و با آن پرسش، انسان راه موطن خویش را نیافته است، نمی‌توان از امر قدسی به معنای حضوری آن سخن گفت. زیرا تا انسان به سوی وجود گشوده نشود، راهی به سوی حق و حقیقت برایش گشوده نمی‌شود و این راه از ذات انسان، به عنوان وجودی که عین ربط به وجود است، می‌گذرد و این یعنی نسبت انسان با حق. فراموشی نسبتی که عین فقر انسان است به حق، موجب فراموشی انسان از خویشتن خویش می‌شود. این جا است که باید پرسید در عصر غفلت از حقیقت وجود، دعوت به حقیقت انسان چگونه می‌تواند صورت گیرد؟ و تنها اگر بانگی باشد اشاره کننده به سرچشمه حقیقت آدمی، آن بانگ می‌تواند نویدی باشد برای توجه به حقیقت انسان یعنی مقام انسان کامل، و از این جهت برای نظر به انسان کامل باید به حضوری دعوت کرد که انسان را متوجه وجود خود می‌کند، حضوری که نمی‌توان آن را به کسی آموخت، بلکه می‌توان در وجود انسان به آن اشاره کرد.

انتظار، اصیلترین معنا در انسان

144- حقیقت انسان همواره در تاریخ و در عصر ظهور انبیاء و اولیای الهی ظهور کرده است و این ظهور هر بار به نحوی و در نسبتی خاص با حق بوده است. درک نحوه نسبت وجود با حقیقت انسان در اعصار مختلف، اصلی ترین معرفت هر انسان نسبت به خود است تا از نهایی ترین حضور و ظهور غافل نباشد. حق دائماً در حال تجلی و ظهور و اعطا است ولی این بخشش و تجلی ذیل انسان کامل به عنوان واسطه فیض الهی یعنی آینه نظر خداوند به خود، صورت می گیرد و هر کس در نسبتی که با انسانیت خود دارد از آن فیض بهره مند است، آن هم با تجلیاتی نو به نو که برای هر کس اشاره به آینده او دارد و البته درک جلوه های حقیقت در مظاهر مختلف و رو به آینده داشتن، همان انتظار است. انتظار، حالت اصیل ترین معنایی است که هر کس می تواند از خود داشته باشد و به حکم «انتظار»، چنین انسانی همواره در راه است، به همان معنای گشودگی بر روی وجود و عین الربط بودن انسان که ویژگی ذات انسان است در نظر به مطلع الفجری که در پیش است.

دیگر واپسگرایی ممکن نیست

145- در گوش محافظه کاران بگویند، حرکت های واپس گرایی به هر معنایی و به هر پایه ای که باشد، شدنی نیست ولی روشنفکران غرب زده و متحجرین آن را باور نکرده اند و می خواهند انسان ها را به همان صورت های پیشینی باز گردانند و پیچ را باز گونه بچرخانند. غافل از آن که تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده حکایت از آن دارد که باید به

پیش رفت و به آینده‌ای امیدوار بود که انسان متوجه معنای نهایی خود می‌شود، آن هم در معنایی که مکتب متعالیه صدرالمতألّهین به میان آورده و رهبر معظم انقلاب به خوبی متوجه آن می‌باشند. آن جایی که می‌فرمایند:

«به گمان ما فلسفه اسلامی، به ویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت و در آن پا برجا خواهد گشت. ما ایرانیان بیش از همه به این فلسفه الهی و امدار و بیش از همه در برابر آن مکلفیم.» (1378/3/1)

مردم، حضرت امام و قرائت صدرایی

146- آن گاه که نگرانی مردمان انبان شود، این انسان‌های بزرگ‌اند که با عمل خود نشان می‌دهند چگونه باید زندگی را از طوفان‌ها رهایی بخشید. مردانی که هنگامه ظهورشان، ناگهانی و غیر قابل پیش‌بینی است. آن‌ها برآمده سال‌های ظهور حکمت و فرهنگ‌اند. آیا ما حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را این چنین نیافتیم؟ زیرا وقتی معنای زندگی که درک دیگر انسان‌ها است، گم شود، غمگینانه‌ترین اندیشه‌ها در ما ظهور می‌کند تا معلوم شود به راه دیگری باید قدم گذاشت و به فرجام دیگری باید امید داشت یعنی همان حضوری که در بستر این تاریخ پیش آمد و معلوم شد ما تا چه اندازه به دانشجویان دانشگاه‌های جهان غرب در دفاع از مردم غزه نزدیک هستیم. این به جهت آن است که آرام آرام معنای زندگی، در حال درک است. زیرا حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بدون آن که از واژه‌های «حکمت صدرایی» و از «اصالت وجود» سخنی بگویند، جان مردم را

متوجه «وجود» و «اصالت وجود» کردند. این است که مردم در نسبت خود با خدا به قرائت صدرایی حاضرند.

مانند یک پروانه و ادامه خود در شعله شمع

147- هزینه کردن زندگی در مقابل ظلم، برآمده از روح‌های بزرگی است که در مکتب انبیاء الهی پرورش یافته‌اند. آنان را نیروهای نورانی و معنوی از هر گونه محافظه کاری باز می‌دارد. از خود گذشتگی‌ها زیر سایه باوری متعالی، یک فرصت است که خداوند برای یک ملت پیش می‌آورد. مانند یک رود که با خروش خود کرانه‌های خود را در می‌نوردد و مانند پروانه که ادامه خود را در دل شعله شمع جستجو می‌کند تا شعله شمع برافروخته تر گردد، هرچند از او چیزی باقی نماند. این حکایت از آن دارد که زندگی‌های بی‌اندازه یله، از فضیلت‌هایی که مردم شهر پاس می‌دارند، فاصله دارد و عملاً تنهایی آن انسان‌ها را به همراه می‌آورد که با نوعی سرخوردگی همراه است، مانند انسانی که گرفتار کم خونی است. انسانی که از زندگی طبیعی و معنوی و از شور دریا و صحرا با فروافتادن در فضای مجازی فاصله بگیرد، ناخودآگاه برای جبران آن جدایی‌ها، گرفتار نوعی پرخاشگری و خودخواهی می‌شود، به گمان آن که می‌خواهد خود را نیرومندتر از بقیه نشان دهد. غافل از آن که شهدا راه را که ایثار و دوستی است ذیل عبور از استکبار مقابل ما گشوده‌اند و این راه به عنوان آغازی در دل فرهنگ استکبار به حکم ادامه هر آغاز توحیدی، ادامه می‌یابد.

دروغگوترین انسان‌ها

148- آیا نمی‌شناسیم کسانی را که به دلیل اندیشه‌های بلندی که دارند، عوام سرگردان آنان را نمی‌ستایند؟ آیا می‌توان گفت درخشش اندیشه آنان چشم‌های مردمان سطحی‌نگر را می‌زند؟ زیرا خود را در مقابل آن اندیشه‌ها خوار و حقیر احساس می‌کنند. این جا چه کسی را باید مقصر دانست؟ وقتی کسانی از محدوده سیطره کمیّت و اسارت در حسّ ظاهری قدمی فراتر نگذاشته‌اند، چگونه معنای «ایمان» و «امید» را که در دل حضور تاریخی ما به سراغمان می‌آید، درک کنند و «شدن» را که رو به سوی افقی دارد که در مسیر حیات توحیدی مدّ نظر می‌آید تجربه نمایند؟ راستی اگر تاریخی از جنس توحید نباشد، آیا دورنمایی و افقی ظهور می‌کند تا انسان در مسیر «شدن» خود قرار گیرد و از نیهیلیسم و نیست‌انگاری عبور کند و به اندیشه‌های بلند ریشخند نزند؟

تا زمانی که ظاهر گرایان و متحجّرین و غرب‌زدگان در جایگاه ارزیابی انسان‌ها قرار دارند، انسان‌های ارزشمند در بوته فراموشی گذاشته می‌شوند. آیا دروغگوترین انسان‌ها همان ظاهر گرایان و متحجّرین و غرب‌زدگان نیستند؟

اشاره‌های سکوت متفکران

149- آن‌گاه که متفکران خاموشی می‌گزینند، حکایت از آن دارد که گوش‌ها و گفتگوهای بالاتر از آنچه در عرف ردّ و بدل می‌شود باید در میان باشد، زیرا آن متفکران با سکوت خود به آنچه لازم است، اشاره می‌کنند و از این طریق بذر دلواپسی‌های خود را در زمین آن تاریخ

می‌نشانند، به امید ظهور زمین و زمینه‌ای که شنیدن و دل‌سپردن به اندیشمندان در آن آغاز شود. کجا است گوش‌هایی که صدای سکوت آن‌ها را بشنود؟

آیا نظر به آینده‌ای که با انقلاب اسلامی در پیش است، حکایت حضوری بزرگ از کنش نسل‌های گذشته نیست که برای توجه به آن، ذوق و سلیقه‌های فراوانی هزینه شده است؟ چه بسا برای پیدایش آن از بسیاری چیزها دل‌کنده‌اند. از این جهت انقلاب اسلامی را باید بسیار ستود و توجه کردن به حضوری را که در این تاریخ پیش آمده است باید نسبت به هر فایده‌ای با اهمیت‌تر و ارزشمندتر دانست و برای حضوری این‌چنین نیکو، بهای گرانی باید پرداخت. به‌خصوص اگر آغازی را به همراه دارد که لازم است برای ادامه آن آغاز، گوش‌ها توان شنیدن سکوت متفکران را پیدا کنند و دانایی‌ها محدود به آنچه آموخته‌ایم نباشد تا از «شدن» در بستر تاریخ توحیدی باز بمانیم.

آری گفتن به زندگی

150- اگر در مرحله‌ای از تاریخ، تمدنی درست آغاز شود - نه بر بنیاد آنچه ظاهرگرایان دینی بر آن تأکید دارند - تمدنی بر پایه زندگی و نیازهای عادی و انسانی، مسلماً دیگران به دنبال آن می‌آیند، وقتی احساس کنند در آن حضور، به بهانه دینداری، زندگی را خوار نمی‌کنند، بلکه محمدگونه به زندگی آری می‌گویند. راستی حضرت محمد «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به عنوان نماد جدایی حق از باطل، یعنی به عنوان «بینه»، چشم به کجا دوخته بودند؟ قرآن در وصف آن

حضرت می‌فرماید: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً، فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ» (بینه / آیات 2 و 3) مراد رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌واله» چه بود که با مردمان موضوع عبودیت و اقامه صلوات و ایتاء زکات را در میان گذارد، آن جایی که قرآن می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (بینه 5) آیا این بهترین به خود آمدن نیست که هر کس باید به آن اندیشه کند تا زندگی معنا شود؟

برای شکست دادن جهان سکولاریسم که زندگی را به زندان تبدیل می‌کند و ارزش انسان را فرو می‌کاهد، باید خود را به کرانه‌های بسته محدود نکرد و بدون گسستن از زندگی، ترسو و بُزدل نبود و مسئولیت حضور در تاریخی دیگر را پذیرفت و حتی اموری را در این رابطه بر عهده گرفت تا مرز بین دروغ و راستی معلوم شود. این است معنای زندگی حقیقی که به کمک اقامه صلوات یعنی احساس عبودیت نسبت به بی‌نهایت خوبی‌ها، به سراغ انسان می‌آید و انسان به زندگی آری می‌گوید.

برکات ارتباط با خویشان

151- تفکر، همان زیستنِ اختیاری و جدیت نسبت به خویش و پاکیزگی در ارتباط با خویشان است، آزاد از محدود شدن در انبوه کثرات و غفلت از وحدتی که با نظر به «وجود» پیش می‌آید. آن پاکیزگی در ارتباط با خویشان، انسان را در آنچه هست، حاضر می‌کند، پس با توجه به این امر افراد را با آنچه که نیستند پریشان مسازید. در آن صورت دائماً در جستجوی چیزی خواهند بود که نیستند و احساس می‌کنند دائماً باید

شاگرد باشند، در حالی که آن کس که همواره شاگرد باقی می ماند، زحمات آموزگارش را به خوبی جبران نمی کند و از اشاراتی که با ارتباط با خویشتن برایش پیش می آید محروم است.

آنهایی که همواره مرگ خود را تجربه می کنند

152- اگر به حکم آیه «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» روزگار را خداوند میان مردمان می گرداند، پس مراقب باشید مجسمه ای که در حال سرنگونی است، به امید آن که همواره پایدار است، باعث مرگتان نشود، به گمان آن که استکبار به جهت قدرت و ثروت همواره پایدار است. در ادامه آیه می فرماید: «وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» این گردش روزگار بین مردم در راستای آشکارشدن ایمان اهل ایمان است. «وَلْيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ» (آل عمران / 140) برای اینکه آلودگی کفر را خداوند ذره ذره از قلب مؤمنین پاک کند و جریان کفر را نابود سازد. چه اندازه آنانی که متوجه این قاعده نیستند در زندگی خود سرگردانند و هر زمان با سرنگونی مجسمه ای از مجسمه های کفر، مرگ خود را تجربه می کنند.

وقتی ایمان گم می شود

153- وقتی انسان معنای خود را گم کرد و از سنت های اصیل و پایدار بیگانه شد، کم ترین خویشاوندی را با پدر و مادر خود پیدا می کند زیرا گمان می کند خویشاوندی با پدر و مادر، نشانه عوام بودن است. این جا

است که عمیق ترین تنهایی ها به سراغش می آید، زیرا از سینه سراسر تجربه والدین و پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها فاصله می گیرد و ایمان را که غیر قابل تعریف است و تنها می توان از انسانیت انسان ها احساس کرد، گم می کند. جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی از آن جهت مهم است که بنا دارد در مقابل تمدنی که شعار آن تجدد و بیگانه شدن انسان با اندیشه های کهن پایدار است، انسان را به حقایقی نزدیک کند که از کوه ها پایدارترند.

مواجهه با حماقتها

154- اگر متوجه شویم نوع تلافی کردن درست، این است که در قبال حصه ای از حماقت، هر چه سریعتر حصه ای از فراست را به ظهور آوریم، نوع برخورد ما با هر آنچه نوعی حماقت به حساب می آید، برخوردی وقار آمیز می شود تا انسان ها انسانیت فراموش شده خود را به یاد آورند و زندگی برایشان معنا پیدا کند. معنایی که انسان با حضور آخرالزمانی اش در نزد خود، خود را جدا از وجود دیگر انسان ها و حتی دیگر موجودات احساس نکند به همان معنایی که خداوند به عنوان اساس و رکن همه معناها، با هر چیزی هست، بدون آن که او عین آن چیز باشد.

تنهایی های ارزشمند

155- حضور در قلمرو «وجود» به یک معنا همراه است با نوعی تنهایی که در عین بازگشت به خویشتن، مانند تنفس در هوای سبک و آزاد و فرح بخش است و البته این غیر از تنهایی هایی است که بشر مدرن

گرفتار آن است که نه با خود آشنا است و نه در یگانگی با هستی به سر می‌برد. به گفته آیت الله حسن زاده:

بود مرد تمامی آن که از تن‌ها نشد تنها به تنهایی بود تن‌ها و با تن‌ها بود تنها

ملاحظه می‌کنید که انسان وقتی در میدان «وجود» حاضر باشد چه اندازه وسیع و چه اندازه غنی است که به گفته جناب مولوی قصه او طوری می‌شود که خواهد گفت:

بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود

دیده عقل مست تو، چرخه چرخ پست تو گوش طرب به دست تو بی تو به سر نمی‌شود

جان ز تو جوش می‌کند دل ز تو نوش می‌کند عقل خروش می‌کند بی تو به سر نمی‌شود

گاه سوی وفا روی گاه سوی جفا روی آن منی کجا روی بی تو به سر نمی‌شود

گر تو نباشی یار من گشت خراب کار من مونس و غمگسار من بی تو به سر نمی‌شود

بی تو نه زندگی خوشم بی تو نه مردگی خوشم سر ز غم تو چون کشم بی تو به سر نمی‌شود

هدف از آموختن چه باید باشد؟

156- به ما گفته‌اند آن که دائم کتاب‌ها را می‌گردد، سرانجام توانایی

اندیشیدن مستقلانه خود را از دست می‌دهد. زیرا بنا بر آن است که ما در

هر متنی روح تاریخی آن متن را درک کنیم تا آن متن در امروز و اکنون

ما حاضر شود و بتوانیم با آموخته‌های خود در تاریخی که در آن

حاضریم، خود را درک کنیم. ممکن است ما اطلاعات زیادی داشته باشیم

ولی اهل تفکر نباشیم، در آن صورت با آموخته‌های خود در زمان و عصر

خود حاضر نمی‌شویم تا انقلاب اسلامی را که تاریخ امروزین ما می‌باشد

درک کنیم و در دل حضور در این تاریخ خود را به درستی احساس کنیم.

و این یعنی انسان و باز انسان!

157- اگر واقعاً می‌خواهیم ما را غیر از آن کسی که هستیم ننگرند، باید خودمان هم خود را آنچه نیستیم، ننگریم. در این رابطه باید نسبت خود را با «وجود» از یک طرف و با تاریخی که در آن هستیم از طرف دیگر روشن کنیم تا معلوم‌مان شود اگر در راه هستیم، در کدام مرحله از شدن قرار داریم و نرفته‌های ما نسبت به حضوری که باید در نزد خود داشته باشیم چه اندازه است؟ حضوری در اکنون بیکرانه جاودانه خویش و این یعنی «انسان و باز انسان».

تا حضور ما توهمی نباشد

158- آیا به این نکته فکر کرده‌ایم که وقتی ارزشمندترین امیدها و اهداف انسان کنونی را در نظر می‌گیریم متوجه می‌شویم چه اندازه راه‌های نرفته‌ای در پیش داریم؟ و چرا باید با جدیت بیشتری نسبت به آینده‌ای که در بستر توحیدی انقلاب اسلامی پیش می‌آید، اندیشه کرد تا معنای حضور امروزمین ما نسبت به عالم و آدم، توهمی نباشد. این امر با وسعت دادن خود و با درک وسعتی که در خود داریم ممکن است و با گشودگی وجود خود نسبت به عالم و آدم.

پیمودن راه حق، کار دل است

159- این تذکر به جایی است که فرموده‌اند؛ «پیمودن راه حق کار دل است نه کار عقل» و راهنمای ما همیشه باید بصیرت و شعوری باشد که جان ما مد نظر دارد، نه سری که بالای شانه‌های مان است. لازمه چنین

حضوری آن است که از کسانی باشیم که به نفس خود آگاهند، نه از کسانی که نفس خود را نادیده می‌گیرند و تنها با عقل محاسبه‌گر خود زندگی را معنا می‌کنند. این افراد، دیگر مردمان را عوام می‌دانند و هرگز جایگاه متعالی مادران شهدا را نخواهند فهمید، همان‌طور که تشیع‌کنندگان شهید رئیسی را عوام می‌دانند، امری که شهید رئیسی از آن مبراً بود و با روح خود، تاریخ و مردم را درک می‌کرد و ما متأسفانه در نظام سیاسی خود هنوز گرفتار چنین افرادی هستیم.

حضرت علی «علیه السلام»، آینه نظر به حقیقت

160- آری! در این زندگانی اگر تک و تنها در گوشه انزوا بمانیم و فقط پژواک صدای خود را بشنویم، نمی‌توانیم حقیقت را کشف کنیم، زیرا تنها حقیقت در آینه جمال انسان‌هایی به ظهور می‌آید که در عین قدسی بودن، جهانی هستند و به همه انسان‌ها فکر می‌کنند. مانند حضرت علی «علیه السلام» و حضوری که آن حضرت در جهان داشتند و هر کس را که به دنبال حقیقت بود با شخصیت خود جواب می‌دادند تا آن جایی که مولوی در گزارش خود در آینه شخصیت آن حضرت می‌گوید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست

معجزه صبر

161- صبر کردن به معنای ماندن نیست، به معنای آینده نگر بودن است. صبر یعنی اگر به تیغ می‌نگری، گل را پیش چشم خود مجسم کن و این یعنی به شب نگریستن ولی روز را مدّ نظر داشتن. عاشقانِ خدا صبر را همچون شهدی شیرین به کام می‌کشند زیرا می‌دانند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» خداوند در کنار صابران می‌باشد یعنی آنانی که در راه قدم گذاشته‌اند، و آن‌ها می‌دانند کمی طول می‌کشد تا هلال ماه به بدر کامل بدل شود. این است معنای پایداری در امید و ایمانی که رهبر معظم انقلاب از آن سخن می‌گویند تا هم اکنون ما زنده باشد.

خداوند به حکم ربوبیت‌اش، هر لحظه در حال کامل کردن ما می‌باشد، چه از درون و چه از بیرون. هر کدام از ما اثر هنریِ ناتمامی هستیم که با هر حادثه‌ای که تجربه می‌کنیم و هر مخاطره‌ای که پشت سر می‌گذاریم، خداوند آن‌ها را برای رفع نواقص ما طرح ریزی کرده، زیرا اثری که انسان نام دارد در پی کمال است و پروردگار او، این تقاضا را بی‌جواب نمی‌گذارد. پس چرا ما متوجه حضوری که در این تاریخ برای ما رقم خورده تا در این آخرین دوران بلندترین قدم‌ها را برداریم، نباشیم؟ آیا از معجزه ربوبیت خداوند و صبوری که باید پیشه کنیم غافلیم؟

راز تفاوتها

162- به هر کدام از ما صفاتی جداگانه عطا شده است. اگر خدا می‌خواست همه عیناً مثل هم باشند، بدون شك همه را مثل هم می‌آفرید، بنابراین آیا محترم‌نشمردن تفاوت‌ها و تحمیل سلیقه خود به دیگران،

بی‌احترامی به نظام مقدس خداوند نیست؟ امری که اگر از آن غفلت کنیم ناخودآگاه به نوعی خودخواهی و تنهایی گرفتار می‌شویم و از وسعت انسانی خود که ظرفیت پذیرش همه انسان‌ها را دارد محروم می‌گردیم. در این رابطه آری! اندیشیدن به پایان راه، کار بیهوده‌ای است. وظیفه ما فقط اندیشیدن به نخستین گامی است که باید در آن راه درست برداریم. ادامه راه به مرور پیش خواهد آمد. مهم درست یافتن راه است بدون آن که به خود سخت‌گیری کنیم. باید بگذاریم آنچه باید پیش آید خود به خود پیش آید، به همان معنایی که جناب عطار فرمود:

تو پای به راه در نه و هیچ مپرس خود، راه بگویدت که چون باید کرد
و ما این راه را در بستر حضور در تاریخ انقلاب اسلامی تجربه کردیم،
برعکس غرب‌زدگان که همواره در بیراهه‌ها و در دوگانگی‌ها نسبت به
دیگران سرگردانند.

قلب‌های مخملی

163- برای نزدیک شدن به حق باید قلبی مثل مخمل داشت و در این مسیر، هر انسانی به شکلی نرم شدن را فرا می‌گیرد. بعضی‌ها حادثه‌ای را که غیره منتظره پیش می‌آید با صبر و شکیبایی پشت سر می‌گذرانند و به صفای لازم می‌رسند و بعضی‌ها مرضی کشنده را تحمل می‌کنند، بدون هرگونه ناسپاسی، و بعضی‌ها درد فراق می‌کشند و چون شمع از درون می‌سوزند ولی ندایی از آنان شنیده نمی‌شود و بعضی‌ها گرفتار از دست دادن مال می‌شوند ولی احساس خواری نمی‌کنند. همگی به نحوی بلاهایی را پشت سر گذارده‌اند، بلاهایی که فرصتی فراهم می‌آورند برای

نرم کردن سختی‌های قلب. آن‌هایی که متوجه حکمت این بلا یا می‌شوند از قلبی نرم برخوردار می‌گردند زیرا: «در بلا هم می‌چشند الطاف او» و البته بستگی به موضع‌گیری ما دارد و فهمی که از خود داریم که آیا در این حوادث به دنبال آن قلب مخملین هستیم؟ تا به جایی برسیم که:

غرق حق خواهد که باشد غرق تر همچو موج بحر جان زیر و زیر
زیر دریا خوش تر آید یا زیر تیر او دل کش تر آید یا سپر

معنای احسن‌بودن نظام عالم

164- اهل توحید هرگز از حيله‌ها و دسيسه‌ها نمی‌ترسند زیرا می‌دانند اگر کسانی دامی برای‌شان بگسترانند خداوند به نحوی مدافع آنان است. چرا که می‌دانند این نظامی که خداوند خلق کرده، نظام احسنی است که بر عدل و جزا استوار است. نه یک ذره خیر، بی‌جزا می‌ماند، نه یک ذره شر بی‌جواب. تا او نخواهد برگي از درخت نمی‌افتد. فقط باید همچون مولای‌مان امام حسین «علیه‌السلام» به این قاعده ایمان بیاوریم، تا آن‌جایی که آن حضرت در قتلگاه بعد از آن همه مصیبت این‌طور با خدای خود نیايش می‌کنند: «صَبْرًا عَلٰی قَضَائِكَ يَا رَبُّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» ای پروردگار! که جز تو خدائی نیست در مقابل قضایت شکیبایم، ای فریادرس دادخواهان که جز تو مرا پروردگاری و معبودی نیست، بر حکم و تقدیرت صابر و شکیبایم. و حضرت زینب «سلام‌الله‌علیها» با جمله «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» خبر از آن می‌دهد که آن بزرگان پیروز میدان بوده‌اند.

وقتی نیایش افق را روشن می‌کند

165- نیایش شهید حسن باقری را با شما در میان می‌گذارم تا ملاحظه شود ما در مسیر حضور تاریخی خود در دل انقلاب اسلامی تا کجاها به خدای واسع رجوع داشته‌ایم و چه نتایجی حاصل شده تا نسبت به حضور آینده خود در دل این تاریخ درست بیندیشیم. در کتاب «ملاقات در فکّه» آمده است:

«قرارگاه کربلا علاوه بر چهار تپ از ارتش، شش تپ از سپاه، شامل محمد رسول الله، ولی عصر، عاشورا، کربلا، فجر و بدر را تحت امر قرارگاه نصر قرار داد. - قرارگاه نصر همان قرارگاهی است که خود شهید حسن باقری مسئولش است- 25 اردیبهشت 61 علی صیاد شیرازی به قرارگاه نصر رفت و از طرف قرارگاه کربلا طرح بستن عقبه دشمن در شلمچه و تکمیل محاصره خرمشهر به آن قرارگاه ابلاغ شد. برخی فرماندهان به دلیل کمبود نیرو نسبت به طرح اعتراض یا تردید داشتند. حسن باقری به فرماندهان امیدواری داد و گفت نگران نباشید خدا کمک مان می‌کند، راهی پیدا می‌کنیم. پس از آن چراغ‌ها را خاموش کردند و در تاریکی روضه امام حسین «علیه السلام» و دعای توسل خواندند. حسن ایستاد و بلند بلند گفت: خدایا مردم و امام منتظرند. چه طور جواب شهدا را بدهیم؟ هر کاری بلد بودیم انجام دادیم. هر چه در چننه مان بود رو کردیم. هر چه راهکار بود بررسی کردیم. از ما دیگر بر نمی‌آید. هیچ کدام ادعایی نداریم. پیروزی دست توست. گفت: خدایا به اراده‌ی تو از فردا شناسایی می‌رویم. تا حالا هم به اراده‌ی تو بوده. شاید در گوشه‌ای از ذهن مان بود که پیروزی مال

ماست، این را هم امشب دور می‌اندازیم. خدایا به آبروی این همه بسیجی که این جا شهید شدند خودت کمک مان کن. گریه و زاری فضای قرارگاه را عوض کرد. از آن راز و نیازهایی بود که خدا دوست دارد بنده‌اش به او التماس کند. عجیب‌ترین جلسه‌ای بود که تا آن روز در عملیات خرمشهر داشتیم. حرف‌های حسن باقری آن شب روی جمع از جمله فرماندهان ارتش تاثیر زیادی گذاشت و همه گریه کردند.»

آیا چنین نیایشی حکایت از آن ندارد که وقتی در دل تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، افقی ظهور می‌کند برای تفصیل دادن به آن و هرچه بیشتر روشن شدن آن افق، باید نیایش را شروع کرد برای عزم و تصمیم بزرگ؟

راهی برای حضور در این تاریخ

166- شهید بزرگوار حاج قاسم سلیمانی به یاران و هم‌زمان خود

می‌گوید:

«رزمنده‌ها! یادگاران جنگ! یکی از شئون عاقبت به‌خیری، نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری این است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سگان انقلاب را به‌دست دارد. در قیامت خواهیم دید مهم‌ترین محور محاسبه، این است.»

جمله فوق‌خبر از آن می‌دهد که اگر به بنیاد خود، به عنوان اصل هستی‌مان گوش فرا دهیم، می‌یابیم آنچه ما را تکان می‌دهد و به سمت و

سویی می‌برد، همان راهی است که باید طی کنیم و همه چیز ما به آن راه بستگی دارد، کافی است آن راه را بیاییم و در آن باقی بمانیم. آیا آن راه در این تاریخ، انقلاب اسلامی و رابطه قلبی و دلی و حقیقی با نایب امام یعنی رهبر معظم انقلاب نیست؟ که به گفته سید شهادی مقاومت، راه نجات ما در دنیا و آخرت است؟ در این مورد بسیار بیش از این باید اندیشه کرد به خصوص به آخرین سخن آن مرد بزرگ که می‌فرماید: «در قیامت خواهیم دید مهم‌ترین محور محاسبه، این است.» راستی را! او از چه منظری چنین سخنی را بر زبان آورده؟ آیا بر اساس آموزه‌های دینی چنین می‌گوید یا در نسبت با حضوری که برای او پیش آمده و تا ابدیت گسترش یافته، از آن حضور خبر می‌دهد؟ ما نیز برای حضور در این تاریخ در مواجهه با کلیت سخن او که این چنین قسم می‌خورد، چه نوع حضوری را باید مدّ نظر آوریم؟

به سوی راهی که گشوده خواهد شد

167- آیا فکر کرده‌اید چگونه مورچه‌ها به سوی لانه خود می‌روند؟ ملاحظه کرده‌اید که چنین نیست که سر خود را زیر بیندازند و مستقیماً به سوی لانه‌شان بروند، کمی به طرف راست می‌روند و کمی به طرف چپ، ظاهراً معلوم نیست چرا این کار را می‌کنند. زیرا اگر محل لانه‌شان را نمی‌دانستند، چرا بالاخره به لانه‌شان می‌رسند و اگر هم جای لانه و راه رسیدن به آن را می‌دانند، پس چرا به طور مستقیم به طرف لانه‌شان نمی‌روند؟ این نکته عجیبی است در این عالم. مورچه‌ها به ما نشان می‌دهند پوسته گندمی که به دهان گرفته‌اند و آن را برای ذخیره زمستان انتخاب

کرده‌اند، همه مطلب نیست که بخواهند مستقیماً آن را به لانه ببرند، گویا قاعده‌ای در این عالم در میان است که خداوند برای رساندن موجودات به مقصد، راه مستقیمی را مقابل آن‌ها قرار نمی‌دهد، باید در طی مسیر اتفاقاتی پیش آید تا معلوم‌مان شود چگونه بعضاً مسیر صحیحی را طی نکرده‌ایم و از آن مسیرها بوی مقصد به مشام نمی‌رسد و باید متوجه مسیر دیگری شد مثل آن که به جای دلار آمریکا به یوروی اروپا دل می‌بندیم ولی تکویناً نظام عالم برخلاف اراده جزئی ما، ما را با بن‌بست دیگری روبه‌رو می‌کند تا بالاخره خداوند ما را در مسیری قرار دهد که تقدیر این ملت بود. گویا خداوند این طور در صحنه حاضر می‌شود تا بالاخره ما را به سوی مأمنی که از آن ما است بفرستد، یعنی به سوی افقی که انقلاب اسلامی پیش روی ما گذاشته است، تا انتخاب‌های اصیل خود را در راستای نظر به رحمت و واسع‌ه‌الهی شکل دهیم. آن افق توأم با اخلاق و دلسوزی نسبت به هم می‌باشد و ما فعلاً هنوز در مسیر خود، بن‌بست‌ها را تجربه می‌کنیم و بحمدالله متوجه هستیم هیچ کدام از این مسیرها که دل‌بستگان به غرب به آن‌ها دل بسته‌اند، بوی مقصد را نمی‌دهند تا در دل حضوری که حضور تاریخی ما می‌باشد، آرام آرام به مدد هدایت الهی راهی که باید طی شود گشوده گردد، چیزی که در دل دولت شهید رئیسی ظاهر شد.

حضور در زمان باقی

168- وقتی نحوه بودن انقلاب، تقدیر ملت ما شد، پس ما را فرا می‌گیرد و آن انقلاب و آن تاریخ، عالم ما می‌شود، عالم برافراشته‌ای که

افق تاریخی ما را معنا می‌کند. هر کس از این عالم بیرون است، مزه انقلاب اسلامی را نمی‌چشد تا مزه زندگی در این دوران را بچشد. آن‌هایی که مانع این حوالت تاریخی‌اند با این تقدیر به نزاع برمی‌خیزند. این نزاع، نزاع با تانک و توپ نیست، نزاعی است که با مقاومت ما بر عهدی که نسبت به انقلاب اسلامی داریم شکل می‌گیرد و موجب می‌شود تا انقلاب به بلوغ خود برسد، ولی در هر حال مانع ساده‌ای نیست. کافی است ما با صبر و شکیبایی، خود را ادامه دهیم و بر آن عهد پایدار بمانیم.

حضرت محمد «صلی‌الله‌علیه‌وآله» هیچ‌وقت در هیچ جنگی، آن نبرد را شروع نکردند. آن‌وقت هم که مکه را فتح کردند، به همان‌هایی که چند جنگ را بر مسلمانان تحمیل کردند، امان دادند و همه را عفو نمودند. در رابطه با دفاع مقدس هشت‌ساله این صدام حسین بود که به ما حمله کرد، و گرنه ما با مقاومت بر تقدیر تاریخی خود راه خود را می‌رفتیم. از موانع انقلاب نیز باید با پایداری بر عهدی که نسبت به انقلاب داریم، عبور کنیم تا معنای حضور ذیل اراده الهی را تجربه نماییم و گمان نکنیم این ما هستیم که در عبور از موانع تاریخی منشأ اثر هستیم. در آن صورت احساس حضور در آینده توحیدی را از دست می‌دهیم. احساس حضور تاریخی، کاری می‌کند که ما نه متوقف در گذشته باشیم و نه آرزومند آینده‌ای که توهمات دنیایی برای انسان‌ها می‌سازد. انسان در این حضور تاریخی در «زمان باقی» مستقر می‌شود. بر عکس «زمان فانی» که همواره در حال گذر است و کسی که در زمان فانی زندگی می‌کند در ناکجاآباد زندگی می‌کند. برعکس زندگی در زمان باقی که به خودی خود یک

تاریخ است. همان‌طور که اگر با امام حسین «علیه‌السلام» وارد جبهه مقابله با کفر و استکبار شدیم، همان حضرت به حکم حضور در زمان باقی در پیش ما است. آینده ما ادامه حضور آن حضرت است، بدون آن که مفهوم گذشته و حال و آینده در میان باشد.

حضور در اکنون اصیل

169- آینده اصیل به این معنا است که می‌توان با حضور در آن آینده، حتی قوم بنی‌قریظه را هم که داخل در مدینه در آن قلعه‌های محکم مستقر هستند، شکست داد، از آن جهت که به مسلمانان بر خلاف عهدی که بسته بودند خیانت کردند. ولی چون مسلمانان اصیل‌ترین آینده را آینده توحیدی دیدند به بهترین شکل خطر جنگ احزاب را در عین خیانت بنی‌قریظه از سر گذراندند. ما نیز امروز با «اکنونی اصیل» رو به سوی آینده خود داریم و وقتی انسان در «اکنون اصیل» خود قرار بگیرد، آینده او نیز اصیل خواهد بود و انقلاب اسلامی با چنین هویتی به اهدافی که پیش رو دارد دست می‌یابد. انقلاب اسلامی نحوه‌ای از زندگی در این دوران برای انسان جدید است و به مدد الهی باید آن نوع زندگی به عالم نشان داده شود و از این جهت باید در ارائه زبان و فهم انسان در این دوران دقت کرد.

برای تولد اراده‌های بزرگ

170- اگر نیروی تخیل همواره توان آن را دارد که اوج بگیرد و باز اوج بگیرد، این یعنی انسان در نزد خود و در ابدیتی که با خود دارد در

هیچ منزلی متوقف نمی‌شود و گرنه در آن صورت، ساحتِ زندگی به مرگ مبدل می‌شود، در حالی که انسان، «حیِّ بنِ یَقْضَانَ» است یعنی زنده‌ای است فرزندِ بیداری. با توجه به این امر که انسان همواره در حیات خود رو به سوی بی‌نهایت خود دارد، تنها باید مواظب بود خیال ما به بیراهه نرود که همان انصراف از حضور توحیدی است. زیرا در آن صورت گرفتار تاریکی و تنگناهای خود می‌شویم، بدون پیداشدن راهی برای برون‌رفت از آن تاریکی‌ها. آیا ما در زندگیِ دنیایی خود آن تنگناها و تاریکی‌ها را تجربه نکرده‌ایم تا در صدد عبور از آن‌ها باشیم؟ چرا متوجه نباشیم خداوند برای تولد اراده‌های بزرگ‌مان ما را بر سر دو راهی خاصی قرار داده و در وصف آن می‌فرماید: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (اللَّيْلِ / 1 و 2) تا به شب‌های تاریکِ زندگی اصالت ندهیم و گمان کنیم خداوند در مواقع سختی و در تنهایی‌های خاص با ما وداع کرده و رهایمان نموده است. در حالی که در آن تنها گذاشتن‌ها، درخششی رضایت‌بخش در پیش است، یعنی: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (ضحی/ 5). این‌جا است که باید در مسیر زندگیِ توحیدی و تاریخِ توحیدی، به آینده‌ای بس متعالی امیدوار بود و اسیر تنهایی و تاریکیِ دوران نشد که همان سوژه‌شدنِ انسان‌ها نزد خود است. در حالی که با آغاز تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، انسان می‌تواند در عین حضور نزد خود، خود را ذیل اراده الهی در این تاریخ احساس کند.

چگونه می‌توان در این تاریخ بهترین حضور را داشت؟

171- وقتی متوجه باشیم در فضایی که انسان عصر جدید برای خود مسئله شده و جایگاه همه چیز به هم خورده است، در چنین فضایی حتی عرفان ما به امری جهت تولید «حال» تبدیل می‌شود، و از حضور در مقامات عالی عرفانی و سلوک در منازل غفلت می‌شود. آیا در چنین شرایطی نباید متذکر باشیم که امور خود را تاریخمند مدّ نظر آوریم و به نیست‌انگاری موجود به عنوان امری تاریخمند نظر کنیم؟ امری که مانند هوایی که ما در آن نفس می‌کشیم ما را در بر گرفته و نباید آن را نادیده گرفت و در مقاطع مختلف زندگی که متوجه می‌شویم رابطه انسان با خودش و با دیگران و با خدا به هم خورده، نباید از حضور آن نیست‌انگاری غافل بود، بلکه باید وارد این پرسش شد که در این تاریخ، آری! در همین تاریخ که انسان سوژه خود شده و جهانی جز جهانی که خودش در نزد خودش حاضر است برای او جهانی دیگر نیست، انسان چگونه می‌تواند بهترین حضور را داشته باشد؟ آیا حضور در تاریخ توحیدی انقلاب، همان بهترین حضور نیست؟ و آیا معنای «امید» و «ایمانی» که رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» در راستای جایگاه عزّت ایران در نظم جهانی پیش رو مطرح می‌کنند با توجه به همین بهترین «بودن» و بهترین «حضور» نمی‌باشد؟ امری که انسان باید با اندیشیدن به خود آن را مدّ نظر آورد و این یعنی «انسان و باز انسان».

بودنی که عین اندیشیدن است

172- یکی از عواملی که موجب می‌شود تا انسان خودش برای خودش، مسئله شود؛ انکار ریشه‌های فرهنگی و تاریخی انسان است که معنای او را برای او شکل داده، امری که در ذات فرهنگ مدرنیته نهفته است، در هر جایی که ظاهر شود، چه در محل ظهور خود یعنی در جهان غرب و چه در هر کشور و قومی که آن فرهنگ به میان آید و عملاً آن قوم را چند تکه می‌کند، مگر آن که بتوانیم با ارتقای روحیه «امید» و «ایمان» در مدار انقلاب اسلامی از چند تکه شدن که زندگی را بی‌معنا می‌کند، عبور کنیم و به جای گریختن از مسئولیتی که بر دوش داریم و به جای آن که خود را در بودنی بیکرانه از دست بدهیم و به جای فروافتادن در مرداب روزمرگی و بالا و پایین شدن‌های بی‌ثمر؛ در آینده‌ای حاضر شویم که شمع روشنی‌بخش انقلاب اسلامی توسط حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن آینده را روشن و با معنا کرده است. این است معنای «بودنی که عین اندیشیدن است» زیرا «فهم»، آن‌گاه که تاریخی باشد نظر به بودنی دارد بسی اصیل. مگر نه آن که زیستن، همان حضور در گذشته‌ای است که رو به آینده دارد، آینده‌ای که همچنان باید ادامه داشته باشد؟ زیرا حقیقت اگر از جهتی در رخدادهای تاریخی رُخ می‌نماید، از جهتی دیگر همواره در مأوای خود پنهان است، چرا که «بودن» همواره بیش از آن است که می‌نماید و غفلت از این امر همان مسئله‌دار شدن انسان است با خود و یأس از «زندگی» و از «بودن».

فن زیستن در خویشتن

173- آری! در مسابقه‌ای که مسابقه برای هر چه بیشتر داشتن امکانات دنیایی است، آن که می‌بازد انسان است. این نوع مسابقه که مسابقه برای هر چه بیشتر داشتن است، ناشی از غفلت از خدا باورانه زیستن و ایمان می‌باشد، در حالی که خدا باوریِ ابراهیم‌گونه که انسان در آن نظر به ملکوت دارد، صرفاً باور به خدای خالق نیست بلکه نظر به خدایی است که به ما معنا می‌بخشد و دردی را که از بی‌خدایی داریم التیام می‌بخشد.

با توجه به نکته فوق وقتی حقیقتاً «فن زیستن در خویشتن» به ظهور آید، انسان خود را جهانی می‌یابد که نه تنها همه انسان‌ها، بلکه خداوند نیز در آن جهان جای دارد و با توجه به چنین حضوری است که می‌توان در جهان جدید حاضر بود تا نه گرفتار خودبنیادی شویم و نه گرفتار نیست‌انگاری.

ملاحظه کرده‌اید بعضی‌ها در عین خدا باوری از خود بیگانه می‌شوند و در چنگال نیست‌انگاری قرار می‌گیرند و خودشان برای خودشان مسئله می‌شوند، زیرا در نسبتی که باید از درون خود و با نظر به هستی خود با خدا برقرار کنند وارد نشده‌اند که در این زمانه همان نسبت با خدای انقلاب اسلامی است و حضور در نظر به یگانگی خداوند که نه تنها خودِ خداوند با وجود خود بدان گواهی می‌دهد، فرشتگان و صاحبان علم و اندیشه نیز در چنین حضوری قرار می‌گیرند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ...» (آل عمران / 18) خداوند و فرشتگان و صاحبان خرد، گواهی

می‌دهند به یگانگی الوهیت او که دیگری را شایستگی دل‌بستن نیست. البته درک این امور در میدان اصالت‌دادن به وجود در اسلوب صدرایی بهتر گشوده می‌شود.

رابطه بین نیستانگاری و آخرین انسان

174- انسانی که به هیچ ارزشی نمی‌اندیشد و نمی‌تواند در «حضور بیکرانه اکنون خود» حضور یابد، عملاً بدون این که بداند در همه کارهایش نمادِ نیست‌انگاری است، آن هم در دورانی که نمی‌توان نسبت به زمانه خود و احساس گشودگی که بالقوه در انسان هست، فکر نکرد و از پرسشِ نسبتِ آخرین انسان و نهایی‌ترین وسعت، بی‌تفاوت بود.

در فضای اندیویدوالیسم و فردگرایی، انسان تبدیل به ذره و اتمی می‌شود که جایی برای همبستگی و گشودگی نسبت به دیگران برایش باقی نمی‌ماند. در غلبه چنین فردگرایی که شاخصه این دوران است، هر کس جهنم دیگری است و تقدیر مشترک در آن قابل درک نیست و با مرگ خدا به همان معنایی که انسان‌ها به هیچ ارزشی نمی‌اندیشند، آخرین سنگر زندگی اخلاقی فرو می‌ریزد.

با توجه به امر فوق یعنی دهشتِ جهان بی‌خدا و فقدان معیار، زندگی چه معنایی دارد وقتی شیطان جای خدای را می‌گیرد و بی‌معناییِ زندگی رُخ می‌نماید؟ این واپسین انسان در چنین شرایطی هر معنایی را که متذکر اصالت هستی انسان باشد مسخره می‌کند و انسان‌ها همچون رمه‌ای بدون شبان همه یکسان‌اند و بی‌معنایی در این جا سر بر می‌آورد و افراد در این

حالت گمان می‌کنند می‌توانند خوشبختی را بدون حضور در هستی خود که عین ربط به هستی بیکرانه است، اختراع کنند بدون حضور در عین ربطی که در ذات هر کس نهفته است و نام آن را اخلاص می‌نامیم. آری! بدون اخلاص بدین معنا خوشبختی به معنای واقعی پیش نمی‌آید.

حضور در راهی که هر روز با بامدادی نو شروع می‌شود

175- اگر در روح جوانان امروز ذوق حقیقت جویی به صورت‌های مختلف قابل مشاهده است، برای هر چه بیشتر حاضر شدنشان در آن چه روح آنها به دنبال آن است، شایسته است تا آنها خود را در «حضور بی‌کرانه اکنون جاودانه» که بی‌رابطه با حضور تاریخی‌شان نیست، نگه دارند تا امید و شور و شمع ایمان در آنها زنده بماند و فرزند تاریخ خود شوند. در این حالت است که همواره خود را در راه و در صراط مستقیم احساس می‌کنند؛ راهی که هر روز با بامدادی نو شروع می‌شود. ولی اگر جوانان ما جواب آن روح را در آن حضور که ادیان توحیدی، به خصوص توحید قرآن متذکر آن است، ندهند و خود را در جهان گسترده توهمات، به گمان گسترده‌گی بیشتر حاضر کنند، چیزی نمی‌گذرد که با احساس بی‌محتوایی که در جهان توهمات به سراغ آنها می‌آید، گرفتار بی‌معنایی و نیست‌انگاری می‌شوند و شخصیت آنها را انواع پوچی‌ها و بی‌انگیزگی‌ها فرا می‌گیرد.

خطر تبدیل امتحانات الهی به رنج‌های غیر قابل تحمل

176- وقتی باورها تنها در محدوده مفاهیمی باشند که از وجود حقیقت خبر می‌دهند، حقیقت گم می‌شود و شور زندگی حقیقی که با انس با حقیقت در جلوه‌ها و مظاهر مختلفش به میان می‌آید، به حاشیه می‌رود و جای آن را روزمرگی‌های سرد و تکراری می‌گیرد و امتحانات الهی که زمینه کمال انسان است، به رنج‌های غیر قابل تحمل تبدیل می‌گردد. در این فضا بی‌معنایی زندگی برای انسان رخ می‌نماید، زیرا او نتوانسته خود را طوری احساس کند که در میدان امتحانات الهی یعنی وقتی که نسبت او با حقیقت در میان است، با درک هستی خود و نسبتی که با هستی برایش پیش می‌آید؛ معنا پیدا کند؛ با به تعادل آوردن درک وجود، به عنوان حقیقت از طریق عقل و درک «وجود» به عنوان حقیقت در مظاهر اسماء الهی. در حضوری این چنینی عقل و قلب در کنار هم در میان هستند و این آخرین انسان می‌تواند جواب بودن خود را بدهد و از بی‌معنا شدن زندگی در این دوران عبور کند.

نسبت خودبنیادی بشر با احساس تنهایی او به صورت حضوری

177- در نگاه بشر جدید «واقعیت» یعنی واقعیت در نزد من، در حالی که خارج از علم بشر نزد خود، چیزهایی هست که او نمی‌داند. از این جهت می‌توان گفت: این که گمان می‌شود «واقعیت» یعنی آنچه تنها نزد انسان است، یعنی خدا شدن بشر. بعد از آن زمانی که بشر در نزد خود

احساس بندگی می‌کرد؛ و بی‌معناشدن انسان از همین جا شروع می‌شود که انسان از ذات خود که عین ربط به دانای مطلق است فاصله می‌گیرد. معلوم است که با توجه به نکته فوق، خودبنیادی بشر مرحله‌ای است که با اضطراب او همراه است که خود را یکه و تنها می‌یابد، زیرا با خداشدن انسان و با مرگ خدا زیر پایش خالی می‌شود، آن هم با نوعی از تنهایی که احساس آن تنهایی امری است حضوری، در حالتی که برترین ارزش‌ها در نزد چنین انسانی ارزش خود را از دست داده و هدفی برایش در میان نمانده و معلوم است وقتی هدفی و ارزشی برای انسان در میان نباشد، احترام به کسی، با کشتن او مساوی است. زیرا تفاوت این دو عمل، در صورت بقای حضور خداوند و با ارزش بودن ارزش‌ها در نزد انسان معنا می‌دهد. در واقع می‌توان گفت این نوع احساس تنهایی، منطقی پنهان فرهنگ غربی است که در دوره تجدد آشکار شد و به نحوی جهان را از خود متأثر کرد. با نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و حضوری که انسان در این تاریخ برای خود قائل است که همان حضور ذیل اراده الهی است، انسان خود را محور «هست‌ها» و «نیست‌ها» نمی‌داند و با انتخابی بزرگ که همان حضور در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی است، بر اصیل‌ترین ارزش‌ها نظر می‌اندازد و به یک معنا خدا را به صورتی که بشر آخرالزمانی می‌تواند با او مرتبط باشد، به زندگی برمی‌گرداند.

راز تهی‌بودن پناه بشر جدید و راه عبور از آن

178- گریختن به امر موهوم در تاریخ تجدد در انسان‌ها به ظهور آمدن و این متفکران‌اند که متوجه این امر، یعنی تهی‌بودن فعالیت‌های بشر جدید هستند. توجه به تهی‌بودن پناه بشر جدید که همان مفهوم گرایی به جای حقیقت‌گرایی است توجهی است که در اندیشه جناب ملاصدرا و جناب هایدگر به خوبی مد نظر آمده و نظر به «هستی» در اندیشه آن دو متفکر، زمینه‌ای خواهد بود جهت اندیشیدن به همین تهی‌شدن و بی‌معنایی بشر و نحوه عبور از آن.

غفلت از ریشه تنهایی که بشر جدید در آن فرو افتاده که همان غفلت از هستی است، عملاً زندگی را همچنان سرد و بی‌روح پیش می‌برد. زیرا با غفلت از «وجود» و فرورفتن در توهمات و خیالات، انسان معیار حضور بود و نبود و خوب بودن و بدبودن همه چیز خواهد بود. انسانی که دیگر آن انسانی نیست که حضور عالم غیب برایش معنا داشته باشد و در حصار چیزهایی است که تنها ظاهرند. با توجه به این نکته می‌توان گفت: تاریخ تجدد، تاریخ غفلت از عوالمی است که محیط بر انسان‌اند و او آن بخش مستور را فراموش کرده و با این غفلت، متجدد شده است. در این صورت هستی او دیگر با آن بخش مستور عالم معنا نمی‌شود و این است راز بی‌معنایی و تنهایی انسان جدید که با خود آگاهی نسبت به آن و با برگشت به هستی در احساس «عین الربط» بودن انسان نسبت به هستی، آن بی‌معنایی و سردی و بی‌روحي زندگی، از سیطره و احاطه فرو می‌افتد.

راه‌هایی از تاریخ تجدد

179- دکارت می‌خواهد در انسان شناسی جدید حضور و سکنا گزیند که در آن حضور، امکان شک نباشد و آن انسانی است که می‌اندیشد و نسبت میان اندیشه و هستی را درک می‌کند. در این جا در نظر دکارت، حقیقت، همان بودن انسان است و انسان، ملاک هست‌ها و نیست‌ها می‌شود و البته این غیر از آن است که انسان با نظر به هویت تعلقی خود متوجه حقیقتی ماورای وجود خود می‌باشد، بدون دوگانگی بین خود و حقیقت هستی.

بشر غربی با غفلت از هویت تعلقی انسان نسبت به حقیقت، عملاً از حقیقت دست کشیده است و این یعنی دست کشیدن از انسان جویای معنا که همان نیست‌انگاری است، یعنی فراموشی «وجود» و گسیختگی نسبت انسان با هستی.

اگر تفکر آینده تفکری باشد که بشر را متذکر هستی به معنای اصالت وجود و عین الربط بودن انسان نسبت به هستی می‌کند، ما از تاریخ تجدد رها می‌شویم و به جای مشغول شدن به ذهنیات خود و عدم تفکر، در «وجود» سکنا می‌گزینیم و دیگر در استیلای تکنولوژی که حاصل سوپزکتیویته و خودبنیادی بشر است قرار نخواهیم گرفت و جهان دیگری آغاز می‌شود که انقلاب اسلامی متذکر آن است و آینده انسان را رقم زده است.

رابطه میان امر تاریخی و حقیقت

180- دستیابی به نظام معرفتی اصیل، امکان تبیین و دفاع از امور دینی را فراهم می‌کند و بشر جدید را متوجه جهان گمشده‌ای می‌کند که در جان خود به دنبال آن است. چنین نظام معرفتی در تاریخی که پیش‌فرض‌های دیروزین او فروریخته و نیاز به تفسیر دیگری از عالم قدس دارد، به همان معنایی که میان امر تاریخی و حقیقت رابطه برقرار است به جای جزم اندیشی نسبت به حقیقت، در هر مظهري و هر زبانی، متوجه حقیقت می‌شود و ریشه‌های حکمت معنوی خود را به معاصرت در می‌آورد. از این طریق عبور از آن بی‌معنایی و احساس تنهایی که برای بشر جدید پیش آمده، ممکن می‌گردد، به خصوص که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با حضور تاریخی خود عملاً معنایی از انسان را مد نظرها آوردند که انسان به وجود خود با قرائت صدرایی نظر دارد و همچنان که عرض شد رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» با توجه به این امر می‌فرماید:

«به گمان ما فلسفه اسلامی، در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت...».

زندگی در زمان انفسی انقلاب اسلامی

181- با توجه به این که ما با حضور تاریخی خود متوجه «زمان انفسی» می‌باشیم که با نظر به وجود خود و از درون احساس می‌شود و با توجه به این که آن زمان، غیر از زمان تقویمی است، حال باید از خود پرسید ما در

چه زمانی زندگی می‌کنیم و زمان حقیقی ما کدام زمان است؟ آیا در زمانی که در درون ما است و به آن فکر می‌کنیم، حاضریم؟ به همان معنایی که «تفکر»، تاریخی است و یا در زمانی حاضریم که تقویم‌ها تعیین می‌کنند؟ در این راستا می‌توان به نکات زیر نظر کرد:

الف- با توجه به حضور در زمان انفسی که هر کس در درون خود آن را احساس می‌کند، باید از خود پرسید چگونه می‌توان با نسل جدید، با نظر به زمان انفسی‌شان رابطه پیدا کرد تا ماورای زمان تقویمی که آن‌ها در آن زیست می‌کنند با آن‌ها رابطه داشته باشیم؟ غفلت از این موضوع موجب فاصله و شکافی بین ما و نسل جدید خواهد شد، در حالی که با حضور در زمان انفسی همدیگر همه می‌توانیم در زمان انفسی پیامبر خدا و اولیاء الهی «علیهم‌السلام» که حقیقت هر انسانی می‌باشند، حاضر شویم، در عین تفاوتی که در شدت و ضعف آن حضور در میان است.

ب- اگر در آموزه‌های دینی خود یعنی قرآن داریم: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» بدین معنا که یک شب می‌تواند از هزار ماه برتر باشد، باید از خود پرسیم آیا ما در همین رابطه در زمان قدسی که با انقلاب اسلامی پیش آمده است، حاضریم و به آن فکر کرده‌ایم؟ حضور در زمانی که دیگر زمان تقویمی نیست، بلکه در جای خود لیلۃ القدری است برتر از هزار ماه تقویمی.

ج- حضور در زمان انفسی که انقلاب اسلامی در جان انسان به ظهور می‌آورد، انسان را به جهت تفکر تاریخی‌اش، متفکر می‌سازد تا آنجایی که می‌تواند در عین حضور در آینده، با گذشته تاریخی خود مأنوس

باشد، مثل زندگی و انس با اصحاب امام حسین «علیه السلام» که ما با حضور در گذشته تاریخ قدسی خود، در آینده خود، با هویتی قدسی حاضر می شویم.

د- از آن جایی که حضور تاریخی، امری است درونی و با جان انسان‌ها ارتباط دارد و هستی انسان را با انسان در میان می گذارد، نمی توان حضور تاریخی را صرفاً با امری مثل اطلاع یافتن از موضوعات و وقایع تاریخی به دست آورد. زیرا حضور تاریخی مربوط به تقدیر انسان‌ها، ذیل اراده الهی است و انسان تنها می تواند سعی کند خود را ذیل آن اراده قرار دهد و به یک معنا خود را در تقدیر الهی حاضر کند. البته این امر، در رابطه با واقع بودگی انسان و نجات از بی تاریخی او امر بسیار مهمی است.

ه- ما با فرهنگ سنتی خود در صورتی که بشر جدید و جهان جدید را بشناسیم، می توانیم رابطه برقرار کنیم، آن هم در زمانه‌ای که فرهنگ مدرن توانایی‌های خود را نسبت به وعده‌هایی که به بشر جدید داده بود، از دست داده است. با توجه به این امر باید در رابطه با حضور انسان جدید در مساجد، به جای این که ظاهر مساجد را به سبک فرهنگ مدرن آرایش دهیم، باید مساجد طوری باشند که انسان‌ها احساس کنند در خانه و مأوای اصیل خود حاضر شده‌اند.

و- با توجه به ظرفیت بشر جدید باید امر دینی اشاره به پرسش‌های اصیلی داشته باشد که این بشر با آن روبه‌رو شده است، زیرا او پرسش‌هایی دارد که باید متفکرانه به آن پرسش‌ها جواب داد، تا گمان نکند امر دینی امری سطحی است و ابعاد اساسی انسان را بی جواب می گذارد. همان

امری که جناب صدرالمآلهین متوجه آن شد و در این راستا جلد هشتم و نهم کتاب «اسفار اربعه» را تدوین نمود. به طوری که انسان در جلد هشتم با طرح موضوع نفس ناطقه انسانی با ابعاد مختلف خود آشنا می‌شود و در جلد نهم، متوجه حضور ابدی خود می‌گردد و این یعنی انسان و باز انسان.

ز- فراموش نکنیم که بشر جدید فهم خاصی نسبت به خود دارد و باید تکالیف شرعی را مبتنی بر همان فهمی که او از خود دارد، با او در میان گذارد. مسلماً با نظر به وجوه متعالی بشر جدید، تکالیف شرعی در عالی‌ترین سطح برای او قابل پذیرش است؛ مشروط بر آن که در امر ارائه معارف عالی دینی گرفتار سطحی‌نگری نشویم و به صرف گستردگی آموزه‌های دینی از عمق آن‌ها و وجوه لیلة القدری‌شان که همان توجه به زمان قدسی است، غفلت نشود.

ما تنها نیستیم

182- اگر آفرینش برای هر چه بیشتر سرمست شدن انسان است، با به سربردن با خود و حضوری که از طریق وجود خود با وجود بیکرانه برایش حاصل می‌شود، پس ما به یک معنا هرگز تنها نیستیم،⁶ بلکه با حضوری در خود به سر می‌بریم که در طلب حضور در بیکرانگی وجود است. حال چگونه باید با خود به سر ببریم که تنهایی‌های دنیایی ما سراسر حضور باشند، نسبت به «وجود» و درک حضور اکنون بیکرانه جاودانه ما؟ پس مشغول کردن خود به اموری که ما را از حضور اکنون بیکرانه خود غافل

6- به تعبیری زبان حال هر کس در آن حالت می‌تواند این بیت باشد که می‌فرماید: «حال من بد نیست در تنهایی ام / با خودم در خلوتم تنها نی‌ام».

می‌کند، هرچه هست درمان احساس تنهایی نیست، وسایلی هستند جهت غفلت از آن حضور که راه است و نه چاه، حضوری که پاسخی است به هستی خود برای رهایی از بی‌معنایی و تنهایی، و لذا در نظر به توحید ربوبی و رحمت واسعه او هیچ‌گاه نباید نومید شد زیرا اگر همه درها هم به روی انسان بسته شوند، سرانجام او کوره‌راهی مخفی را که از چشم همه پنهان مانده، به روی ما باز می‌کند. حتی اگر هم اکنون قادر به دیدنش نباشیم، زیرا او خالق ما و ربّ ما می‌باشد و لذا نه مخلوق خود را فراموش می‌کند و نه از ربوبیت خود استعفا می‌دهد، مهم آن است که بدانیم جای نومیدی نیست. همین امر راه‌های امیدواری را مقابل ما می‌گشاید، امری که فرهنگ مدرنیته به حاشیه برد و ما را و روشنفکران ما را سرگردان کرد.

انقلاب اسلامی و آغاز قیامت

183- با توجه به این که این ولایت انبیاء الهی است که تاریخ را رقم می‌زند، از آن جهت که آنچه باعث ایجاد تاریخ می‌گردد ظهور اسماء جدید است و هر پیامبری با مقام ولایت خود اسمی را شکوفا می‌کند که تا قبل از آن در خفا بود، لذا ولایت خاتم الانبیاء که جامع‌ترین ولایت تاریخ بشریت است، «اسم الله» است. این اسم با اوصیای ایشان به تفصیل می‌رسد و تفصیلی‌ترین حالت آن اسم با ظهور حضرت مهدی موعود «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» آغاز می‌گردد، و بعد از آن قیامت محقق می‌گردد. زیرا تا وجود به نهایت آشکارگی نرسد قیامت نیز ظاهر نمی‌گردد، پس قیامت چیزی جز تفصیل و آشکارگی وجود نمی‌باشد. حال اگر انقلاب اسلامی مقدمه ظهور باشد پس این انقلاب آغاز خروج از غفلت از وجود

به سمت درك هستی است و با توجه به این که قیامت، موقعیت آشکارشدن «وجود» است، می توان گفت با انقلاب اسلامی، قیامت آغاز شده است.

آری! اگر انقلاب اسلامی را پاس می داریم به جهت آن است که در آن انقلاب توحیدی و در دل تاریخی که حضرت امام و شهدا آغاز کردند، بالقوه گی هایی هست که جهان ما را و خود ما را به حضوری می رساند که هستی خود و هستی عالم را یک جا درك می کنیم. از این رو می فهمیم چگونه جناب صدر المتألهین فهمی را به میان آورده است که به کمک آن متوجه می شویم جهان و انسان در حال قیامت شدن اند. بدین لحاظ «انتظار»، یک نوع سلوک است برای انسان، در تاریخی که از یک طرف آینده ای در پیش رو دارد که همان نظر به حضور و ظهور حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه» می باشد و از طرفی در غیبت آن نوع حضور، انسان گرفتار خودبنیادی شده است که همان زمینه بی معناشدن بشر است. این جا است که می توان هشدار داد آن کس که خود را از انقلاب اسلامی جدا کرده، نمی تواند در حضوری قرار گیرد که با «انتظار» پیش می آید و عملاً این افراد در کی از «اسم الله» ندارند تا بخواهند از اجمال آن اسم به سوی تفصیل آن در خود سیر کنند. کسی که در کی تاریخی از حضور «الله» ولو به اجمال ندارد، عملاً از خودش در کی به عنوان خلیفه الله که حامل اسم «الله» باشد؛ ندارد. این اصل و اساس بی معنایی و تنهایی بشر آخرالزمانی است.

با توجه به نکته فوق، حال این سؤال می ماند که ما چگونه با حضور در انقلاب اسلامی و درک اسم «الله» در خود، بودن خود را احساس کنیم؟ توجه به انقلاب اسلامی از این زاویه بسیار مهم است که آن را راهی برای درک وجودی خود می یابیم. البته این نوع بودن، شدت و ضعف و قبض و بسط خود را دارد، تا نه از جدیت حضور تاریخی خود و درک خلیفه اللّهی مان غفلت کنیم و نه از سایه آزاردهنده بی معنایی انسان در این دوران غافل باشیم.

یا نظر به حضور تاریخ توحیدی و یا هلاکت

184- آیا راهی هست که از خردشدن استخوان مان در پوچی روزگار به در آییم؟ آیا راهی هست که هر چند وقت یک بار از گذشت روزها به تنگ نیامده و آرزوی مرگ نکنیم؟ به چگونه بودنی دچار شده ایم که دیگری را کینه مندانه مزاحم بودن مان می یابیم و این در حالی است که می دانیم راه باز است ولی ما راهرو نیستیم؟ راه باز است از آن جهت که هنوز بی هیچ مقدمه با دیدن عکس شهید حاج قاسم و شهید رئیسی اشک می ریزیم. آری! همچنان باید رفت و همچنان باید گفت و باز سکوت. باید ایمان آورد و باز کافر شد. باید یقین کرد و مدام پس زد، چاره ای نیست. به تنگ آمده ایم از این دویدن ها، به شوق حضوری که بعضاً رخ می نمایاند. ما گریسته ایم، در بی رنگی، در اخلاصی که گویا آن اشک حکایت نظر به عرش است. نه در طلب بهشت هستیم و نه در ترس از جهنم، در شوق نظر به حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و حضوری

که در این تاریخ با او آغاز شد چنان به وجد آمدیم که گویا در تمام تاریخ حاضر شدیم ولی باز تنهایی! این قصه کسی است که به خود آمده و نمی‌خواهد خود را فریب دهد و همانند لاله، خونین دل است. گویا همان احوالی که موجب ظهور آن اشک‌ها شد، با تمام بی‌رنگی، باز تنهایی. گویا توقف در ایمان قبلی ما را نشاید و حکایت امروزین ما، حکایت حضور دیگری است و حکایت درک تنهایی و درک بی‌معنایی بشر در این دوران، حکایت بزرگ شدن انسان است و انسان‌های بزرگ به جای آن که از آن فرار کنند و یا آن را پنهان نمایند؛ باید در وسعتی دیگر و نسبتی جدیدتر خود را در نزد خود و در جهان حاضر کنند. پس کفر نیست که پیش آمده است، گشوده شدن راهی است تا حضور دیگری را در افق انتظار تجربه کنیم. می‌توانید نام آن را به رسم عرفا «جلال» بعد از «جمال» بگذارید و بگویید غنای ذات ابدی به صحنه آمده است تا نشان دهد او را نیازی به مخلوقات و عبادات آن‌ها نیست.^۷ البته اگرچه این واژه‌ها در جای خود درست است، ولی گویا قصه ما در عین بی‌ربط نبودن با این سخنان، قصه عبور از برهوتی است که در پیش است و طاقت بیشتری را طلب می‌کند. شاید قصه چشم‌بیماری است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در آن غزل از آن گزارش داد، آن حالت بیشتر به ما نزدیک است، زیرا حکایت تقابل خال لب را به میان آورد که چگونه اگر خال است و سیاهی و سکوت؛ چگونه لب است و به سخن می‌آید و ظاهر می‌شود، «چشم بیمار» بیماری خاصی است حاکی از گزارش بشر جدید،

7 - به همان معنایی که فرمود: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». (غافر/16)

در زبان انسانی که جانش، آینه انعکاس قصه همه ما است. در آن جایی که می فرماید:

غم دلدار فکنده است به جانم، شرری که به جان آدمم و شهره بازار شدم^۸
این چه غم و چه نوع دوری از آن حضور است که شرری شده به جان او، که چون به جان او خورد، به جان آمد و دیگر از همه چیز دست شست. این نوع ادبیات نیز حکایت از آن دارد که هر حضوری با نوعی رُخ برتافتن همراه است. ولی قصه امروز بشر که به وسعت حضور آخرالزمانی نزد خود می باشد، بسی عمیق تر است، به وسعت همه حضور در جهان و این انسان خلأیی را احساس می کند به همان وسعت. و اگر در دل حضورِ توحیدی خود به انتظار و وارستگی در این عالم حاضر نشود و افق پیش رو را مدّ نظر نداشته باشد؛ نه این که بمیرد، بلکه هلاک می شود، مانند آنهایی که مقابل عزیزان دل مان شهید روح الله عجمیان و شهید آرمان علی وردی ایستادند و از درون تهی و پوک شدند.

با نسبتی که با هستی پیدا می کنیم

185- انسان با نظر به بودن خود در نسبتی که با هستی پیدا می کند همواره برون از خویش، زندگی را در وسعتی خاص تجربه می کند و متوجه نهایت حضوری می گردد که با مرگ برایش پیش می آید، بدین معنا که انسان با مرگ، خود را در تمامیتش می فهمد و این اصیل ترین حضوری است که هر کس در پیش دارد. بنابراین می توان گفت انسان

8- به غزل مشهور حضرت امام رجوع شود که بابت «من به خال لبّت ای دوست گرفتار

شدم» شروع می شود.

می‌تواند مرگ خود را به عنوان پایان امکاناتش در همین دنیا تجربه کند، از آن جهت که هر کس در طول زندگی‌اش در مقابل امکانات خود واقع می‌گردد، با آینده‌ای نامتعیّن، با توجه به این امر می‌توان با نسبتی که با هستی پیدا می‌کنیم چگونه بودن خود را همواره مدّ نظر داشته باشیم و با نظر به امکانات مان و آینده‌ای نامتعیّن، خود را جلو و جلوتر ببریم و این یعنی «انسان و باز انسان».

با توجه به امر فوق، در نظر به توحید ربوبی و رحمت واسعه او هیچ‌گاه نباید نومید شد. زیرا اگر همه درها هم به روی انسان بسته شوند، سرانجام او کوره راهی را که از چشم همه پنهان مانده، به روی ما باز می‌کند حتی اگر هم اکنون قادر به دیدنش نباشیم. زیرا او خالق ما و ربّ ما می‌باشد و لذا نه مخلوق خود را فراموش می‌کند و نه از ربوبیت خود استعفا می‌دهد. مهم آن است که بدانیم در نسبت هستی‌مان با او جای نومیدی نیست و همین امر راه‌های امیدواری را مقابل ما می‌گشاید، امری که فرهنگ مدرنیته به حاشیه برد و ما را و روشنفکران ما را سرگردان کرد.

سپری‌کردن خود در تاریخ

186- حتماً متوجه این امر هستیم که وجود داشتن انسان برای خود با وجود داشتن سایر موجودات متفاوت است، انسان بین تولد تا مرگ خود سیر می‌کند و در این مسیر تاریخمندی برایش پیش می‌آید که البته این نوع حضور غیر از علم به تاریخ است. تاریخمندی امری است فراتر از زمان، بلکه حضوری است جدا ناشدنی از انسان، به آن معنا که انسان در تاریخ در حال سپری‌کردن خویش است و انسان با تاریخ، در ضمن فهم

«وجود» با نوعی حضور در خود و در تاریخ روبرو می‌شود و در روشنایی «وجود» خود را احساس می‌کند و زمان و تاریخ به مثابه افق فهمیده می‌شود.

ضرورت تفکر نسبت به جایگاه متافیزیک

187- ما در «اصالت وجود» متوجه می‌شویم که «وجود» به موجودات صورت و معنا می‌دهد و خود نهان می‌ماند و متافیزیک از آن پنهان ماندگی بی‌خبر است. از این جهت می‌توان گفت در نگاه متافیزیک و اصالت دادن به مفاهیم، همواره «وجود» مورد غفلت قرار می‌گیرد و از واقع شدن در روشنی گاه وجود که نوعی احساس حضور نزد خود می‌باشد غفلت می‌شود، بدان جهت که گشودگی انسان نسبت به عالم و آدم پیش نمی‌آید. این جا است که ضرورت تفکر نسبت به جایگاه متافیزیک لازم است تا در سیر تفکر خود به لایه‌های عمیق‌تر از آنچه آغاز کرده‌ایم بیندیشیم و متوجه باشیم با نظر به اصالت وجود، انسان در روشنی گاه وجود واقع می‌شود و مسئله او رخ نمودن وجود است. این در صورتی پیش می‌آید که وجود، خود را به انسان بنمایاند، به همان معنایی که انسان نسبت وجود خود را با حقیقت وجود مدّ نظر داشته باشد و به تعبیر جناب هایدگر، انسان شبان وجود باشد و از حضوری که با وجود برایش پیش می‌آید صیانت کند.

استقرار در تاریخ عین استقرار در بودن خویش

188- وجود به مثابه روشنی‌گاه، بعضاً آشکار می‌شود و گاهی پنهان می‌ماند و این به جهت قرب وجود است با ما. یعنی وجود است که خود را به عنوان قرب روشن می‌سازد و در عین حال پنهان است، مانند تاریخی که حوالت حقیقت وجود است تا هر کس در دل آن تاریخ در مواجهه با هر رویدادی حقیقت وجود را مدّ نظر آورد. همانند رویدادهایی که در دل انقلاب اسلامی پیش آمد و هر رویدادی اشاره به آینده‌ای شد برای عبور از ظلمات استکبار، مانند رویداد مقابله با داعش و ظهور عظمتی که در میدان مدافعان حرم پیش آمد که نوعی استقرار در تاریخ بود، عین استقرار در بودن خویش. تفکر نسبت به این امر همان شبان وجود بودن است و درک جایگاه متافیزیک.

حکایت گشودگی وجود

189- هر کس با استقرار در وجود خویش و گشودگی که در این استقرار نسبت به دیگران برایش پیش می‌آید، حکایت گشودگی وجود را در خود احساس می‌کند و «وجود»، او را به تفکر فرا می‌خواند، تفکری که چیزی جز نظر به وجود در مظاهر مختلف نیست. این غیر از جمع آوری معلومات زیادی است که ما را در خود متوقف می‌کند، غافل از آن که در تاریخی قرار داریم که تاریخ حضور در عالم و آدم است با وسعت دادن خود و یا درک وسعتی که در خود داریم.

انسان تنها «امکان» است

190- عین الربط بودن انسان نسبت به وجود، نوعی گشودگی نسبت به هر موجودی است که انسان با آن مواجه می‌شود و قوام انسان به همین گشودگی است که نسبت به وجود یعنی نسبت به حقیقت دارد. خداوند نیز در رابطه با همین گشودگی که انسان به جهت عین‌الربط بودنش با هستی دارد، تجلیات خود را عطا می‌کند، به اعتبار آن که انسان تنها «امکان» است. امکان یعنی عدمی که وجود برای او ممکن می‌باشد و خداوند در نسبت با همین امکان برای انسان رخ می‌نمایاند، رخ نمودنی که در عین رخ پوشاندن است. غفلت از این مسئله یعنی پنهان ماندن وجود در عین آشکاری؛ و آشکاری او در عین پنهان ماندن، عامل نیست‌انگاری خواهد بود، زیرا در آن صورت انسان به جای گشودگی که در ذات خود دارد، در خودش متوقف می‌شود.

راهی در پاسخ‌گویی به مسائل انسان معاصر

191- برای مشارکت در گفتگو و همفکری در باب مسائل انسان معاصر از افق حقیقت انسان، مکتب صدرا و هایدگر می‌تواند قابل توجه باشد در صورتی که در بستر حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده متوجه مطالب آن دو اندیشمند باشیم. و گرنه با هایدگری‌ها و صدرای‌هایی روبه‌رو می‌شویم که هیچ نسبتی با رخداد انقلاب اسلامی ندارند و عملاً آگاهانه و یا ناخودآگاه در تاریخ تجدد به سر می‌برند. وارثان سنت‌های متعلق به دوران قبل از مدرن می‌توانند به کمک آثار

حکیمانی مانند صدرالمতألهین و ابن عربی در پاسخ گفتن به مسائل انسانِ معاصر نقش ایفاء کنند و البته فهم مسائل انسان معاصر منوط به فهم تاریخ و مبانی مدرنیته، به خصوص مسائل دکارت و کانت است، در عین آن که باید بتوانیم در جایی قرار گیریم فراتر از آنچه تفکر مدرن در آن حاضر است، جایی که صدرا و هایدگر در آن حاضرند و ما می‌توانیم در عین نظر به مسائل خود با آن‌ها معاصر شویم.

راهی که هدف دارد ولی پایان ندارد

192- آیا به گفته‌هایی که به ظاهر متفکرانه است فکر کرده‌اید که در آن گفته‌ها به تعبیر هایدگر تفکر، شبیه ماهی افتاده بر خشکی است؟ ما مواجه شده‌ایم با سخنان متفکرانه‌ای که به هیچ آینده روشنی اشاره ندارند و نمی‌توانند در باب مسائلی همچون نیهیلیسم اظهار نظر کنند. در حالی که انسان همواره در ضمن احساس فقر ذاتی خود، زمانمندی و محدودیت خویش را درک می‌کند و از این جهت در عین آموختن مطالبی که می‌آموزد، نظر به آینده وجودی خود دارد، به همان معنایی که نحوه حیات جمعی انسان، دائم در حال تغییر و تحول است و از این جهت زمان و تاریخ امری ملازم با وجود و حقیقت انسان است و فیض هستی دم به دم و لحظه به لحظه به هر ممکن الوجودی از جمله به انسان می‌رسد و ما همواره با خلق جدیدی روبه‌رو هستیم و خداوند کسانی را مورد ملامت قرار می‌هد که از این امر غافل‌اند و می‌فرماید: «بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق/ 15) آیا سخنان و گفتاری که اشاره به انسان و آینده او ندارد

می‌تواند راهی برای حضور در آینده ما باشد؟ آیا آنچه در مواجهه با تفکر صدرالمثلهین پیش می‌آید راهی است در مقابل ما و یا اموری است که آن متفکر از آن سخن می‌گوید تا ما نسبت به آن‌ها دانا شویم؟ آیا این تعجب‌انگیز نیست که او نام اصلی‌ترین اثر خود را «اسفار» نامید که مقتضی «در راه بودن» است؟ معلوم است که حرکت در راه، تنها با رفتن تحقق می‌یابد و مواضع قبلی اقامت گاههای موقتی بوده‌اند در مسیری که به سوی حقیقت است که تماماً راه است. آری! آن راه، هدف دارد ولی پایان ندارد. آنچه هست، راه یا صراط است بدون آن که در این حالت وجود انسان یک‌جا و به طور کامل در پیش او باشد، در عین آن که با خودش در وجود، نسبتی دارد.

معنای سکنی‌گزیدن در «وجود»

193- اگر تفکر «در راه بودن» است و حضور در «وجود» است که در عین شدت یافتن، خروجی از آن نیست؛ پس آن که در راه تفکر است، خود را متوجه پایان معینی نمی‌کند، امری که ما با حضور در تاریخی که با اسلام شروع شد متوجه آن هستیم. از این جهت تفکر در راه، جمع کردن اندیشه‌ها نیست، توجه به امری است که در پیش است. این همان سکنی‌گزیدن در «وجود» است که وطن اصلی و پنهان‌انسان است و هر کار اساسی و بزرگ، تنها هنگامی پدید می‌آید که انسان در بستر «وجود» حاضر شود. امری که در شخصیت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» ملاحظه کردیم و هر کس به او نظر کرد توانست در این زمانه به کارهای بزرگ دست بزند مانند حمله به اسرائیل به همان معنایی که در آن حمله،

سرچشمه‌های تفکر حضرت روح الله در میان بود که فرمود: «والله، من تا کنون نترسیده‌ام». تنها انسانی که توحید را به همان معنای «اصالت وجود» در عین تقدس آن درک کند معنای آن سخن را می‌فهمد و برای ما به عنوان انسان‌های دیندار در این زمانه آنچه اهمیت دارد، تجربه واقعی حیات دینی به عنوان امر تاریخی است.

خویشاوند با «وجود»

194- قبلاً در این باره سخن داشتیم که روح انسان به واسطه نحوه وجود داشتنش که عین ربط به وجود است، با وجود خویشاوند است و به همین جهت قادر به فهم موجودات است به عنوان مظاهر وجود؛ و قرآن به عنوان نهایی‌ترین سخن برای آخرین انسان می‌فرماید: «إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (جاثیه / 3) و این نوعی یگانگی و خویشاوندی وجودی است با موجودات، آن‌گاه که انسان در ساحت ایمان، در وجود، حاضر و مستقر باشد. مهم آن است که این نوع حضور طوری باشد که از طرف وجود مورد خطاب قرار گیرد یعنی در معرض تجلی وجود باشد در مواجهه با هر موجودی که قرار می‌گیرد. در این حالت نه تنها خویشاوندی با وجود پیش می‌آید، انسان در وجود سُکنی می‌گزیند و در این حالت چیزی در مقابل او نیست که مانع آن حضور باشد و موجب ترس او شود.

انسان اصیل چه انسانی است؟

195- آری! با توجه به این که ذات انسان نسبتی بنیادین با «وجود» دارد، نمی‌توان بدون نظر به ذات انسان، به «وجود» پیوند خورد و انسان اصیل، انسانی است که وجودداشتنش به عنوان ذاتی که با وجود پیوند دارد برایش مطرح است و از این جهت حضور بیکرانه خود را احساس می‌کند و این نوعی وداع با سوژ کتیویته است که منجر به خودبنیادی انسان و بیگانگی از جهان می‌گردد. هستی در حالی که انسان با حضور در بیکرانگی خود متوجه گشودگی و انفتاح خود نسبت به عالم و آدم و حتی تاریخ می‌گردد، در عین آن که در وجود خویش با خویش نسبت وجودی دارد. مهم بیدار کردن چنین توجهی است که در انسان هست که علاوه بر ارتباط با خویشتن با سایر انسان‌ها و با دیگر موجودات نسبتی وجودی دارد.

موقعیتی که انسان خود را پیش روی خود می‌بیند

196- حتماً متوجه شده‌اید که پرسش از خود و مواجهه با خود بدون نظر به حضوری که در تاریخ داریم، پیش نمی‌آید. زیرا در عالم بودن برای انسان به معنای در تاریخ بودن است. در این رابطه می‌توان گفت حتی نظر به «وجود» بدون نظر به تاریخی که ما در آن قرار داریم، میسر نمی‌باشد. از این جهت اهمیت انقلاب اسلامی بسیار است، زیرا انسان از طریق این حضور، «در عالم بودن» خود را احساس می‌کند و نسبت‌های متنوعی که با

دیگران و با موجودات برایش پیش می‌آید، به عنوان موقعیت‌هایی است که گویا خود را پیش روی خود می‌بیند.

امام حسین «علیه السلام» و تجربه قرب و نزدیکی به خداوند

197- از آن‌جایی که ذات انسان نسبتی با وجود دارد، در واقع می‌توان گفت ذات انسان‌های اندیشمند که متوجه نسبت خود با «وجود» هستند، محل تجلی اراده الهی است؛ یعنی انسان‌های اندیشمند به حکم تجلیات الهی نظر به آینده دارند؛ به همان معنای انتظار نسبت به آینده‌ای که منشأ تحولات در افق تفکر است. از این جهت آن تحولات به آرامی آغاز می‌شود زیرا مربوط به ذات انسان است و آمادگی‌هایی که باید در او به وجود آید که از یک جهت رفتن به سوی سرآغاز و ریشه‌ها است. در این فرآیند، مهم‌ترین حضور پیش می‌آید، حضوری که در آن، سرآغاز، موجود است در عین مستوربودن، و انسان می‌تواند متذکر آن باشد. البته در چنین حضوری هر انسانی در این مسیر قرار گیرد متوجه حقیقت خود می‌شود، به همان صورتی که حضرت اباعبدالله «علیه السلام» با تذکر به «أسیرُ بسیرةِ جدّی و اَبی» بدان ورود کردند. به طوری که مردم متوجه شدند تاریخی که با اسلام از طریق پیامبر خدا «صلوات الله علیه و آله» آغاز شد، با حجابی که جریان اموی ایجاد کرد، هنوز آن اسلام چه اندازه به آن‌ها نزدیک است و آن‌ها چه اندازه از آن اسلام دور افتاده‌اند و این مربوط به حقیقتی است که در هر تاریخ توحیدی پیش می‌آید و امام حسین «علیه السلام» کاری

کردند که مردم نزدیکی خود به اسلام را در جان خود تجربه کردند که همان تجربه قرب و نزدیکی به خداوند است.

حضور در همسایگی خداوند

198- وجود انسان جدا از این که آن انسان، انسان خوبی باشد و یا نباشد، رابطه‌ای مستقیم با خداوند دارد که در ذات خود نوعی قرب به خداوند است؛ و در مسیر عبادت و حاضرشدن ذیل اراده خداوند در تاریخ قدسی به مرور آن قرب آشکار می‌شود و بنیانی می‌گردد برای تفکر در تاریخ؛ به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (حج/46)؛ در این صورت نسبتی که ذات انسان با خداوند دارد، به عنوان سکونت در قرب و انس با خداوند احساس می‌شود و انسان طوری به خود معرفت پیدا می‌کند که خود را همسایه خدا می‌یابد. اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» با نظر به تاریخی که در حال آغازشدن بود از طریق کربلا، چنین حضور و قربی را که با حضور در آن تاریخ ممکن بود، متوجه شدند. حال در راستای آن حضور این ماییم و حضوری که ذیل انقلاب اسلامی برای ملت ما فراهم شد تا انقلاب اسلامی را یک اتفاق تاریخی تصور نکنیم، بلکه آن را آغاز تاریخی بدانیم که آغازها در پیش دارد مانند کربلا که ذیل اسلام آغاز آغازها بود.

گوش‌سپردن همراه با سکوت

199- اگر متوجه نباشیم که در هر موجودی آنچه پنهان است «وجود» است و ما در هر حال در هر صحنه‌ای با «وجود» مرتبط هستیم، آری! اگر

متوجه این امر نباشیم، تنها مشغول کثرت‌ها می‌شویم و این عامل فروافتادن در روزمره‌گی‌ها و غفلت از گشودگی است که می‌توانیم با عالم و آدم داشته باشیم، آن هم به نحوی زنده و حاضر. غفلت از گشودگی که منجر به گوش دادن می‌شود. آن هم گوش سپردنی که گشوده بودن انسان است نسبت به هر آنچه در پیش است که بعضاً با سکوت همراه است. آن هم سکوتی که در جای خود گشودگی اصیلی است مثل گوش سپردن به کلامی خاص یعنی قرآن، به همان معنای «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/204) و چون قرآن قرائت شود همه گوش بدان فرا دهید و سکوت کنید، باشد که مورد لطف و رحمت حق شوید. این گوش سپردن همراه با سکوت یعنی حاضرشدن در پهنه بیکرانه «وجود»، وقتی بنا نداریم بشنویم تا بگوییم، آری! می‌شنویم تا سکوت را تجربه کنیم.

نظر به گوهر تاریخی انسان

200- تفکر تاریخی به خوبی رخدادهای تاریخی را به عنوان «رخداد» که ظهور مرحله‌ای از وجود است، متوجه می‌شود و در آن تفکر تاریخی، انسان در گوهر تاریخی‌اش و نسبتی که در آن رخداد تاریخی با حقیقت «وجود» پیدا می‌کند مد نظر می‌باشد به همان معنایی که حقیقت وجود را به هر دوری ظهوری است و از این جهت می‌توان گفت:

حقیقت را به هر دوری ظهوری است ز اسمی بر جهان افتاده نوری ست

آری! وقتی «تفکر» تاریخی شد، معنای انسان در گوهر تاریخی‌اش مد نظرها قرار می‌گیرد.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

صحیفه سجاده

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله علیه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»

اسفار اربعه، صدرالدین شیرازی

مفاتیح الغیب، ملاصدرا

فصوص الحکم، محی الدین عربی

معاد از دیدگاه امام خمینی «رضوان الله علیه» مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

چهل حدیث، امام خمینی «رضوان الله علیه» مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، امام خمینی «رحمة الله علیه»

تفسیر سوره حمد، امام خمینی «رضوان الله علیه»

صحیفه امام خمینی «رضوان الله علیه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء

دروس آیت الله جوادی آملی، شرح مجلدات 5 تا 9 اسفار اربعه

معرفت نفس و حشر، اصغر طاهرزاده، ترجمه جلد 8 و 9 اسفار

شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، سید جلال الدین آشتیانی

اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»

حرکت و زمان، شهید مطهری «رحمة الله علیه»

ادله ای بر حرکت جوهری، آیت الله حسن زاده آملی

هستی و زمان، مارتین هیدگر، سیاوش جمادی

سر آغاز اثر هنری، مارتین هیدگر، پرویز ضیاء شهابی

چه باشد آنچه خوانندش تفکر، مارتین هیدگر، سیاوش جمادی

زبان خانه وجود، مارتین هیدگر، ترجمه جهانبخش ناصر
 گلاسنهات، مارتین هایدگر، سامی آستان
 هایدگر واپسین، جولیان یانگ، بهنام خداپناه
 خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی
 هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی
 فلسفه در بحران، دکتر رضا داوری اردکانی
 سیطره کمیت، رنه گنون، علی محمد کاردان
 کی یرکگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان
 در آمدی بر سیرتفکر معاصر، محمد مددیپور
 علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک، سید امیرحسین اصغری
 آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج
 ایران روح یک جهان بی روح، میشل فوکو، نیکو سرخوش و افشین جهاناندریده
 پرسش از حقیقت انسان، دکتر علی اصغر مصلح
 انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر
 قصه «غربت غربیه»، شیخ شهید شهاب الدین سهروردی
 مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی
 دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی
 روح مجرد، آیت الله حسینی طهرانی «رحمة الله علیه»
 نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی، سید عباس معارف
 نقد عقل محض، ایمانوئل کانت
 تاملات در فلسفه اولی، رنه دکارت
 پدیدارشناسی روح، هگل
 حقیقت و روش، گادامر
 گستره هرمنوتیک فلسفی، گادامر